

# خلاصۃ جواب القرآن فی بیّن معنی الغائب الفروق

تألیف

أبو بکر اسحاق بن تلج الدین ابی الحسن الحافظ الملتانی

بترمیم و حواشی و فہارس

از

ڈکٹر ظہور الدین احمد



مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان



كتاب مختصر في تاريخ إيران

تأليف: ميرزا محمد باقر

تأليف: ميرزا محمد باقر

تأليف: ميرزا محمد باقر



# خلاصۃ جواب القرآن فی بیّنات معنی الغرض للفرقہ

تألیف

أبو بکر اسحاق بن تاج الدین ابی الحسن الحافظ الملتانی

تصحیح و حواشی و ضہاری

از

دکتر ظہور الدین احمد



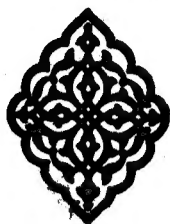
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان



## شناسنامه این کتاب

نام	؛ خلاصه جواهر القرآن فی بیان معانی لغات الفرقان
نگارنده	: ابوبکر اسحاق بن تاج الدین ابی الحسن الحافظ الملقانی
تصحیح و حواشی و فہارس	: دکتر ظہور الدین احمد
ناشر	: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد
تلفن	: ۸۱۱۰۹۱
شماره ردیف	: ۹۱
تعداد	: ۱۰۰۰
چاپ	: مکتبہ علمیہ ، لاہور
صفحات	: ۱۴۴
تاریخ انتشار	: ۱۴۰۵ ق. / ۱۳۶۴ ش. / ۱۹۸۵ م.
بہا	: ۳۰ روپیہ پاکستانی.

# انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان



شمارهٔ ردیف

۹۱

تأسیس بر بنای موافقتنامه مؤرخ آبان ماه ۱۳۵۰ مصوب دولتین ایران و پاکستان

## سخن‌مدیر

قرآن کریم کتابی بود که نه تنها وسیع‌ترین و عمیق‌ترین جنبش‌های اجتماعی و دینی را در صحنه گیتی پدید آورد؛ و سده‌هایی را که در راه تحصیل علم وجود داشت (انحصار طلبی بعضی طبقات و...) شکست؛ بلکه نیاز مسلمانان به شناخت آن در ابعاد مختلف؛ به مطرح شدن و تکمیل و حتی پایه‌گذاری دانش‌های گوناگون انجامید؛ الف - علم قرائت و تجوید برای ادا کردن و تلفظ حروف قرآن به شیوه صحیح.

ب - صرف و نحو یا دستور زبان عربی برای درست خواندن قرآن با درک موقعیت کلمات آن در حالت تجزیه و ترکیب.

ج - علم لغت برای شناختن معانی واژه‌ها.

د - علوم بلاغت (معانی و بیان و بدیع) برای فهم تشبیهات و مجازات و استعارات و لطایف ادبی و انشائی و بدایع لفظی و معنوی قرآن.

ه - علم کلام که ظاهراً در آغاز برای بحث از وحدت و قدم قرآن به وجود آمد و سپس به توضیح اعتقادات اسلامی بر اساس قرآن - به عنوان منبع عقیده مسلمان - و دفع شکوک و شبهات از آن پرداخت و علم به مبادی نظری عقاید گردید و با تکامل آن، فلسفه اسلامی به وجود آمد. بدان مرتبه از اتقان و درجه مکتب متعده.

و - برای فهم معانی کلمات غریب و نادر قرآن، به مطالعه در اشعار قدیم عرب گردآوری آن‌ها نیاز افتاد و برای



درک معانی این اشعار نیز به آگاهی از آیات و اخبار و انساب عرب - عموماً - حاجت بود و بدین ترتیب هر چه اطلاع از اشعار و انساب و آیات و اخبار پیش از اسلام خود بخود فضیلتی به شمار نمی رفت و بدین دلیل نیز در دوره پیامبر بدان التفاتی نشد اما بعد ها بخاطر کمکی که این مباحث به فهم و تفسیر پاره ای از مواضع قرآنی می کرد مورد عنایت قرار گرفت.

ز - برای تبیین و تفصیل مجملاتی که در آیات الاحکام و پاره ای دیگر از آیات قرآنی بود، لازم شد که سنت پیامبر گزارش های برجامانده از قول فعل و تقریر او تدوین گردد و علم الحدیث پدید آید. برای تشخیص احادیث معتبر از روایات نامطمئن هم واجب آمد که مأخذ نقل آنها و تمامی گزارشگران هر یک از احادیث، دقیقاً شناخته شوند و هر حدیثی از نظر تک تک راویان و مجموع سند، و نیز متن مورد بررسی قرار گیرد و اینجا بود که دانش های «کتابشناسی»، «رجال»، «درایه» و «فقه الحدیث» پایه گذاری شد.

ح - علم فقه برای توضیح احکام و مقرراتی که در قرآن آمده و وظایف قانونی هر انسان را در برابر خود و خدا و نطق روشن می ساخت. طرق استنباط احکام از نصوص قرآنی و دیگر نصوص، و کیفیت استدلال در فقه را نیز در فن مستقلی گردآوری و به بحث نهادند به نام اصول فقه، که دانشی است با مایه های عقلی فراوان. چنانکه علم منطق را، به سبب نقش آن در بیرون کشیدن حکم از نصوص مزبور، اهمیت بسزای دادند و تسلط بر آن یکی از شرایط اجتهاد شمرند و آشنائی با دو علم حساب و هیئت را به علت تأثیر آن دو در استنباط پاره ای از احکام، برای مجتهد ضروری شناختند.

ط - اشاراتی که در قرآن کریم پیرامون سرگذشت اقوام و ملل و مذاهب و گروه ها و شخصیت های مختلف (از گذشته گان و معاصران) وجود داشت، نقطه آغازی گردید برای پژوهش در تاریخ و تاریخ ادیان و تألیف کتاب های عظیم و ارزشمند در این دو زمینه.

ی - عمل به فرمان قرآن در باب «سیر فی الارض»، و تلاش در شناخت آنچه در این کتاب مقدس پیرامون مسائل راجع به جغرافیا و اوضاع دریاها و کوه ها و شهرها و نیز اماکن مشهور آمده، عاملی مؤثر بود برای پرداختن به جغرافیا. تا جایی که دانشمند بسیار نامی محمد بن موسی خوارزمی با عده ای به بیزانس رفتند - در جستجوی غار اصحاب کعبه - و سلام ترجمان با گروهی روانه شدند تا در باب سدیابو ج و دما جوج تحقیق

کنند و ...

کک - دستور قرآن به "اعداد قوه" و آماده کردن نیرو برای جهاد و دفاع، موجب گردید که مسلمانان از همان روزگار پیامبر به آموزش فنون نظامی و صنعت سلاح سازی روی آرند و در این راه حتی رنج سفر را بر خویش هموار کنند.

ل - در پیدایش یا شکل گرفتن و تکامل دیگر معارف اسلامی (عرفان، اخلاق، سیاست و ...) نیز تأثیر قرآن بخوبی محسوس است و نیازی به توضیح نه.

\* \* \*

ادبیات از متمم ترین شاخه های فرهنگ است که به برکت قرآن کریم ترقی شایان کرد. این ترقی تنها در علوم ادبی و در بررسی های مربوط به زبان شناسی که توضیح آن گذشته نبود و در حوزه ادبیات عرب نیز محصور نماند. بلکه اقلاً تا مرحله خلق و ابداع شاهکارهای منظوم و منثور متعدد پیش رفت و ثانیاً زبان فارسی نیز نصیبی بکمال از آن یافت. و آثار ادبی این زبان که ارتباط تنگاتنگ آن با قرآن از آغاز آشکار بود به مرتبه والا از لطف بیان و ظرافت اندیشه رسید.

پیوند متون فارسی با قرآن را هم در تأثیر عمیق اسلوب مواد قرآن بر کتابهای گرانقدر فارسی (آثار مولوی، سعدی، حافظ و ...) می توان یافت و هم با مطالعه بسیاری از گنجینه های فرهنگ ادب ما که اصولاً برای خدمت به قرآن و ملک به شناخت آن به نگارش درآمد.

\* \* \*

کتاب حاضر که برای نخستین بار و از روی نسخه ای ظاهراً منحصراً به فرد انتشار می یابد، یک لغتنامه قرآنی است و بدین لحاظ، دهم به علت آنکه از متون فارسی کن (متعلق به اوایل قرن هشتم) و خود گنجینه ای از واژه ها و تعبیرات اصیل این زبان است، ارزش بسیار دارد. و مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان که نشر متون اسلامی - فارسی را وظیفه خویش می داند، پس از چاپ اثر دیگری از همین دست - المستخلص - اکنون به انتشار این اثر اقدام می نماید. این دو لغت نامه قرآنی فارسی که یکی به وسیله حافظ الدین محمد بخاری عالمی از ماوراءالنهر - تدوین گردیده. و دیگری تألیف ابو بکر اسحاق ملتانی - فقیه از شبه قاره - است.

و در قاهره استنساخ شده، و سعت قلمرو فارسی در روزگاران پیشین و نقش آن را در آموزش کتاب الله نشان می دهد و البته اگر دیگر کتابهای را هم که در این دو منطقه وسیع و سایر بلاد اسلامی برای تعلیم قرآن و در تفسیر آن به فارسی تألیف شده به حساب آوریم قضیه روشن تر خواهد شد که کتابهای همچون :

الف - آثار علمای ماوراءالنهر :

- ۱- ترجمه تفسیر طبری که با تصویب علمای اسلامی ماوراءالنهر و به وسیله افاضل ایشان انجام گرفت و یکی از دو سکن ترین متن های فارسی است که بر جای مانده .
  - ۲- تفسیر قرآن از امام ابو ابراهیم تمیمی بخارائی (شارح تفسیر) .
  - ۳- لطائف التفسیر از زاهد و روحانی بخارائی .
  - ۴- انس المریدین (تفسیر سوره یوسف) از ابو نصر احمد رافعی بخاری .
  - ۵- تاج الفقص از ابو نصر بخارائی .
  - ۶- تفسیر سیف الدین اسفرنگی .
  - ۷- تفسیر خواجه محمد یار سا بخارائی .
  - ۸- مدار الافهام حسین خوارزمی .
  - ۹- الشفا فی نقل اختلافات القراء از ابو الفضل احمد جریری بخارائی در تجوید .
  - ۱۰- عین الترتیل از محمد بن محمود سمرقندی در قرائت .
  - ۱۱- قواعد القرآن از یار محمد بن خدا داد سمرقندی در قرائت .
  - ۱۲- رساله در اعراب قرآن از حسن بن محمد کریمینی .
- ۱۳- ....

ب - آثار علمای شبه قاره :

- ۱- البحر المواجه از قاضی شهاب الدین احمد دولت آبادی هندی .
- ۲- تفسیر امینی از محمد امین الدین صدیقی علوی (تألیف آن به دستور اورنگ زیب بوده) .
- ۳- روح الارواح از قاضی محمد قادری مقیم احمد آباد گجرات هند .

۴- هدایت قطبشاهی در استخراج آیات الهی از محمد علی کربلایی و به نام عبدالله قطبشاه.

۵- بحر المعانی از محمد بن خواجگی مدعو به خواند میان.

۶- تذکره میر کرامت علی حیدر آبادی.

۷- تجلیل التذلیل از ابو منصور ناصرالدین محمد دهلوی.

۸- تفسیر شیخ عبدالحق محدث دهلوی.

۹- تفسیر خواجہ سناء الله خراباتی.

۱۰- ریاض القدس از شیخ نظام الدین تھانیسری.

۱۱- زیب التفسیر از محمد صفی که به دستور دختر او رنگ زیب نگارش یافته.

۱۲- شاه تفسیر از ملا شاه بدخشی مراد داراشکوه.

۱۳- فتح الرحمن بترجمة القرآن از شاه ولی الله دهلوی که از بهترین ترجمه های قرآن به فارسی است.

۱۴- تفسیر عربی از شاه عبدالعزیز دهلوی.

۱۵- لوامع التذلیل از سید ابوالقاسم حایری لاهوری.

۱۶- مصباح العاشقین از بهاء الدین محمود بن ابراهیم.

۱۷- ....

علاوه بر این ها، تفاسیر فارسی که به وسیله ایرانیان تألیف شده، کثرت نسخه های آنها در شبه قاره و پاره ای نقاط دیگر، گواهی صادق است بر این که آموزش قرآن و تفسیر در این مناطق با کمک زبان فارسی انجام می گرفته. و در این مورد به عنوان نمونه کافی است که گفته شود با وجود عدم اهتمام در حفظ و شناسائی نسخه های خطی در شبه قاره، تاکنون تنها در پاکستان بیش از ۲۵۰ نسخه خطی از تفسیر حسینی معروف به «مواهب علیّه» تألیف ملا حسین واعظ کاشفی سمرقاری شناسائی شده است.



ضرورت داشت که در کنار فهرست الفبائی لغات قرآنی، فهرست دیگری از معادل های فارسی

آنها که در این کتاب به کار رفته نیز تدوین کرده که متأسفانه نشد. همچنین این ناچیز مصمم بود در کار تصحیح خلاصه جواهر القرآن و تدوین فهارس آن، نظارت دقیق داشته باشد. و بدین لحاظ نیز انتشار کتاب را بیش از یکسال به تأخیر انداخت. ولی چنین فرصت و توفیقی دست نداد و تنها پاره ای از اوراق غلط گیری را با عکس نسخه اصل مقابل توانست کرد. به امید آن که مصحح محترم کار را به بهترین وجهی انجام داده باشند و ارباب فضل نیز هر ایرادی یافتند تذکر دهند که انشاء الله در چاپ های بعد اصلاح شود. وَبَلِّغِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ وَبَيِّدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ

مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران پاکستان



نمونہ صفحہ اول از خلاصۃ جواهر القرآن فی بیان معانی لغات الفرقان



نمونه صفحه آخر از خلاصه جواهر القرآن فی بیان معانی لغات الفرقان

## تصحیح و ترتیب خلاصه جواهر القرآن فی بیان معانی لغات الفرقان

نسخه منحصر بفرد این کتاب در دانشگاه توپنگان<sup>(۱)</sup> (آلمان غربی) موجود میباشد - از مدیر کتابخانه مربوط تشکر بجا می آوریم که به درخواست ما میکرو فیلمی از آن را تهیه کرده و ارسال داشته - این نسخه را مؤلف خود در قاهره در سال ۱۳۷۳ هجری قمری استنساخ کرده - این کتاب شامل ۲۳ صفحه میباشد و هر صفحه دارای ۲۶ سطر و هر سطر دارای ۱۷/۱۶ کلمه میباشد - کاتب کلمات را با یکدیگر چنان پیوسته به تحریر آورده که خواندن آن و کشف معنای آن در بعضی جاها سهل نیست - و فتوکپی دو صفحه اول و آخر کتاب که می آوریم این مطلب را آشکار میکند - در متن جای بعضی از کلمات یا جای معنای آن خالی گذاشته شده است - که ممکن است در متن جوهر کم رنگ بوده و عکس و میکروفیلم آن درست برداشته نشده باشد -

برای تشخیص و تصحیح ریشه کلمه به عبارت اصلی قرآن کریم رجوع کردیم - بعد برای تعیین و تثبیت معانی به کتابهای مستند و معتبر زیر مراجعه کردیم - مثلاً

لسان العرب	-	ابن منظور
القاموس	-	مجدالدین فیروز آبادی
مفردات فی تخریب القرآن	-	امام راجب اصفهانی
مقایس اللغة	-	ابن فارس
تاج العروس	-	سید مرتضی الحسینی الواسطی
محیط المحيط	-	پطرس بستانی
فقه اللغة	-	ابو منصور الثعالبی
اقراب الموارد	-	معید الخوری
کتاب الاشتقاق	-	ابن درید
لطائف اللغة	-	احمد بن مصطفی

مؤلف از منابع و مصادر کتاب حرق نژده و در متن هم اشاره به آن نکرده ولی چون قبل از سال تألیف آن (۱۳۱۷ هجری قمری) واژه نامه های زیر (عربی بفارسی) تألیف شده بود<sup>(۲)</sup> - ممکن است مؤلف از بعضی از آنها استفاده کرده باشد -

۱. Pertsch-30 از برلین به دانشگاه توپنگان انتقال یافته -

(۲) فرهنگ نویسی فارسی در هند و پاکستان، دکتر شهریار نقوی، تهران، ۱۳۴۱، ص ۲۸۶ -



الباقعة المترجم في اللغة	- مصنف نامعلوم	سال تالیف ۵۴۳۸
فرهنگ ابوالفضل بیهقی		۵۴۸۵-۴۷۰
تاج المصادر	- بو جعفر بیهقی	۵۴۴/۴۷۰
المصادر	زوزنی	۵۴۸۶
ترجمان القرآن	"	—
دستور اللغة	ادیب نطنزی	پیش از ۵۴۹۷
الاسمی فی الاسامی	احمد بن محمد بن احمد میدانی	
معرفة الادب فارسی	زمخشري جار الله	۵۵۳۸-۴
الاسمی فی الاسماء	ابو سعید پسر احمد میدانی	۵۵۳۹-۴
نصاب الصبیان	ابو نصر فراهی	۵۶۴۰-۴
زهرة الادب (منظوم)	شکر الله پسر شهاب الاسلام	۵۶۴۰
قانون الادب	حکیم شرف الدین	۵۵۴۵
تراجم الاعاجم	محمد بن ابوالقاسم خوارزمی	۵۵۶۲-۴
نصیب الفتیان (منظوم)	حسام خوی مظفری	اواخر قرن هفتم
مذهب الاسلام	محمود بن عمر زنجی	—
تهذیب الاسماء	—	—
الصحيفة العذرا	مدید الدین ابی الفضائل	—
المستخلص	حافظ الدین محمد بخاری	اوائل قرن هفتم

برای تعیین و تصحیح احادیث به کتابهای زیر مراجعه شد :

المعجم المفهرس لالفاظ الحديث النبوی

کنوز الحقائق فی حدیث خیر العالائق

جامع الصغير من حدیث البشیر والنذیر

المعجم المفهرس واژه نمای صحاح سته یعنی بخاری - مسلم - ابی داؤد - نسائی - ترمذی و ابن ماجه و مجموعه احادیث الموطا - سنن دارمی و مسند احمد بن حنبل میباشد و کنوز الحقائق علاوه بر کتابهای مذکور واژه نمای مجموعه های احادیث و سنن و مسانید مؤلفین زیر نیز میباشد (و به ترتیب حروف هجا ترتیب داده شده .) :

ابن امام احمد - البخاری (فی التاریخ) - بخاری (فی الادب) - ابن حبان - ضیاء المقدسی الطبرانی - البزاز - عبدالرزاق - ابن ابی شیبہ - ابی یعلی موصلی - الدارقطنی - الدیلمی - ابی نعیم - بیهقی - ابن عدی - عقیلی - خطیب بغدادی - ابن عساکر - ابن قانع - ابی الشیخ بن حبان -

قضاعی - ابن معد - الخرائطی - ابی داؤد الطیالسی - حکیم الترمذی - ابن النجار - حرث - عبد بن عمید - ابن ابی الدنیا القرشی - ابن السی - ابن مردویه - ابن منیع - الغزالی - ابن خریس -

مؤلف در مقدمه کتاب گفته که وی تبرکاً چهل حدیث (اربعین) را برای توضیح کلمات آورده ولی عده احادیثی که در متن کتاب آورده شده مجموعاً ۴۰ میباشد - چندی ازین احادیث مشخص نشده زیرا که در کتابهای تذکره بالا ثبت نشده - ممکن است این اقوال منسوب به رسول اکرم صلعم باشد -

در جایهای خالی از عکس نسخه با مراجعه بقرآن کلماتی را پیدا کردیم یا معانی کلمات را با مراجعه به فرهنگنامه های عربی بفارسی درج کردیم و آنرا بین قوسین [ ] نوشتیم - چون مؤلف این کتاب را خود استنساخ کرده لذا مختصات املائی زمان خود را مراعات داشته که از قوار زیر باشد :

ب برای پ

ج " ج

ک و ک

یای کشیده : فر - خستگ

النج : آنچه

مؤلف معانی بعضی کلمات را بیان کرده که مربوط به قرآن نیست لذا معانی مربوطه آن ها را در حاشیه افزوده ایم - علاوه بر فرهنگنامه های مزبور از فرهنگنامه های زیر (عربی بفارسی) نیز استفاده کردیم -

تاج المصادر

منتخب اللغات

منتهی الارب فی لغات العرب

المصراع

فرهنگ اند راج

## خلاصه جواهر القرآن فی بیان معانی لغات الفرقان

مؤلف در مقدمه این کتب خود را باسم و کتبه. والقلب ذیل معرفی کرده:-

«ابو بکر بن ابی الحسن الحافظ الصوفی البکری الملتانی» ولی نام مفصل وی واب و جد وی (با القاب) ازین قرار میباشد: ابو بکر اسحاق بن تاج الدین ابی الحسن علی بن ابو بکر بن ابو سعید الحافظ الصوفی البکری الملتانی الحنفی - ولی او در عصر خود معروف باین التاج بود<sup>(۱)</sup>. در مقدمه این کتاب در سبب تالیف گفته که وی کتابی بعنوان «خلاصه الدین»<sup>(۲)</sup> تالیف نموده که حاوی پنج علوم بود که بنای اسلام بر آن است - دوستان و عزیزان درخواست کردند که جواهر قرآنی را از آن خلاصه کرده کتاب دیگر تالیف کنم - بنا برین برای امتثال امر آنان در ۷۱۷ هـ این جزوه را پایان رساندم و نام آن «خلاصه جواهر القرآن فی بیان معانی لغات الفرقان» گذاشتم - ابو بکر کتاب دیگر باسم الحج و مناسکه نیز تالیف نموده<sup>(۳)</sup>.

این کتاب فرهنگنامه کوچکی است که لغات قرآن را بفارسی شرح داده ولی بطریق فرهنگنامه های معمولی طبق حروف هجا ترتیب نداده بلکه از نظر ترتیب سوره های قرآنی و آیه ها را انتخاب کرده و معانی آن را بیان کرده - در آغاز معانی سوره فاتحه را نوشته - سپس سوره آخر قرآن یعنی سوره الناس را آورده و سپس بعقب رفته معانی لغات یکی یکی سوره ها را درج کرده تا سوره بقره که سوره دوم قرآن میباشد رسیده - معمولاً یکی یا دو معنی هر کلمه را آورده - هر آغاز معانی کل لغات مشکله سوره های پاره های سی ام، بیست و نهم و بیست و هشتم قرآن را ثبت کرده ولی بعد از لغات تقلیل یافته است چنانکه از سوره یونس، سوره انفال، سوره الحجر و سوره الرعد تنها معانی هفت و هشت کلمه را نوشته است - مؤلف این ترتیب را عمداً مراعات داشته زیرا که اکثر الفاظ دقیق و غامض در پاره های آخر قرآن میباشد - اگر کسی معانی این کلمات را یاد بگیرد فهم معانی سوره های دیگر سهل میگردد -

مؤلف بقول خود «اربعین» یعنی چهل حدیث را تبرکاً برای تشریح و تبیین معانی بکار برده یعنی برای توضیح و تشریح معانی کلمه، حدیث نبوی را بعنوان مثال آورده - مثلاً: الحمد - ستودن و سپاس و ستایش و فی الحدیث - الحمد رأس الشکر -

1. Brocklemann, II, 220.

2. خلاصه الدین بشرایط الايمان و اليقين (Ahlwardt. 1798-9).

3. Ahlwardt-4046.

البصر = بینا گردانیدن و فی الحدیث : اذا اراد الله بعبد اخيراً بصره يعيوب نفسه -

در توضیح بعضی کلمات اقوال دیگران را نیز نقل کرده یا اصطلاحات شرعی را آورده - مثلاً

الظلم = ستم کردن و ستم و فی الشریعة وضع الشیء فی غیر موضعه و فی الحدیث، الظلم الظلمات -

التقوی = پرهیزکاری و فی الشریعة - اقتراب العاصی و اجتناب المحظور -

عده احادیث که مؤلف در ضمن بیان معانی آورده چهل نیمت بلکه در حدود ۵۰ رسیده -

مؤلف اغلب معانی ریشه حقیقی کلمه را بیان کرده ولی بعضاً معانی اخلاقی را نیز ثبت کرده که

در آن آیه مورد نظر نیست - بعضی جا معنای مرادی را آورده مثلاً غاشیه = قیامت - قارعه = قیامت

در تشریح افعال اصل صیغه را نیاورده بلکه مصدر فعل را ذکر کرده و باب افعال و تفعیل از آن

ریشه را آورده مثلاً البغۃ والبغاء والابتغاء = جستن

الهدم والتهديم = خراب کردن

التنبیه والانباء = آگاهانیدن

الرضاء، الرضوان والمرضاة = خشنود شدن

الاشتکاء والشکایة والشکوی = گله کردن و نالیدن -

مؤلف اغلب معانی اصلی کلمات را آورده مثلاً :

التسویل = آراستن

اطمینان = آرامیدن

الاكتناز = در دل پنهان داشتن

الخزانة = نگاه داشتن

التحرير = بنده آزاد کردن

مؤلف معانی کلمات را در نهایت خوبی و عبارت متناسب بیان کرده مثلاً

الاظهار = تشبیه کردن منکوحه به پشت مادر

المشیج والمشیج = آب مرد و زن آمیخته

المعاشرۃ = با کسی خوش زلدگانی کردن

الزهد = بی رغبت و ناخواهان شدن

در متن فارسی مصادری بکار برده شده که در محاوره کنونی متروک شده است مثلاً

جفسیدن - خزانیدن - آرا مانیدن - بر بالانیدن - اغالیدن - دریا بانیدن -

در بعضی جا ها کلماتی را بکار برده که اکنون از کار افتاده است مثلاً -

زعیم = پذیرفتار

المقت = دشمنایگی

مؤلف ناسهائی برای سوره های قرآنی آورده که با نام های موجود در قرآنهاى كنونى متفاوت است : مثلاً

سوره الاسرى بجای سوره بنی اسرائیل - سوره الملئكة = سوره الفاطر - سوره الطباقات :  
سوره الصافات - سوره الشریعة بجای سوره الجاثیه - سوره ن بجای سوره القلم -

## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين وصلواته وسلامه على رسوله محمد سيد المرسلين وعلى آله واصحابه اجمعين وازواجه واولاده الطيبين وعلى التابعين لهم باحسان الى يوم الدين . يقول العبد الضعيف الفقير الى الله اللطيف القدير ابو بكر بن ابي الحسن الحافظ الصوفي البكرى الملتقى تاب الله الكريم عليه وغفرله ولوالديه واجميع المؤمنين برحمته وهو ارحم الراحمين . فرغمت عن تاليف خلاصة الدين المحتوى على علوم الخمس التى بنى عليها الاسلام للاصحاب والاحباب - التمس منى بعض الاخوان والاخلاق ان الغرض لهم جواهر القرآن فلهخصته بتوفيق الله الحنان المنان وادرجت فيه بعد التماس طائفة من الاعيان اربعين<sup>(۱)</sup> حديثا من المصطفية مما يوافق المعانى اللغوية تبركا بوعده النبى صلى الله عليه وسلم :

(۱) اربعين- مجموعه چهل حديث و چنين مجموعه هاى ييشمار تاليف و بناى جمع و ترتيب آن بر موضوعات گوناگون نهاده شده مانند توحيد ، صفات خداوندی ، عبادات ، منوعات و غيره اربعين هاى كه تا سال تاليف خلاصة جواهر القرآن تاليف شده و ممكن است مؤلف بآن مراجعه و از آن استفاده كرده باشد ، ازین قرار است :

كتاب الاربعين از ابى بكر الأجرى محمد بن حسين - م - ۵۳۶

اربعين از ابى بكر محمد بن ابراهيم الاصفهاني - م - ۵۴۶

الاربعين از ابى بكر تاج الاسلام محمد بن ابراهيم الحنفى كلاباذى - م - ۵۳۸

الاربعين از ابى بكر الجوزق - شيخ امام محمد بن عبدالله ابن محمد الحافظ الثيسابورى

الحنفى م - ۵۳۸۸

الاربعين از ابى بكر البيهقي - امام شمس الدين احمد بن حسين بن على الشافعى - م - ۵۴۵۸

الاربعين از ابى سعيد المالينى - احمد بن محمد بن احمد - م - ۵۴۱۲

الاربعين از ابى سعيد المهراني - احمد بن ابراهيم المصرى -

الاربعين از ابى عبدالرحمن ، محمد بن حسين السلمى - م - ۴۱۲

من حفظ علی امتی اربعین حدیثاً من السنة كنت له شفيعاً يوم القيامة<sup>(۱)</sup> وفي رواية مما يحتاجون اليه - كتبه الله فقيها عالماً . فهذا كتاب «خلاصة جواهر القرآن في بيان معاني لغات الفرقان . وزدت في بعض اللغة ، المعنى الشرعية نفع الله لكاتبها وقارها والعامل بها بفضلها تعالى - التسميه: جاء في الاثر<sup>(۲)</sup> من قال بسم الله الرحمن الرحيم مرة لم يبق من ذنوبه ذرة .

بسم الله = با نام الله . . . .

الله = خدای مزی پرستش و متایش .

الرحمن<sup>(۳)</sup> = مهربان

الرحيم<sup>(۴)</sup> = بخشاینده - یعنی مهربان بر مومن و کافر بدادن روزی و بخشاینده خاص مومنانرا بآمرزش -

سورة المفاتحة<sup>(۵)</sup>

الحمد = ستودن و سپاس و ستایش وفي الحديث الحمد رأس الشكر . . . .<sup>(۶)</sup>

بقية از باورق صفحه ۷

الاربعين از ابی عثمان، اسماعيل بن عیسا الرحمن الصابوني النیشاپوری - م - ۵۴۹ -

الاربعين از ابی نعیم الاصفهانی، احمد بن عبدالله - م - ۵۴۳ -

الاربعين از ابن بطلال، محمد بن احمد الیمتی - م - ۵۶۳ -

الاربعين از ابن عساكر، حافظ ابو القاسم علی بن عساكر الدمشقی - م - ۵۷۱ -

الاربعين از احمد بن حرب النیشاپوری - م - ۵۲۴ -

الاربعين از بدر الدين بن ابی المعمر اسماعيل التبریزی تالیف در ۵۶۰۱ -

الاربعين از ابی طاهر احمد بن محمد السلفی اصفهانی - م - ۵۷۹ -

(كشف الظنون عن أسامي الكتب والفنون)

اگرچه مؤلف گفته که وی تبرکاً چهل حدیث را بعنوان مثال خواهد آورد ولی در متن کلاً ۴۰ حدیث بشمار آورده شده -

(۱) این حدیث ضعیف است و از طرق و اسناد مختلف روایت شده - در مستدرک الحاکم و مسند احمد بن حنبل متن حدیث ازین قرار است : من حفظ علی امتی اربعین حدیثاً من سنتی ادخلته يوم القيامة في شفاعتي -

(۲) این حدیث در مجموعه های معروف حدیث مذکور نیست -

(۳) و (۴) در حاشیه اضافه نموده - الرحمن = آنکه روزی داد فزون تر از حاجت

الرحيم = آنکه روزی داد و اطاعت فرمود بکم از طاقت

(۵) الحمد رأس الشكر ما شكر الله عبد لا يحمدہ (ابی داؤد، ترمذی، نسائی)

وفي الحديث = صوموا لرؤيته وافطروا لرؤيته<sup>(۱)</sup>

ل = مرو برای و از بهر

الرب = پروردگار و در صفت خلق ممالك و خباوندگار

العالم = نامی است جمله موجودات را جز خدای تعالی

المَلِك والمَلِك = پادشاه شدن - المالك الملك = پادشاه

اليوم = روز الدين = جزا و حساب و جزا دادن و مقهور کردن

وفي الحديث<sup>(۲)</sup> = الكيس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت ای قهر

ايالك = ترا و از تو

العبادة = پرستیدن

الاستعانة = یاری خواستن

الهدى = راه نمودن در دین و راه یافتن در آن راه

الهداية = راه نمودن در هر چیزی

اهدانا = راه نما ما را یعنی ثابت دار ما را

الصراط والسرط والزراط = راه

الاستقامة = راست شدن - المستقيم

الذى = آنکه الذان - الذين، التى = آن زن که - اللتان - الاثنى - اللواتى جمع

انعام = نكوئی کردن

على = بر - عليه = بر آن مرد - عليهما = عليهم

هو = او (مرد) هما هم عین جزوند

الغضب = خشم گرفتن

ولا = و نه

الضلال والضلالة = گمراه و بی راه شدن -

آمین و امین بالمد والقصر همچنین باد و قيل معناه اللهم اسمع واستجب -

---

(۱) در مجموعه های حدیث بخاری، ترمذی، نسائی، ابن ماجه، الدارمی و احمد بن حنبل مذکور

است -

(۲) مندرج در مسند احمد بن حنبل -



القول = گفتن

التعوذ والعياذ = پناه گرفتن و باز داشتن خواستن

الناس = مردمان

الشر = بد و بدی

الوسواس = دیو وسوسه کننده

الخناس = دیو جهنده و پنهان خزانده

الوسواس = وسوسه افگندن

فی = در

صدر = سینه

الجنی = پری - واحدها جان - الجنة والجن جمع

اعلم ان الوسوس ضربان جنی وانسى - قوله عليه السلام (۱): تعوذوا بالله من شياطين الجن والانس وكل شرير طالب الشر فهو شيطان .

سورة الفلق (۱۱۳)

الفاق = سپیده دم و نام چاهيست در دوزخ

ما = چه و چیست و آنکه و آنچه و تا آنگاه

الخلق = آفریدن بشر والذى مثله

الغاسق = تاریکی شب

اذ واذا = چون - اذ در ماضی و اذا در مستقبل - الوقوب در آمدن

النفث = در دمیدن

العقدة = گره

الحسد = بد خواستن

سورة الاخلاص (۱۱۲)

الاحد = یکی یعنی یکی ست بحقیقت نه بشمار

الصمد = پناه دهنده نیازمندان و بی نیاز یعنی همه بدو محتاج اند و او بهیچ کس و بهیچ چیز محتاج نیست .

(۱) اصل متشی این است : تعوذوا بالله من شر شياطين الجن والانس (نسائی، مسند احمد بن حنبل) -

الولادة = زادن

لم ولن = نه

الكون والکینونة = بودن

الکفو = همتا

احد = کس

سورة التب (۱۱۱)

(لهب)

التب = زیان کار شدن و هلاک شدن

الید = دست و قدر

ابو لهب = کنیت عم پیغامبر ست

الانثناء = بی نیاز کردن

المال = خوامسته

الکسب = کار کردن و کار - فی الحديث (۱)، کسب الحلال فریضة بعد الفریضة

الصلى = در آتش شدن

النار = آتش

ذات لهب = بازبان

المرأة = زن

الحمل = بار بردن

الخطب = هیزم

الجيد = والعنق والرقبة = گردن

هی وها = آن زن - هما - هن

سورة النصر (۱۱۰)

النصرة = یاری کردن

الفتح = گشودن

الروية = دیدن - والروياء خواب دیدن

الفوج = گروه

التسبیح = خدای را بها کی یاد کردن

الاستغفار = آمرزش خواستن

إِنْ وَأَنْ = بدرستی و راستی و قیل هر آئینه

التواب = پذیرنده توبه گناه کاران

### سورة الكافرون (۱۰۹)

یا و ایا وایها ، ای حروف نداست

الکفر = ناگرویدن

البت = تو مرد - التم = انت = تو زن - انما - ائتین - انا = من - نحن = ما

لک = تو مرد را - لکما - لکم - لک = تو زن را - لکما - لکن

لی = مرا - لنا = ما را

### سورة الكوثر (۱۰۸)

انا : ما

الاعطاء : دادن

الکوثر : لبوت - حوض کوثر و لیکی بسیار

التصلیة : نماز کردن

النحر : شتر کشتن - دست بر دست نهادن

شنان : دشمن داشتن

الابتر : دم بریده و بی نسل .

### سورة الجاعون (۱۰۷)

ارایت : دیدی تو؟

تکذیب : دروغ زن داشتن

ذلك : آن مرد - ذا : للقرب - ذاك : للوسط و ذالك للبعید

الدع : دور کردن

الیتیم : نارسیده - بی پدر

الحض : بر انگیزختن

الطعام : خورش

الهسکین : لیک درویش

ویل ؛ وای و سختی و نام وادی در دوزخ

من وعن : از

الصلوة : نماز و دعا و درود و رحمت و استغفار - فی الحدیث

الصلوة عماد الدین<sup>(۱)</sup> - الصلوة نور الدین<sup>(۲)</sup>

السهو : فراموش کردن

المرآة والریا : کار برای نمایش خلق کردن

المنع : باز داشتن

الماعون : قماش خانه و قیل الماء والملح والنار

سورة الایلاف<sup>(۱۰۶)</sup>

(قریش)

الایلاف : الفت گرفتن و ساز واز گردانیدن و ساخته شدن

قریش : نام قبیله است از عرب

الرحلة : بار بر نهادن و سفر کردن

الشتاء : زمستان

الصیف : تابستان

هذا : این (مرد)

البيت : خانه

الاطعام : طعام دادن

الجوع : گرسنگی

الایمان : گرویدن و ایمن گردانیدن - در شریعت گرویدن بخدا و فریستندگان و پیغامبران -

و کتابها و روز قیامت و مقدر نیکی و بدی از خدای عزوجل - فی الحدیث :

الایمان اقرار باللسان و تصدیق بالقلب<sup>(۳)</sup>

العوف : ترمیدن

(۱) مذکور در الطبرانی -

(۲) در ابی داؤد، ترمذی، نسائی، ابن ماجه : الصلوة نور المؤمن -

(۳) متنش ازین قرار است : الایمان معرفة بالقلب و قول باللسان و عمل بالارکان -

(ابن ماجه - مقدمه ۴)

## سورة الفيل (۱۰۰)

کیف : چگونه - سؤال از حال است  
 الفعل : کردن  
 صاحب : یار و خداوند  
 فیل : فیل  
 الجعل : کردن و گردانیدن  
 الکید والمکر : بد سگالیدن  
 التضلیل : گمراه کردن  
 الارسال : فرستادن  
 الطیر : مرغ و مرغان - الأبول - کله مرغان  
 الرمی : انداختن  
 الحجر والحجارة : سنگ و سنگها - واحد ها حجرة  
 السجیل : سنگ و کل  
 المصف : برگ کشت  
 الاکل : خوردن

## سورة الهمزة (۱۰۱)

کل : هر و همه  
 الهمز : بد گفتن در روی  
 اللمز : بد گفتن پس پشت و قیل علی العکس  
 الجمع : گرد کردن والتجميع مبالغه  
 التعدید : بارها شمردن  
 الحسبان : پنداشتن  
 الاخلاص : جاویدان کردن  
 کلا : حقا و نه چنانست  
 النبذ : انداختن  
 الحطمة : دوزخ  
 وما ادراك : و چه دانی تو  
 الايقاد : آتش افروختن  
 الاطلاع : دیده و شنیدن  
 الفواد والقلب والجنان : دل

الایصاد : در بستن  
 العماد : ستون  
 تمديد : مبالغه المد - نيك كشیدن

### سورة العصر (۱۰۳)

العصر : نماز ديگر و روزگار  
 الانسان : مردم  
 الخسر والخسران : زیان کردن  
 الا : مگر  
 العمل : کار کردن و کار  
 التواص : يکديگر را وصيت کردن  
 الحق : درست و سزا و سزاوار و واجب شدن  
 الصبر : شکیبائی کردن - فی الشریعة قهر النفس و فی الحديث  
 الصبر مفتاح الفرج (۱)

### سورة تکاثر (۱۰۲)

الالهاء : مشغول کردن  
 التكاثر : نبرد کردن به بسیاری مال و فرزندان  
 حتى : تا  
 الزيارة : برسیدن  
 المقبرة : گورستان  
 ثم : پس  
 سوف : سرانجام یعنی زود باشد  
 اذ ولو وان : حروف شرطند  
 العلم : دانستن - فی الشریعة : معرفة الشیء كما هی وقيل معرفة الحلال والحرام .  
 وفي الحديث : اطلبوا العلم ولو بالصين (۲)  
 یقین : بی گمان شدن  
 الجحیم : آتش بزرگ

(۱) الدیلمی -

(۲) اطلبوا العلم ولو بالصين فان طلبه فريضة على كل مسلم (الطبرانی) -

العين : معاینه - دیدن  
السؤال : پرسیدن و خواستن  
النعم : نعمت و نان و آسایش

### سورة القارعة (۱۰۱)

القرع : کوفتن  
القارعة : قیامت  
الفراش : پروانه چراغ  
البث : پراکندن  
المجبل : کوه  
العهن : پشم رنگین  
النفش : پشم زدن  
اما : هر - چون که باشد  
من : که و کیست و چیست و آنکه و هر که  
الثقل : گران شدن و گران  
الوزن : سنجیدن  
المیزان : ترازو  
العیش : زیستن - العیشة والمعیشة - زندگی  
الرضا والرضوان والمرضاة : خشنود شدن و پسندیدن  
الخف : سبک شدن  
الام : اصل هر چیزی و جای و مادر  
الهاویة : دوزخ  
الحمی : گرم

### سورة العادیات (۱۰۲)

العدو : دویدن - والمعادیات سوگند بدم زدن احبایان غازیان در وقت دوائیدن  
الضبیح : دم زدن در دویدن  
الایراء : آتش بیرون آوردن از آتش زنه  
القلج : آتش زدن  
الاغارة : تاراج کردن  
الصبح والصباح : سپیده دم

الاثارة : بر انگيختن

النقع : گرد

الوسط : درميان شدن

الكنود : ناسپاس و قيل الذي يعد حسناته ولا يعد سيئاته

الشهيد : جاهر في آياته كشته شود در راه خداي عز وجل

الحب والمحبة : دوست داشتن

الخير : نيك و نيكو و نيکتر

الشديد : سخت و ثقیل

البعثرة : بر انگيختن

القبر : گور

التحصیل : پديد آوردن

الخير : آگاه

### سورة الزلزلة (۱۷)

الزلزلة والزلزال : جنبائیدن

الارض : زمين

الاخراج : برون آوردن

الثقل : رخت

التحديث : حديث گفتن و خبر دادن

الاخبار : خبرها

الايعاء : وحی فرستادن و فرمودن

الصدر والصدور : بازگشتن

الاراة : نمودن

المثال : همسنگي چيزی

الذره : همسنگي مورچه خورد

### سورة البينة (۱۸)

الاهل : خاندان

اهل الكتاب : جهودان و ترساين

الكتاب : نامه نبشته

الاشراك : انباز کردن



الانفکاک : جدا شدن

الاتیان : آمدن

البینة : حجت پیدا

الرسول : پیغامبر - فرستاده

التلاوة - القراءة : خواندن و فی الحدیث : افضل عبادة امتی تلاوة القرآن<sup>(۱)</sup>  
الصحيفة : نامه

التطهير : پاک کردن

القيم والقيمة : راست

التفرق : پراکنده شدن

الايتاء : دادن

الامر : فرمودن و کار

الاخلاص : خالص کردن

العنيف : مسلمان پاک یعنی گسسته از کیشهای بد و قیل حج کنند

الزکوة : آنچه فريضه است دادن از مال

الاقامة : بر پای داشتن

جهنم : نام دوزخ است

الخلود : جاودان شدن

الابد : همیشه

اولئک : آن همه مردان

البرية : آفریدگان

الجزا : هاداش دادن

عند : نزد

الجنة : بهشت

الجری والجریان : رفتن آب

تعنت : زیر

النهر : جوی

الخشية : ترسیدن

سورة القدر<sup>(۹۷)</sup>

الانزال : فرو فرستادن

(۱) افضل عبادة امتی قرأه القرآن نظر (از ترمذی فی النوادر) -

اللیل : شب الیلة : یکی

القدر والمقدار : اندازه

الالف : هزار

الشهر : ماه

التنزل : فرو آمدن

الملك : فرشته

الروح : جان و جبرئیل و نام فرشته ایست که تنها در یک صف بایستد

الاذن : دستوری دادن

السلام : درود و سلامتی و سلامتی دادن

الطلوع : بر آمدن آفتاب و مانند آن

الفجر : سپیده دم

### سورة العلق (۹۶)

العلقة : خون بسته

الکرم : کریم شدن

الاکرم : کریم تر و گرامی تر

التعلیم : آموزانیدن

القلم : خامه

الطفیان : از حد گذشتن

الاستغناء : بی نیاز شدن

الرجوع والرجعی : باز گشتن

العبد : بنده و قیل پرستنده یعنی عبد

وقیل : العبودیة فی تبیین السجود للمعبود والجود من الموجود

التقوی : پرهیزکاری و فی الشریعة، اقتراب المأمور و اجتناب المحظور

التولی : روی گردانیدن

التهاء : باز ایستادن

السفع : گرفتن بجفا

الناصیة : موی پیشانی

الکذب : دروغ گفتن

الخطا والخطات : خطا کردن

الدعا : خواندن

النادی : انجمن  
الزبائیة : دوزخ بانان  
الاطاعة : فرمان برداری کردن  
السجود : سر بر زمین نهادن  
الاقتراب : نزدیک شدن

### سورة التین (۱)

التین : انجیر  
زیتون : درخت زیتون  
الطور : کوه  
سینین : نام دو کوه است (۱) و قیل بار درخت  
البلد : شهر  
الامین : استوار  
قد ولقد : بدرستی و راستی که  
الحسن : نیک  
الاحسن : نیکتر و خویتر  
التقویم : راست کردن  
الرد : باز گردانیدن  
السافل : فرود  
اسفل : فرود تر  
الاجر : مزد دادن  
المن : کم کردن و بریدن و خطا دادن و سنت نهادن  
بعد : پس و هنوز  
لیس : نیست  
الحکم : حکم کردن  
الحکم والحاکم : داور  
الاحکم : داور تر

(۱) سینین - نام کوه در سوریه و آنرا طور سینین نیز گویند (منتخب اللغات)

## سورة الانشراح (۱۴)

الشرح : گشادن  
 الوضع : نهادن  
 الوزر : گناه (۱)  
 انقاض : گران کردن  
 الظهر : پشت  
 الرفع : برداشتن  
 الذکر : یاد کردن  
 مع : با  
 العسر : دشوار شدن و دشواری  
 اليسر : آسان شدن و آسانی  
 الفراغ : فارغ شدن  
 النصب : رنجور شدن و پای خاستن  
 الرغبة : خواهان شدن و روی گردانیدن بحق

## سورة الضحی (۱۳)

والضحی : سوگند بچاشتگاه  
 السجی : آرام گرفتن و تاریک شدن  
 التودیع : فرو گذاشتن  
 القلی : دشمن داشتن  
 الآخرة : آن جهان  
 الاولى : این جهان  
 الوجد والوجود والوجدان : یافتن  
 الايواء : جا دادن  
 العايل : درویش  
 القهر : شکستن و غلبه کردن  
 النهر : بالک بر زدن

## سورة الليل (۹۲)

الغشى والغشان : پوشیدن  
 النهار : روز  
 التجلى : روشن شدن - روشن کردن  
 الذكر : نر  
 الاثنى : ماده  
 السعى : کار کردن - در رفتن شتاب کردن  
 الالتقاء : پرهیز کردن  
 الصديق : راست گوی داشتن  
 الحسنى : نیکو و بهشت  
 التيسير : آسان کردن  
 اليسرى : آسان و بهشت  
 العسرى : دشوار و دوزخ  
 البخل : بخیلی  
 التردى : در هلاکت افتادن  
 الانذار : بیم کردن  
 التلطى : زبانه زدن آتش  
 الشقاوة : بدبخت شدن - الشقى : بدبخت  
 الاشقى : بدبخت تر  
 التجنب : دور کردن  
 التقى : پرهیزگار  
 الاتقى : پرهیزگار تر و پارسا تر - فى الحديث (۱) : خبر الناس اتقئهم الله واوصلهم للرحم -  
 التزكى : پارسا شدن  
 الابتغاء : جستن  
 الوجه : روی - وجه الله ای رضاء الله تعالى  
 الاعلى : برتر

## سورة الشمس (۹۱)

الشمس : آفتاب

القمر : ماهتاب

التلو : پس رفتن

التجلیة : روشن کردن

البناء : بنا کردن

الطحي : گستردن

النفس : تن و جان و خون و هستی هر چیزی

الالهام : در دل افگندن چیزی و اشارت کردن

الفجور : بد کردن

الافلاح : رستن و پیروزی یافتن - نیک بخت شدن و بقا یافتن - فی الحديث - افلح من اصلح<sup>(۱)</sup>

التزكية : پاک کردن

الخوب : نوید شدن

الدس : پنهان کردن

ثمود : قبیله صالح پیغامبر علیه السلام

الالبعاث : برخاستن

الناقاة : شتر ماده

السقيا : آب خور

العقر : کشتن و پی کردن

الدمدمه : هلاک شدن و سخن گفتن بخشم

الذلب : گناه

العقبی : آخرکار و قیامت

سورة البلد<sup>(۱۰)</sup>

الاقسام : سوگند یاد کردن

الحل والحلال : شایسته شدن و آنچه روا باشد در شریعت

الكبد : رنج و سختی

القدرة : توانا شدن

الاهلاك : نیست کردن

اللبد : بسیار و برهم نهادن

العين : چشم و چشمه

اللسان : زبان - فی الحدیث ما خلق الله فی الانسان افضل من اللسان به یدخل الجنة و به یدخل النار<sup>(۱)</sup>۔

النجد : راه

الاقترام : خویشتن در انگندن

العقبة : پس

الفک : کشادن

ذو : خداوند

المسغبة : گرمی

المقربة : خویشتن

المتربة : درویشی

الرحم والرحمة والمرحمة : بخشودن و فی الحدیث - الراحمون یرحمهم الرحمن<sup>(۲)</sup>۔

الایمن والیمنة : سوی دست راست

الایة : نشان

المشامة : سوی دست چپ

سورة الفجر<sup>(۸۹)</sup>

العشر : ده

الشفع : جفت

الوتر : طاق

السری : شب رفتن

هل : [آیا - نیست - بدرستی]<sup>(۳)</sup>

القسم : سوگند

الحجر : خبر

عاد : قبیله هود پیغامبر

ارم : نام شهر است

المثل : مانند

الجب : بریدن

الصخر : سنگ خاک

(۱) در کتب احادیث معروف مذکور نیست۔

(۲) الدارمی : ادب - ترمذی : بر -

(۳) منتخب الباب -

الواد : رود(۹۰)  
 الوتد : میخ  
 الاكثار: بسیار کردن  
 الفساد : تباه شدن  
 الصب : ریختن  
 السوط : تازیانه  
 المرصاد : راه گذر و راه دین  
 الابتلاء : آزمودن  
 تنعيم : نعمت دادن  
 الاكرام: گرامی کردن  
 الالهانة : خوار کردن  
 التراث : میراث  
 اللم : گرد کردن  
 الجهم : بسیار  
 الدک : برهم کوفتن  
 التذکرہ: یاد آوردن  
 انی : از کجا  
 الصنف : رسته  
 یالبتنی: ای کاشکی که من  
 التقديم: پیش فرستادن  
 الحیوة: زنده شدن و زیستن و زندگانی  
 التعذیب: عذاب - عذاب کردن  
 الايثاق : استوار کردن  
 الوثاق : بند  
 الاطمینان : آرامیدن  
 سورة الغاشية(۸۸)  
 الغاشية : قیامت  
 الخشوع: ترسیدن



ناصبة : رلیج کشنده  
 السقی : آب دادن  
 الآئیة : نیک گرم  
 الضریع : خار خشکی  
 الاسمان : فربه کردن  
 العلو : بلند شدن  
 السماع : شنودن  
 اللغو : بیهوده گفتن  
 السریر : تخت  
 الکووب : کوزه  
 النمرقه : بالشت  
 الزریجة : شاد روان  
 النظر : نگریستن و چشم داشتن و فی الحدیث - زنا المیون النظر<sup>(۱)</sup>  
 الایل : شتران  
 النصب : بیا کردن  
 السطح : گسترده  
 التذکیر : یاد دادن و هند دادن  
 الصیطرة : برگماشتن  
 الاوب والایاب : باز گشتن  
 سورة الاعلی<sup>(۸۷)</sup>

المعری : چراگاه سبز  
 الغشاء : خاشاک بر سر آب  
 الاحوی : میاه  
 الاقراء : بر خواندن - خوانانیدن  
 النسیان : فراموش کردن  
 المشیة : خواستن  
 الجهر : آشکارا کردن و آواز بلند برداشتن  
 الخفا والخفیة : پنهان شدن  
 النفع : سود کردن

الموت: مردن و مرگ

الایثار: برگزیدن<sup>(۱)</sup>

البقاء: باقی ماندن

ابقی: باقی تر

### سورة الطارق<sup>(۸۶)</sup>

الطرق: شب در آمدن

النجم: ستاره روشن

الثقوب: روشن شدن

الحفظ: نگاه داشتن

سم: از چه

الماء: آب

الدفق: جستن

بین: میان

الصلب: پشت مازه

التربة: استخوان سینه

الرجع: بازگردانیدن

الابلاء<sup>(۲)</sup>: رو نمودن و پدید آوردن

السر والسریرة: راز

القوة: نیرو

الصدع: شکافتن

الفصل: جدا کردن

الهزل: سخن نادرست

الاسهال والتمهیل: مهلت دادن

رویدا: آهسته

### سورة البروج<sup>(۸۷)</sup>

البروج: خانه ماه و ستاره

(۱) غرض دیگران را بر غرض خویش مقدم داشتن (منتهی الارب) -

(۲) ریشه اصلی بلو است و بلاء و ابتلاء حاصلی معنای پدید آوردن است -

الوعد والعدة : وعده کردن و فی الحديث - العدة دين<sup>(۱)</sup> العدة عطية

الشهادة : گواهی دادن و حاضر شدن والشهود الحضور

القتل : کشتن

الاخذود : شکاف در زمین

الوقود : هیزم

المعود : نشستن

الفوز : رستگار شدن و پیروزی یافتن

النقم والنقمة : دشمن داشتن

البطش : سخت گرفتن

الابداء : آغاز کردن

الاعادة : بازگردانیدن

العرش : تخت و خاله چوب پوش و فلک

الارادة : خواستن

الجند : سپاه

وراء : ظهر - پس

الفتن : سوختن و آرسودن

اللوح : تخته

#### سورة الانشقاق<sup>(۸۴)</sup>

الانشقاق : شکافته شدن

الاذن : گوش دادن و گوش

الالقاء : افکندن

التخلي : خالی شدن

الكدح : کار برنج کردن

الملاقاة: اللقاء - یکدیگر را دیدن - واللقاء : دیدار

انقلاب : بازگشتن

السرور والمبرة : شاد کردن

النبور : هلاک شدن

(۱) عدة المؤمنین دین (الدیلمی) =

السفیر : آتش سوزان  
 الظن : گمان بردن و بدرستی دانستن  
 الحور : بازگشتن  
 الشفق : سرخی که پس از آفتاب فرو شدن پدید آید سوی مغرب و قبل سپیدی یعنی شفق  
 بیاض است بقرنی حمراء  
 الوسق : گرد کردن  
 الاتساق : فراهم آمدن و فراهم شدن  
 الركوب : بر نشستن  
 طبق : حال و پوشش معروف  
 الایعاء : باز نهادن و پنهان کردن<sup>(۱)</sup>  
 التبشیر : مژده دادن  
 الالم : دردسند شدن

سورة التطفیف (۸۳)

(مطففین)

التطفیف : کم پیمودن و کم سنجیدن  
 الاکتیال : از بهر خود پیمودن [فاستدن]<sup>(۲)</sup>  
 الاستیفا : تمام حق بستدن  
 التکیل : پیمودن  
 الاخسار : کم کردن  
 السجن والسجن : زندان  
 الرقم : لیشتن  
 الاعتداء : از حد درگذشتن  
 الائم : بزه کار شدن  
 الاساطیر : افسانهها  
 الاول : نخستین  
 الرین : غلبه کردن  
 الحجب والحجابه : باز داشتن  
 البر : نیکوکار و نیک مرد

(۱) فراهم آوردن و نگاه داشتن (فرهنگ انند راج) -

(۲) تاج المصادر -

علین : جاہگاہ بلند قیل لوح من زبرجد خضر . . . معلق تحت العرش او قابیمة الیمنی او ساقۃ

قیل السماء السابعة

السبعین : صغرة تحت الارض السابعة

الفجار الکفرة : قیل الظلمة

التقريب : نزدیک گردانیدن

الاریكة : تخت آراسته

العرف والمعرفة والعرفان : شناختن

النضرة : تازه روئی کردن و تازه رو شدن

الرحیق : شراب خالص

الغتام : مهر

التنافس : رغبت کردن

الدمزاج : آمیزش

النسیم : نام جوی مت در بهشت و ارفع شراب فی الجنة

الشرب : آشامیدن

الاجرام : گناه کردن

الضحک : خندیدن - فی الشرع ما یسمع هو دون غیره

فی الحدیث : کثرة الضحک تمیت القلب<sup>(۱)</sup>

التغامز : بچشم اشارت کردن

الفکة والفکاهة : خوش منشی کردن

الشرب : هاداش دادن و پیاپی خواندن

### سورة الانفطار<sup>(۸۲)</sup>

الانفطار : شکافته شدن

الکوکب : ستاره

الانتشار : پراکنده شدن

البحر : دریا

التفجیر : آب روا کردن

التاخیر : پس برداشتن

الفرور : فریفتن

(۱) کثرة الضحک تمیت القلب و تورث الفقر (الدیلمی) -

التعديل: راست کردن و برابر کردن

ای : کدام

الصوره : جهره

التركيب : برهم نهادن

الغيب والغيبه : غائب و في الشريعة - توارى الشئ عن الحواس الخمس حيث لا يقع عليه الحس .

### سورة التکویر (۸۱)

التکویر : در پیچانیدن

الانکدار : فرو ریختن

التسیر : راندن

العشراء : شترده ماهه آبستن

التعطيل: بی زیور کردن و فی الحديث . ان الله يفيض الشاب المعطل (۱)

الوحش : چهار پای - رمنده از مردم

الحشر : گرد کردن

السجر : پر کردن و تاقن تنور

السعر : آتش افروختن

التحشیر والتسجير والتسعير : مبالغه

الجوارى : جمع الجارى

الخنس : جمع الخانس

الكنس : جمع الكانس - الكنس روقن - الكنوس : در آشیانه شدن آهو و شیران

العسسه : تاریک

التنفس : دم زدن

الاطاعة والطاعة : فرمان برداری کردن

ثم : آنجا

الجنون : دیوانه شدن

الافق : کرانه آسمان

الضنين : بیخيل والظنين : بهت زده

الشيطان : دیو

الرجيم : رالده و نفرين كرده  
الذهاب : رفتن

سوره عبس (۸۰)

العبوس : روى ترش كردن - البسور والكلوح مثله  
الاعشى : لايينا  
لعل : مگر  
التعدى : پيش آمدن  
التلهى : بازى كردن (۱)  
السفر : نشستن  
السفرة : جمع السافر كالكتبه جمع الكاتب  
النطفه : آب منى  
السبيل : راه  
الامامة : ميراليدن  
الاستتبار : گور كردن و فرمان دادن بدفن كسى  
الفضا : حكم كردن و گذاردن آنچه بر تو واجب باشد  
الانبات : روياليدن  
الحب : دانه  
العنب : انگور  
القضب : اسهت تر  
النخل : خرماستان  
الحديقه : بوستان  
الاعلب ! ستر گردن الغلب جمع  
الفاكهة : ميوه  
الاب : گياه  
المتاع : برخوردارى و كالا  
الانعام : جمع النعم چار پاى  
الصاخة : قيامت  
الابن : پسر  
الشان : كار

الاسفار : روشن کردن - فی الحديث . اسفروا بالفجر فانه اعظم للاجر<sup>(۱)</sup>

الاستبشار : شاد شدن

الغبرة : گرد

الرهق : ترسیدن

القترة : گرد سیاه

### سوره النازعات<sup>(۷۹)</sup>

النزع : کشیدن

الغرق : پرکشیدن و غرقه شدن

النشاط : گره کشادن

السیح والسباح : شنا کردن

والسابحات : سوگند بدان فریشتگان که بشابند در گذاردن فرمان

السبق : پیشی گرفتن

التدیر : از پی اندیشه کاری کردن

الرجف : لرزیدن

البصر : چشم و بینائی

الراجفه : نفخه نخستین

التبع : پس روی کردن

الرادفة : نفخه دیگر

الوجف : طپیدن دل

الحافره : اول کار

العظم : استخوان

النخر : پوسیده شدن

إذا : اکنون و آنگاه

الكرة : بازگشتن

كرة مرة تارة : یکبار

الزجر : راندن و باز زدن

الساہره : زمین قیامت

المناداة والنداء : خوالدن



طوی : درختی ست و قیل وادیی است در بهشت

العصیان : بی فرمانی کردن

الادبار : باز پس شدن

الاحذ : گرفتن

النکال : عقوبتی که بدان پند گیرند

العبرة : پند

السمک : آسمان خانه (۱)

الاعطاش : تاریک کردن

الدحو : گستراندن

الارماء : استوار کردن

الطم : غلبه کردن

الطامة : قیامت

التبریز : پیدا آوردن

المقام : جای ایستادن

المأوی : جای باز آمدن

الهوی : آرزو و کام دل

الساعة : یک زمان و قیامت

ایان وستی : کی

اللبث : درنگ کردن

العشية : شبانگاه

### سورة النبأ (۷۸)

التساؤل : از یکدیگر پرسیدن و خواستن

النبأ : خبر

الاخلاف : آمد و شد کردن و خلاف کردن

المهاد : آرام گاه

الزوج : زن و شوی و جفت و گونه

النوم : خفتن و خواب

السبات : آمایش

فوق : زبر  
 السراج : چراغ  
 الوهجان : درخشیدن آتش - الوهاج : تابان و گرم  
 الاعصار : [نزدیک گشتن ابر بیاریدن]  
 الشج والشجیح : آب ریختن  
 النبات : رستن  
 اللف : درخت انبوه  
 المیقات : وقت و وعده گاه  
 الصور : شاخی که اسرافیل علیه السلام در وی در دمد  
 السراب : کوراب یعنی نمایش آب  
 آتآب : جای بازگشتن  
 الحقب : هشتاد سال  
 الذوق : چشیدن  
 البرد : سرما و خنکی و خواب  
 الغساق : آب سرد و گنده  
 الموافقة والوفاق : با یکدیگر موافقت کردن یعنی ساز و آمدن  
 الرجاء : امید داشتن و ترمیدن و فی الحدیث : الایمان بین الخوف والرجاء  
 الاحصاء : دانستن و توانستن و شمردن  
 الزید و الزیادة : افزون کردن و افزون شدن  
 الکعوب : نارستان افزون شدن  
 الترب : همزاد  
 الکاس : قدح یا شراب  
 الدهاق : پرو پیاپی  
 العطا : بخشش  
 المخاطبة والخطاب : با کسی سخن گفتن  
 الصواب : درست و راست

سورة المرسلات (۷۷) والمرسلات عرفا

العرف : کار لیکو  
 العصف والعصوف : سخت چستن باد

لفرق : جدا کردن  
 لعذر، والمعذرة : حجت پیدا آوردن  
 النذر والانذار : بیم کردن  
 الایعاد : وعده کردن  
 النسف : برکنندن  
 الطمس : ناپدید کردن - الطموس : ناپیدا شدن  
 التوقیت - التاقیت : وقت پیدا کردن  
 التاجیل : زمان دادن  
 الاتباع : از پس در آوردن  
 الاخر : پسین  
 المهین : مست  
 القرار : آراسیدن و آرامگاه  
 المکین : جای استوار  
 الى : با و تا و سوی  
 الکفات : فراهم آوردن  
 الراسی : کوه استوار - الراسیات جمع - الرواسی جمع الجمع  
 الشامخ : کوه بلند  
 الاسقاء والسقی : آب دادن  
 الفرات : آب خوش  
 الانطلاق : روان شدن  
 الظل : سایه  
 الشعب : شاخ - الشعبة : یکی - الشعب جمع  
 الشرر : زبانه آتش  
 القصر : کوشک  
 الجمل : شتر نر  
 الاصفر : زرد  
 النطق والمنطق : سخن گفتن  
 الاعتذار : عذر خواستن  
 الاشتهاه : آرزو کردن  
 الهنتی : گواران

التمتع والمتاع : برخورداری گرفتن - و زن را متعه دادن  
الركوع : پشت را خم دادن

### سورة الدهر (۷۶)

الحین : هنگام

الدهر : روزگار

المشج والمشیج : آب مردوزن بهم آمیخته

الشكر والشکور : سپاس داری کردن و سپاس

الکفران والکفور : ناسپاسی کردن و فی الحدیث : الایمان نصفان نصفه شکر و نصفه صبر<sup>(۱)</sup>

الاعتاد : ساخته کردن

السلسلة : زنجیر

الکافور : معروف و نام چشمه ایست در بهشت

الایفاء : انجام کردن و تمام کردن

النذر : عهد کردن

الاستطارة : پراکنده شدن

الاسیر : برده

القطمیر : نیک ترش و سخت دشوار<sup>(۲)</sup>

الوقایة : نگاه داشتن

التلقیه : نمودن و چیزی پیش کسی آوردن

الحریر : دیبای تنک

الانکاه : تکیه کردن

الزمهریر : سرمای سخت و باد سخت سرد

الدنو : نزدیک آمدن

التذلیل : رام کردن و فرمان برداری کردن

القطف : بار درخت

الاناء : آوند آب

الفضة : سیم یعنی نقره

(۱) الایمان نصفان نصفه فی الشکر و نصف فی الصبر (بخاری) -

(۲) قطمیر : پوستک دانه خرما یا نقطه سپید بر پشت دانه خرما که خرما از وی روید (صراح) -

قمطیر : روز سخت - قمطار : سخت لاخوش شدن (صراح) -

القارورة : شیشه  
 الزنجبیل : چیزبست خوش بو و خوش مزه  
 السلسیل : نام چشمه ای است در بهشت  
 الولید : کودک خورد (خرد)  
 التخلید : جاودان کردن  
 اللؤلؤ : مروارید  
 النشر : پراکندن  
 السندس : دیپای تنک  
 الاخضر : سبز  
 الاستبرق : دیپای ستبر  
 التحلیة : پیرایه بستن و بیاراستن  
 السوار : دست ورنجن<sup>(۱)</sup>  
 البكرة : بامداد  
 الاصيل : شبانگاه  
 الطویل : دراز  
 الوذر والودع : گذاشتن  
 الشد : سخت بستن  
 الاسر : پیوند خائنها  
 التبديل : تبدیل کردن  
 الادخال : اندر آوردن  
 الظلم : ستم کردن و ستم و فی الشریعة : وضع الشی فی غیر موضعه  
 و فی الحدیث : الظلم ظلمات یوم القيامة<sup>(۲)</sup>  
 و فی الشعر : الم تعلم بان الظلم عار - جزاء الظلم عند الله نار  
 الاعداد : ساختن و آماده کردن  
 سورة القيامة<sup>(۷۰)</sup>  
 اللوم والملامة : سرزنش کردن

(۱) دست ورنجن -

(۲) الظلم ظلمات یوم القيامة (مسلم و بخاری) -

البنان : سر انگشتان  
 البرق والبروق : درخشیدن و خیره شدن چشم  
 الخسوف : گرفتن ماه و آفتاب  
 الوزر : پناه - جا  
 التحريك : جنبانییدن  
 العجلة : شتافتن  
 القرآن : خواندن  
 التبیین والبیان : پیدا کردن  
 الفارقة : سختی که مهره پشت بشکند  
 البلوغ : رسیدن  
 الترقوه : چنبر کردن  
 الرقية : افسون کردن  
 الالتفاف : بر پیچیدن  
 الساق : ساق پای - السوق جمع  
 السوق والمساق : راندن  
 التخطی : خرامیدن  
 الترك : ماندن - سدی : فرو گذاشته  
 المني والامناء : منی بیرون آوردن<sup>(۲)</sup>  
 الميت والميت : مرده

#### سورة المدثر<sup>(۷۴)</sup>

الادثر : جامه در سر کشیدن اصله التدثر  
 التكبير : خدای را به بزرگی یاد کردن  
 الهجر والهجران : بریدن  
 الاستكثار : بسیار خواستن  
 النقر والنفخ : در دمییدن - الناقور : صور  
 الطمع : چشم داشتن  
 العنيد : ستیزه کار  
 الارهاق : رسانیدن و دشوار داشتن

(۲) منی انداختن (صراح) -

الصعود : بر بالا شدن  
 التفكير : نیک اندیشه کردن  
 الاستكبار : بزرگی جستن  
 السحر : جادوی کردن و جادو  
 الاثر : روایت کردن و نشان  
 البشر : آدمی  
 الاصلاء : در آتش در آوردن  
 سقر : دوزخ  
 الابقاء : باقی گذاشتن  
 اللوح : درخشیدن و شوزانیدن  
 البشرة : پوست روی مردم  
 العد والعدد والعهدة : شمردن و شمار  
 الاستيقان : بی گمان شدن  
 الازدياد : زیادت شدن  
 الارتباب : بگمان شدن و بیماری  
 الاضلال : گمراه کردن  
 التقدم : پیش شدن  
 التأخر : پس شدن  
 الرهن : گرو کردن و گرو  
 السلک : چیزی در چیزی در آوردن  
 الخوض : در چیزی رفتن  
 الشفاعة : خواهش کردن - فی الحديث ، شفاعة لاهل الکباير من امتی يوم القيامة<sup>(۱)</sup>  
 الاعراض : رو گردانیدن  
 الحمار : معروف  
 الاستنفار : رمیدن و رمالیدن  
 القسورة : شیر و صیادان و تیراندازان  
 المغفرة : آمرزیدن

سورة المزمل (۷۳)

التزل : کلیم در خوابیدن پیچیدن

(۱) ابی داؤد (منة) - ترمذی (قیامة) - ابن ماجه (زهد) - مسند احمد بن حنبل -

النصف : نیمه

النقص : کم کردن و نقصان ، کم شدن

الترتیل : گشاده خواندن و قیل حفظ مخارج الحروف و رعاية الوقوف

القلیل : اندک . اقل : کمتر

الناشئة : اول سماعت از شب

الوطأ : سپردن<sup>(۱)</sup> الوطاء الوفاق

اقوم : اصوب

التبتل والتبتیل : از خلق بریدن

لندن : نزد

لدى : نزد من ، لدينا : نزد ما

الغصة : بگا و گرفتن

الكثيب : توده ریگ

الویل : گران

الاشيب : مسیه - الشيب : جمع

ادنى : کمتر

الثالث : سه یکی

الفضل : افزونی کردن و افزونی

المقاتلة والقتال : کارزار کردن

الاقراض : قرض دادن - القرض : وام : قرضاً حسناً

#### سورة الجن<sup>(۷۲)</sup>

الايحاء : وحی فرستادن و فرمان دادن و فرستادن و اشارت کردن

النفر : گروه

العجب : شگفت

الجد : بزرگی و پدر پدر

الصاحبة : زن

السفه والسفاهة : نادان و تنگ خرد شدن

الشطط : دروغ و مستم

البعث : فرستادن و برانگیختن

(۱) سپردن زیر پا (صراح) -



اللبس : بسودن  
 الملا : پر کردن  
 الحراسة : نگاه داشتن  
 الشهاب : ستاره روشن و پاره آتش  
 الآن : اکنون  
 الرصد : جمع الراصد - راه بان  
 الدراية : دانستن  
 الطريقة : راه  
 القدة : گروه هم دل  
 الاعجاز : عاجز کردن  
 الهرب : گریختن  
 البخس : کم کردن  
 الاسلام : مسلمان شدن و مسلمانی و گردن نهادن و مسلم بستن  
 القسوط : متم کردن  
 التحری : صواب بستن  
 الغدق : آب بسیار  
 الصعد : دشوار  
 اللید : گروه  
 الاجارة : زندهار دادن  
 الالتحاد : جفستیدن  
 الرسالة : پیغام  
 الامد : پایان کار  
 الاظهار : پیدا کردن و غلبه کردن و در وقت ظهور آمدن  
 الارتضاء : پسندیدن  
 الابلاغ : رسانیدن  
 الاحاطة : گرد در گرفتن و دانستن

سورة نوح عليه السلام (۷۱)

القوم : گروه مردم  
 قبل و قدام : پیش  
 الاجل : روزگار و زمان

الاستغشاء : جامه در سر کشیدن  
 الاصرار : دل بر کاری نهادن  
 الاعلان : آشکارا کردن  
 الاسرار : پنهان کردن  
 المدرار : باران از پس یکدیگر  
 الامداد : زیادت کردن  
 الوقار : آهستگی  
 طورا : یکبار  
 الطباق : بر یکدیگر نهاده  
 البساط والفج : راه فراخ  
 الکبار : سخت  
 ود وسواع و یعوق و نسر : اسامی بنانست  
 الخطیئة : گناه بزرگ و فی الحدیث : اکثر خطایا ابن آدم فی لسانه  
 الاغراق : غرقه کردن  
 دیارا : هیچ کس  
 التبار : هلاک شدن

#### سورة المعارج (۷۰)

العروج : بآسمان بر شدن  
 السنة : سال و قحط  
 الجمیل : نکو  
 البعید : دور  
 المهل : مس گداخته  
 الحمیم : دوست خالص و آب گرم  
 التمیمیر : بینا گردانیدن و فی الحدیث : اذا اراد الله بعبد خيرا بصره بعیوب نفسه  
 الافتداء : باز خریدن  
 الفصيلة : خویشان نزدیک  
 الانجاء : رهائییدن  
 اللظى : دوزخ

الشواة : پوست  
 الهلوع والجزوع : ناله کتیا  
 الدوام : همیشه بودن  
 الحرمان : بی بهره کردن  
 الاشفاق : ترسیدن  
 العدو : از حد گذشتن  
 العهد : نذر کردن و وصیت کردن  
 الاضطاع : شتافتن  
 الهزة : گروه هم دل - العزون : جمع  
 اللعب واللهو والعبث : بازی کردن  
 الجذث القبر . الاجداث القبور  
 المسارعة والسراع : شتافتن

#### سورة الحاقة (۹۹)

الحاقة : قیامت  
 ریح مصرصر : باد سخت سرد  
 العتو : از حد در گذشتن  
 التسخیر : رام کردن  
 سبع و سبعة : هفت  
 ثمان و ثمانية : هشت - واعدد دومین قاده، مذکرا بتا گویند و مؤنث را بی تا بخلاف قیاس  
 الحسوم : پیوسته و شوم  
 الصریع : افکنده  
 العجز : تنه درخت و بن هر چیزی  
 الخوی والخواء : افتادن  
 الوعي : نگاه داشتن  
 الوهی : نسبت شدن  
 الرجا : کرانه  
 ها : بگير تو مرد - هااا هاؤم  
 الاسلاف : پیش فرستادن و پس گذاشتن  
 السلطن والسلطانية : حجت پیدا  
 الذرع : برش پیودن - الذراع : رش و گز

الفسلین : ریم دوزخیان  
 الابصار : دیدن  
 الکاهن : قال گو  
 التنزیل : فرو فرستادن و فرو آوردن  
 الوتین : رگ جان  
 الحسرة : پشیمانی

سورة ن(۹۸)

(القلم)

النون : ماهی و دوات  
 السطر : نیشتن  
 الخُلُقُ والخُلُقُ : خوی و عادت . وفي التفسیر هو عشر خصال في آية التوبة وقيل اربع :  
 الالفة والنصيحة والسخاوة والشفقة وفي الشريعة : اقتراب الاوامر واجتناب  
 الزواجر اعني - آوردن مأسور و دور بودن محظور . وفي الحديث : احسنكم ايمانا  
 احسنكم خلقا وانا احسنكم خلقا<sup>(۱)</sup>  
 الاهتداء : راه راست گرفتن و برآن بودن  
 الادھنان والمداهنة : آسان گرفتن کار دين را  
 الحلف : سوگند خوردن  
 المشى : رفتن  
 النمیمه : سخن چینی کردن وفي الحديث : عذاب القبر من ثلاثة الغيبة والنميمة والبول  
 العتل : درشت خو  
 الزلیم : حرام زاده  
 الوسم : داغ کردن  
 الخرطوم : بینی  
 الصرم : بریدن  
 الاصباح : بامداد کردن  
 الاستثناء : چیزی از چیزی بیرون آوردن و در حرکت انشاء الله گفتن

(۱) كان رسول الله احسن الناس خلقا (مسلم ، ابی داؤد ، احمد بن حنبل) ، اكمل المؤمنين ايمانا  
 احسنهم خلقا (ابی داؤد ، احمد بن حنبل) .

الصبریم : شب و صبح  
 التنادی : یکدیگر را آواز دادن  
 الغدو : در باسداد رفتن  
 الحرث : کشت کردن و کشت  
 التخافت<sup>(۱)</sup> : آهسته (سخن) کردن  
 الحرد : کینه و قصد  
 الاقبال : رو بهیزی آوردن  
 عسی : شاید بود و قیل مگر  
 الدرس والدراسة : علم خواندن  
 الیمین : سوگند و دست راست و قوت  
 الزعیم : پذیرفتار<sup>(۲)</sup>  
 الشریک : انباز  
 الصدق : راست گفتن و وعده راست کردن و راستی و فی الحدیث الصدق ینجی و الکذب  
 یهلك<sup>(۳)</sup>  
 الکشف : برهنه کردن  
 الاستطاعة : توانستن  
 الاستدراج : درجه درجه گرفتن بخشم  
 الاملاء : مهلت دادن  
 الحوت : ماهی  
 الکظم : خشم فرو خوردن  
 التدارک : دریافتن  
 العراء : زمین هامون  
 الذم : نکوهیدن  
 الاجتناء : برگزیدن  
 الازلاق : خزائیدن<sup>(۴)</sup>  
 سورة الملك<sup>(۵۷)</sup>

تبارک : بزرگست و پاینده است و بابرکت بسیار است

(۱) در اصل تخاوت -

(۲) نیز ضامن -

(۳) لغز الی بدن \*

التفاوت والتفاوت : بر فرو شدن<sup>(۱)</sup>  
 الخسوء<sup>(۲)</sup> : دور کردن الخسوء : دور شدن  
 الحسیر : ماله  
 التزین : آراستن  
 المصباح : چراغ  
 الرجم : سنگسار کردن  
 اجرم : جمع راجم  
 الشهیق : بانگ سهمناک  
 الفور : بر جوشیدن  
 التميز : از یکدیگر جدا شدن  
 الخزانة : نگاه داشتن  
 العقل : دریافتن و خردمند شدن  
 الاعتراف : مقرر آمدن  
 صحقا : دوری باد  
 المتکب : کرانه چیزی  
 المور : بگشتن  
 الحاصب : باد  
 القبض : گرفتن  
 اللجاجة : متهمیدن  
 النفرة والنفور : رمیدن  
 الکب والاکباب : بر روی افکندن  
 السوی : راست  
 الانشاء : آفریدن - آغاز کردن  
 الزلفة : نزدیکی  
 السوءة : غمگین شدن  
 الادعا : دعوی کردن  
 التوکل : اعتماد کردن و فی الشریعة هو تفویض الامور الى الله  
 الغور : سایه (آب) بزمین فرو شدن  
 المعین : آب روان

سورة التحريم (۱۹)

النبي : پیغامبر - خبر دهنده - اصله نبی<sup>۱</sup> : فعلیل بمعنی مغبر  
لم : چرا

التحريم : حرام گردانیدن

الاحلال : حلال کردن

الفرض : فريضه کردن و اندازہ کردن وفي الحديث . العمرة فريضة كفريضة الحج  
ای مقدرة کتقدير الحج

التحلة : راست کردن سوگند

التنبيه والانباء : آگاهانیدن

التعريف : شناسا گردانیدن

التطليق والطلاق : رها کردن زن و فی الشريعة : هو رفع القيد الثابت شرعا بالنكاح

القنوت : دعا خواندن در نماز و فرمان برداری کردن

السياحة : در زمین رفتن و روزه داشتن

الثيب : زن شوی دیده

البكر : زن شوی ندیده

الغلظة : درشتی کردن - الغلاظ جمع الغليظ

النصح والنصيحة : نیک خواستن

توبة نصوحا : توبه نصیحت کننده من نفس را بترک گناهان وفي الحديث الدين النصيحة<sup>(۱)</sup>

وفي الشريعة التوبة ثلاثة واركانها ثلاثة وشرايطها ثلاثة و اصل كلها الندم و فی الحديث :

الندم توبة<sup>(۲)</sup>

التكفير والكفارة : در گذاشتن گناه

السوطة : بد شدن و بدی

الاخزاء : خوار و رسوا کردن و شرم زده گردانیدن

الاتمام : تمام کردن

المنافقة والنفاق : دو رویی کردن

لوط : نام پیغامبرست علیه السلام

الابنة والبنت : دختر

(۱) ابی داؤد - ترمذی - نسائی - دارمی - احمد بن حنبل -

(۲) ابن ماجه - احمد بن حنبل -

عمران : نام مردی است  
الاحصان والتحصين : نگاه داشتن

سورة الطلاق (۶۰)

الحد : اندازه کردن و اندازه  
التعدى : از حد در گذشتن  
الفاحشة : کار زشت  
الاشهاد : گواه گرفتن  
الوعظ والعظة : پند دادن  
حسب : بس

العدل : راست کردن و برابر کردن و داد دادن و داد و في الشريعة وضع الشيء في محله  
اليأس : نوميد شدن

الحيض والمحيض : بي نماز شدن زن با دیدن خون  
الحمل : بار برداشتن

الاعظام والتعظيم : بزرگ داشتن  
الاسكان : آرامانیدن

الوجد : توانگری

الضر والضرا والمضرة : زیان رسانیدن

التضييق : تنگ کردن

الاتفاق : هزینه کردن اعنی صدقه دادن

الارضاع : شیر دادن

الايثار : فرمان بردن و دستور کردن

التعاسر : با یکدیگر دشواری کردن

التكليف : چیزی از کسی درخواستن که او را ازان رنجی باشد

وكاين : چند

القرية : ديه القرى جمع

اللب : خرد الالباب جمع - اولوا : جمع ذواته از لفظ ذی

الظلمة : تاریکی

الاحسان : نیکویی کردن

الرزق : روزی دادن و روزی



التحریر : بنده آزاد کردن

التماس : یکدیگر را بسودن و مباشرت کردن

الصوم والصیام : روزه داشتن

التتابع : از پس یکدیگر شدن

المحاربة : با کسی جنگ کردن

المحاداة : یکدیگر را باز داشتن

الکبت : بر روی افکندن

النجوى : راز گفتن و راز

التناجی : با یکدیگر راز گفتن

التحية : سلام و درود و بادشاهی دادن (۹) و آفرین کردن

الحزن : اندوهگین کردن

التفسح : فراخ نشستن

الفصح : فراخ کردن

النشور والانشاز : از جای برخاستن و برتر نشستن و ناسازواری کردن

الجلوس : نشستن

الا : بدان و آگاه باش

الاستحواذ : غلبه کردن

العزب : گروه

العشيرة : الفصيلة

سورة الحديد (۵۷)

الولوج : در آمدن

الایلاج : در آوردن

الاستغلاف : خلیفه گرفتن

الاقباس : عالم جستن و نور و لار

الالتماس : جستن

الترصص : چشم داشتن

الامثية : آرزو

الفدية والفداء : باز خریدن

القسوة والقساوة : سخت دل شدن

الزينة و آرایش

التفاخر والافتخار والفخر : تازیدن	الغيث : باران با نفع والمطر بی نفع
الهيج والهياج : خشک شدن گیاه	العظام : گیاه و خشک و شکسته
المسابقة والسباق : پیش دستی کردن	العرض : بهنا
الاسی : اندوهگین شدن	الفرح والمرح : شاد شدن
الاختیال : خرامیدن	القسط : داد
الحديد : آهن	الذرية : فرزندان
التقية : چیزی از پس چیزی داشتن	الرأفة : مهربانی
الرهبانية : ترسکاری	الابتداع : چیزی نو نهادن
المراعاة والرعاية : نگاه داشتن	الکفل والنصب : بهره

### سورة الواقعة (۹۶)

الخفص : فرو داشتن	الرج : جنبالیدن
اليس : ریزه کردن	الهياء والقبار : گرد باد
الانثاث : پراکنده شدن	الثلة : کروه
الوضن : نوار بافتن و بجواهر مرصع کردن	التقابل : با یکدیگر برابر شدن و برابر کردن
الابريق : کوزه آب دست	التصدیع : درد سر دادن و پراکنده کردن

(۹۶) شعاع قریب

(۹۷) عجله نیا (۱)

الود والمودة : الحب والمحبة : دوست داشتن  
 الثقف : گرفتن  
 الرحم : خویشتی  
 البراءة : بیزار شدن  
 الپدو : پدید آمدن و بیابان  
 العداوة والبغضاء والبغض : دشمن داشتن  
 الانابة : بازگشتن بحق  
 الاسوة : پس روی  
 المعاداة : با کسی دشمنی کردن  
 البر و مبرة : نیکویی کردن و راست شدن سوگند و نیکویی  
 الاتساق : داد دادن  
 التولی : برگشتن و دوست داشتن و ولی شدن  
 المظاهرة والظهار : با کسی پیدا شدن و غلبه کردن و تشبیه کردن منکوحه به پشت مادر  
 الامتحان : آزمودن  
 الجناح : بزه  
 النکاح : زن کردن مرد و شو کردن زن وفي الحديث النکاح من ستنی فمن رغب عن ستنی  
 فلیس منی<sup>(۱)</sup>  
 العصمة : نگاه داشتن و رستن  
 القوت والقوات : در گذشتن  
 المعاقبة والعقاب : عقوبت کردن  
 المبایعة : با کسی بیعت کردن و بیع کردن  
 السرقة : دزدی کردن  
 البهتان : دروغ بر بافتن

## سورة العشر (۶۱)

الحصن : جای استوار و حصار  
 الرعب : ترس  
 التخريب والخراب : ویران کردن  
 الاعتبار : پند گرفتن

(۱) ابن ماجه (نکاح) -

الجللاء : از خائمان بیرون شدن

المشاقة والشقاق : با کسی خلاف کردن

اللينة واللين : نرم شدن

الاصل : بیخ و نژاد

الاناءة : بازگردانیدن

الخیل : اسبان

الركاب : شتران دونده

التسلیط : برگماشتن

الدولة : آنچه بدان دولت گیرند دست بدست

الفقر والافتقار والافتقار : درویش شدن والفقر : درویشی و نیازمندی وفي الحديث الفقر فقری

و به افتخر

التبوء : جای گرفتن

الحاجة : نیاز

الخصاصة : فقر و درویشی و بد حالی

الغفل والغلول : غیالت کردن

تولية : ولایت دادن و روی گردانیدن

الدبر : پس

الرهب والرهبة : ترسیدن

الجدار : دیوار

البأس والبأسا : سختی

الغد : فردا

الانساء : فراموش گردانیدن

الاستواء : برابر شدن و تمام شدن و دست یافتن یعنی مستولی شدن

سورة المجادلة (۵۸)

المجادلة والمجادل : با یکدیگر ستیهیدن

الاشتكا والشكاية والشكوى : بگله کردن و تالیدن

التحاور : رو با رو سخن گفتن

الانكار : ناشناختن

الزور : دروغ

العود : باز گشتن

الزعم : گمان بردن و دعوی کردن  
التغابن : با یکدیگر غبن کردن والنبن : زبان  
الغدر : ترسیدن  
الغفو والصفح : در گذاشتن از گناه  
الشیخ : بخیلی کردن  
المضاعفة : دو چندان کردن  
الحلم : بردبار شدن -

الحكمة : سخن درست گفتن و کار درست کردن - الحكيم : استوار کارو . . . گفتار

سورة المنافقون (۹۳)

الجنة : بهر  
الصد : بگردالیدن - الصدود : بکشتن  
الطبع : مهر کردن  
الفقه : دانستن و دریافتن و فی الحديث، لكل شیء عماد وعماد هذا الدين الفقه (۱) الفقهاء: فقیه  
شدن والفقیه داننده و در یابنده و فی الحديث: فقیه واحد اشد علی الشیطان من المذنب عابد (۲)  
الاعجاب : بشگفت آوردن  
الجسم والجرم والجسد : تن  
العشب : چوب  
التسئد : چوب بدیوار باز گذاشتن  
الانک : گردانیدن و زبان روا شدن بدروغ و دروغ  
الی : پیچانیدن  
الفسق والفسوق : از فرمان بیرون آمدن  
الخزاة : نگاه داشتن، والخزاة والخزینة: گنجینه  
لکن : جز که  
المدينة : شهر  
العز والعزة : عزیز شدن و سخت آمدن و غلبه کردن و نمایان شدن و فی الحديث:  
من اراد عز الدارين فليطع العزیز

(۱) الطبرانی -

(۲) ترمذی (علم) - ابن ماجه (مقدمه) -

الذل والمذلة : خوار شدن

التصدق والاصداق : صدقه دادن

### سورة الجمعة (۶۲)

القدوس : پاکی

الاسی : نالوینده

اللعوق : در رسیدن

التحمیل : بار نهادن

الیهود والیهادة : جهود شدن و توبه کردن

التمنی : آرزو بردن

الفرار : گریختن

الجمعة : آدینه

البيع : خریدن و فروختن وهو من الاخذاد

الکثرة : بسیار شدن

التجارة : بازرگانی کردن

### سورة الصف (۶۱)

المقت : دشمن داشتن و دشمنایی

الرص : بنا استوار کردن

الایذاء : بیازردن

الزین : بکشتن

الازاهة : بگردالیدن

الافتراء : دروغ بر بافتن

الاطفاء : کشتن آتش و چراغ

الکرة والکراهة والکراهية : دشمن داشتن و دشوار داشتن و دشواری

الدلالة : راه نمودن

الطیب : خوش شدن و خوش بو شدن و پاک شدن

العدن : پیوسته جایی بودن

الحواری : بار

الظهور : پیدا شدن و غالب آمدن

الانزاف : برسیدن و سپری شدن

الاحور : آنکه میاهی چشم وی نیک سیاه باشد و سپیدی نیک سپید

الاعین : گشاده چشم و حورعین جمع وی کمال اللؤلؤ المکنون صفت وی - الکن : فراپوشیدن

التائم : در بزه افکندن

السدر : درخت کنار

الخضد : خار از درخت باز کردن

الطلح : درخت سوز

النضد : برهم نهادن

السكب : آب ریزالیدن - السكوب : آب ریختن

العروب : زن شوی دوست

السموم : نفس باد

الحمیم : گرم و دود سیاه

الأتراق : در نعمت دانه گرفته گردانیدن<sup>(۱)</sup>

الحنث : سوگند شکستن و گناه

الزقوم : نام درختی ست و قیل دیوی<sup>(۲)</sup> است در دوزخ

الاهیم : شتر نیک تشنه - الهیم جمع

الظل<sup>(۳)</sup> : روزگار گذاشتن

التفكه : دل خوش کردن و پشیمانی نمودن

الاغرام : تاوان زده کردن

المزن : ابر سپید

الاجاج : آب تلخ

الاقواء : [خالی شدن سرای و به بیابان رسیدن و سپری شدن زاد]

الحلقوم والحنجرة : نای گلو

الروح : آسایش و آسانی و رحمت

الريحان : روزی و سپهر غم

سورة الرحمن<sup>(۴)</sup>

الانام : آفریدگان

الکم : گل و غلاف شکوفه

الآلاء : نعمتها

(۱) به نعمت پروردن - بی راه گردانید او را نعمت (مستهی الارب)

(۲) در متن الظیل - (۳) درختی (در فرهنگنامه ها)

نیزه زلف و خنجر و کلاه و زلف و کلاه

نیزه زلف و کلاه و کلاه و کلاه

نیزه زلف و کلاه و کلاه و کلاه

نیزه زلف و کلاه و کلاه و کلاه

نیزه زلف و کلاه و کلاه و کلاه

نیزه زلف و کلاه و کلاه و کلاه

نیزه زلف و کلاه و کلاه و کلاه

نیزه زلف و کلاه و کلاه و کلاه

نیزه زلف و کلاه و کلاه و کلاه

نیزه زلف و کلاه و کلاه و کلاه

نیزه زلف و کلاه و کلاه و کلاه

نیزه زلف و کلاه و کلاه و کلاه

نیزه زلف و کلاه و کلاه و کلاه

نیزه زلف و کلاه و کلاه و کلاه

نیزه زلف و کلاه و کلاه و کلاه

نیزه زلف و کلاه و کلاه و کلاه

نیزه زلف و کلاه و کلاه و کلاه

نیزه زلف و کلاه و کلاه و کلاه

نیزه زلف و کلاه و کلاه و کلاه

نیزه زلف و کلاه و کلاه و کلاه

نیزه زلف و کلاه و کلاه و کلاه

نیزه زلف و کلاه و کلاه و کلاه

نیزه زلف و کلاه و کلاه و کلاه

نیزه زلف و کلاه و کلاه و کلاه

نیزه زلف و کلاه و کلاه و کلاه

نیزه زلف و کلاه و کلاه و کلاه

نیزه زلف و کلاه و کلاه و کلاه

نیزه زلف و کلاه و کلاه و کلاه

نیزه زلف و کلاه و کلاه و کلاه

نیزه زلف و کلاه و کلاه و کلاه

نیزه زلف و کلاه و کلاه و کلاه

نیزه زلف و کلاه و کلاه و کلاه

نیزه زلف و کلاه و کلاه و کلاه

نیزه زلف و کلاه و کلاه و کلاه

المصباح : کل خشت

الفخار : سفالینه

الجان : پدر پریان

المازج : زبانه آتش

الالتقاء : فراهم آمدن

البرزخ : باز داشت میان دنیا و آخرت

البغیة والبغاء والابتغاء : جستن

المرجان : مروارید خرد

العلم : کوه و نشان

الفنا : نیست شدن

القطرة : پاره و کرانه

الشواظ : زبانه آتش

النحاس : دود

الانتصار : داد شدن و یاری خواستن

الورد : گل

الدهان : ادیم و جمع الدهنت

الفن : هنر و شاخ

الجنی : بار درخت

القصر : کوتاه کردن و حبس کردن

الطرف : چشم

الطمت : مجامعت کردن

المنضخ : الفور - نضاختان : فوارتان بالماء

الخیرة : زنی نیک و نارسا

الخیمه : سایه بان

الرفوف : شاد روان

ورة القمر (۵)

الاستمرار : روان شدن و استوار شدن و همیشه بودن

الازدجار : آزرده شدن

الجراد : ملخ

الانهمار : دویدن آب



العبط والعبوط والحبطة : باطل شدن

الغض : چشم فرو خوابالیدن

الندم والندامة : پشیمان شدن و پشیمانی و فی الحديث : الندم توبة

العتة : در کاری افتادن

التعيب : دوست گردانیدن

التكرية : دشمن گردانیدن

الاقتال : کارزار کردن

البغي : ستم کردن

الغنى : بازگشتن

الاحباب : دوست داشتن

التناهب : بلقب بدخواندن

اللقب : از نام بگردانیدن

التجسس : خبر جستن در شر

الاغتياب : غیبت کردن - الحديث - لا ينجي المؤمن من عذاب الله حتى يترك اربعاً الكذب

والغيبة والنميمة وظن السوء بالله

الشعب : قبيلة بزرگ

الاحباب : یکدیگر را شناختن

الاهرايى : بیابانی و بدوی

### سورة الفتح (۴۸)

المكينة : آرامش

التعزيز : قوی گردانیدن

التوقير : حرمت دادن و بزرگ داشتن و فی الحديث : ليس منا من لم يرحم صغيرنا ولم

يوقر كبيرنا (۱) ای من لم يعظم

النكت : عهد شکستن

التخليف : پس گذاشتن

البور : هلاک شدن

الاعرج : لنگ

الكف : باز داشتن و باز ایستادن

الافطار : فیروزی دادن

الهدی : قربانی که در مکه فرستند

العکف والعکوف : روی چیزی آوردن و مقیم شدن

المعرة : گناه

التزیل : پراکنده شدن

الحمية : ننگ

الالزام : لازم کردن

الاستغلاط : سببر کردن و درستی کردن

سورة محمد عليه السلام (۴۷)

البال : حال

الاثخان : بسیار کشتن

الثبیت : بر جا بداشتن

تغسّله : نگوئساری باد ویرا

التدمیر : هلاک کردن

الاسن والاسون : از حال بگشتن

العسل : شهد و انگبین

التصفية : پاک کردن و روشن کردن و صافی کردن

المعی : رودگانی

آنفا : اکنون

البغته : ناگاه

الشرط : نشان و فی الشریعة : ما یتوقف صحه المشروط علیه

التقلب : گشتن

السورة : پاره از قرآن

الاحکام : استوار کردن

العزم والعزيمة : دل بر کاری نهادن و هو فی الاصل تحقیق القصد

الاصمام : کر کردن

الاعماء : کور کردن

التدبر والتفکر : اندیشیدن

## سورة الذاریات (۵۱) والذاریات ذروا

الذرو : برباد کردن

الحبک : راههای آسمان

الخرص : دروغ گفتن - قتل الخراصون لعن الکذابون

الغمرة : [سختی] (منتهی)

الهجوع : خفتن

الروغ : سوی چیزی شدن

العجل : گوساله

الایجاس : بیم دل گذاشتن

الصرة : بانگ

الصک : گرفتن و چک کردن (۱)

العجوز : کند پیر

العقیم : نازاینده

الخطب : کار

التسویم : نشان کردن

الاسراف : گزاف کاری کردن

الرکن : گوشه

الیم : دریا

الرمیم : پوشیده

المصاعة : آتشی که از ابر جهد و بانگ هلاک کننده

الاید : قوت

الایساع : توانگر گردانیدن

الفرار : گریختن - نفروا الى الله یعنی من الجهل الى العلم ومن المعصية الى الطاعة

الالیعبدون : قیل الا لیعرفون وقیل المقصود من خلق الخلق هو .

سورة ق (۵۰)

قاف : نام کوهیست گرد عالم

المریج : کار سوزنده

البهجة : شاد شدن

الحصد والحصاد : درودن

البسوق : دراز شدن

الرمس : چاه

الایكة : بیشه

تبع : نام ملکی است

الوعید : بیم کردن

العی : درمانده

اللبس : پوشیده کردن کار

حبیل الوریذ : رگ جان

التلقى : دیدن

اللفظ : گفتن

السكره : بیهوشی

الحید : یکسو شدن

القرین : یار

العتید : حاضر

الارابة : بگمان افکندن

الاطعاء : بی فرمانی کردن و از حد گذشتن

الاختصام : خصومت داوری کردن<sup>(۱)</sup>

الاستلاء : پر شدن

القرن : گروه ، سی اند سال و قیل صد سال

التنقیب : در شهرها گشتن

المحیص : گریختن و جای گریز

اللغوب : مانده شدن

الاستماع : گوش داشتن

التشقق : شکافته شدن

وعید : در عقابی<sup>(۲)</sup>

### سورة الحجرات<sup>(۴۹)</sup>

الحجرة : خانه خورد

الصوت : آواز

(۱) خصومت کردن و پیکار کردن (صراح) - (۲) وعده بدر بیم کردن (منتهی الارب)

الدمار : میخ آهنین  
 لوح : تختہ کشتی  
 الآکار : یاد آوردن و ہند پذیرفتن  
 النحس : شوم  
 الانقار : از بیخ ہرکنندہ شدن  
 الاشر : [تکبر و تبختر کردن]  
 الارتقاب : چشم داشتن  
 الاضطبار : صبر تمام کردن  
 الهشیم : گیاه خشک شدہ  
 الاحتظار : حظیرہ ساختن  
 السحر : پدش از صبح  
 التماری : متیہیدن و بشک شدن  
 المرادہ : از کسی چیزی درخواستن  
 الضیف : مہمان  
 التصبیح : بامدادان آمدن  
 الزبور : نامہ نبشتہ  
 الهزم والهزيمة : لشکر شکستن  
 ادهی : اشد  
 امر : اقوی (۹) (۲)  
 السحب : ہر رو کشیدن  
 اللحم : نگریستن  
 الشیعة : گروہ یک دل  
 الاستطارہ : نبشتن و ہراکنندہ شدن

### سورة النجم (۵۳)

التدلی : سخت شدن (۱)  
 قاب قوسین : مقدار دو کمان  
 العماراة والمراء : با یکدیگر متمیزہ کردن  
 لات و عزی و مناة : اسامی بتان

الضمیزی : کم و کثر  
 الاجتناب : دور شدن  
 الکبیرة : گناه بزرگ  
 اللعم : گناه خورد  
 الجنین : کودک که در شکم مادر بود  
 الاکداء : بریدن  
 الاضعاک : خندالیدن  
 الایکاء : کرهانیدن  
 الاقناء : اصل مال بیرون آوردن  
 الشعری : ستاره روشن که بعد از جوار ابر آید (غیاث اللغات)  
 الاهواء : انداختن  
 التفسیة : پوشانیدن  
 الازف : نزدیک آمدن  
 السمود : غافل شدن و سرود گفتن

### سورة الطور (۴۲)

الرق : پوست  
 العمارة : آبادان کردن  
 السیر : رفتن  
 اللیت والالت : کم کردن  
 الشعر : دانستن  
 ریب المتنون : گردش روزگار (مختیهای زمانه - منتهی الارب)  
 الحلم<sup>(۱)</sup> : خواب و خرد  
 الایقان : بی گمان شدن  
 الکسف : پاره آسمان  
 الحقوط : افتادن  
 الصحاب : ابر  
 البرکم : برهم نشاندن  
 الصمق : بی هوش شدن

الارتداد : برگشتن

التسویل : بیاراستن

التوفی : جان برداشتن

الاستخاط : بخشم آوردن

اللعن : خطا کردن در سخن

الوهن : سست شدن

الاحفاء : العاج کردن

الاستبدال : بدل کردن

### سورة الاحقاف (۴۹)

الاستجابة والاجابة : پاسخ کردن

التوصية والایصاء : وصیت کردن

الفصال : از شیر باز کردن

الایزاع : الهام دادن

التقبل : پذیرفتن

التجاوز : در گذاشتن

اف واف : کراهت و پلیدی

الاستغاثة : فریاد خواستن

الامة : گروه

الاذهاب : ببردن

الحقف : توده ریگ

العارض : [ابر]

الامتقبال : پیش آمدن

الامطار : بارانیدن

التمکین : جای دادن

الحیق : فرود آمدن

الاستهزاء : افسوس داشتن (۱)

الحول : گشتن و سال و گرد برگرد

التصریف : مبالغه الصرف : گردانیدن

(۱) ریشخند و مسخره کردن

القربان : هر چه نزدیکی جویند بدان برحمت  
الانصات : خاموش بودن

سورة الشريعة<sup>(۴۰)</sup>  
(الجاثية)

الشريعة : راه راست و روشن  
الاجتراف : بدی کردن  
الحجة : سخن درست  
الجثو : بزانو در آمدن  
الاستساخ : تسخت گرفتن  
الاستعتاب : خشنودی خواستن

سورة الدخان<sup>(۴۱)</sup>

الدخان : دود سیاه  
الانتقام : کینه کشیدن  
التأدية والاداء : گزاردن  
الاعتزال : یکسو شدن  
رهو : یله کردن<sup>(۱)</sup>  
الایراث : میراث دادن  
الاختیار : برگزیدن  
الغلی والغلیان : برجوشیدن  
العتل : بجفا کشیدن  
الامترا : به گمان شدن  
المریة : شک

سورة الزخرف<sup>(۴۲)</sup>

الاقران : طاقت داشتن  
الجزو : پاره  
الاصفاء : برگزیدن  
النشا : بر بالیدن - التنشیه : بر بالانیدن  
الحلیة : زیور  
التمسک والامتمساک : چنگ در زدن



الاقتداء : در پی کسی رفتن  
 الفطر : آفریدن  
 العقب : هاشنه و فرزدان  
 الزخرف : زر و آرایش  
 العشو : روگردانیدن  
 تقييف : بر کماشتن  
 الشركة والاشترک : انباز شدن  
 الاسماع : شنوائیدن  
 الملا : گروه بزرگان  
 الذهب : زر  
 الاقتران : یار شدن  
 الاستخفاف : سبک داشتن<sup>(۱)</sup>  
 الایساف : بغشم آوردن  
 السلف : گذشتن  
 الخلافة : بجای کسی ایستادن  
 الغلیل : دوست  
 العبر والعبور : شاد شدن  
 الصحنفة : کلمه  
 التفتیر : سست کردن  
 الابلّاس والیأس : نومید شدن  
 العبء : ننگ داشتن  
 سورة الشوری<sup>(۲)</sup>

المقلد والمقلاد والمقلید والمفتاح : کلید<sup>(۳)</sup>  
 المعاجاة : حجت آوردن  
 الدھوف : باطل شدن  
 المحو والمحق : نیست کردن  
 الركود : ایستادن [آرام گرفتن - باز ایستادن]  
 الایباق : هلاک کردن  
 الشوری : مشورت کردن

(۱) سبک شمردن (منتهی الارب) -

(۲) در حاشیه آمده : و حکایات المقالید و ترکی الوعید و مزامن ابن عباس رضی الله تعالی عنہ مع البدوی معروفة

التزويج : مرد را زن دادن .  
سورة السجدة (۴۱)  
(حم سجده)

الكنان : پوشش  
الوزع : باز داشتن  
الانطاق : سخن گویانیدن  
الاستار : در پرده شدن  
الارداء : هلاک (کردن)  
الاعتاب : خشنود کردن  
النزع : افکندن  
السام والسامة : ستوه شدن  
الاهتزاز : جنبیدن  
الالحاد : یکسو شدن - از حق بگشتن  
الاعجمی : آنکه عربی نداند  
الشفاء : شفا دادن  
النأى : دور شدن

سورة المؤمن (۴۰)  
الطول : الفضل والمن  
الهم : قصد کردن  
التلاقى : یکدیگر را دیدن  
الاستحیاء : شرم داشتن و زندگانی خواستن  
الدأب والعادة : خو  
التنادى : از یکدیگر رمیدن  
الصرح : کوشک پیدا  
السبب : رسن  
التفویض : کار بکسی سپردن  
الدخور : خوار شدن  
القص والقصص : قصه بر خواندن

سورة الزمر (۳۹)  
التحويل : گردانیدن و عطا دادن  
الغرفة : خانه بالا

الینبوع : چشمه  
 الاقشعرار : سوازن خاستن<sup>۲</sup>  
 العوج : کژی  
 الشاکس : با یکدیگر بد خوئی کردن  
 الاشعزاز : اراسیدن<sup>(۱)</sup>  
 الجنب : بهار و فرمان  
 الاشرار : روشن آمدن  
 الحف والحفوف : گرد بر گرد آمدن  
 سورة ص (۳۸)

الملة : کیش  
 الاختلاق : دروغ بر بافتن  
 الارتقاب : بر بالا شدن  
 الفواق : روزگار نیک<sup>(۲)</sup>  
 القط : نامه  
 التسور : بر شدن  
 الاشطاط : بی داد کردن  
 النعجة : ماده میش  
 الخورور : بر رو افتادن  
 الصافنات : اسبان که بر سه پای بایستند  
 الجواد : اسب نیک دو  
 التواری : پنهان شدن  
 الطفوق : ایستادن<sup>(۳)</sup>  
 یتبغی : باید که  
 الرخاء : باد نرم  
 الغوص : بدریا فرو شدن  
 التقرین : دو چیز را بهم در بستن  
 صفاد : بند آهن  
 الرکض : جنبانیدن

(۱) منقبض و گرفته شدن - ناخوش داشتن چیزی را (منتهی) -

(۲) راحت - آفاقه -

(۳) نزدیک شدن و شروع کردن بچیزی (منتخب) -

الضغث : دسته سپرغم  
 النفاد والنفود : سپری شدن  
 التكلف : چیزی از خویشتن نمودن که آن نباشد وفي الحديث : انا واثقیاء امتی براء  
 من التكلف

### سورة الطباقي (۳۷)

(صافات)

والصافات : قسم بملئكة السماء صفوفهم  
 المرید المارد والعفريت : دیو متنبه  
 الواصب : الدایم و قیل شدید  
 الخطف والسلب : ربودن  
 الاستفتاء : فتوی خواستن  
 اللزوب : جفسیده شدن  
 الاستسغار : افسوس کردن<sup>(۱)</sup>  
 الدحور : القذف والطرح و قیل والدحر والدحور - الطرد والابعاد [راندن و دور کردن]  
 التناصر : یکدیگر را یاری دادن  
 الغول : هلاک کردن  
 الشوب : آمیختن  
 الالتقاء : یافتن<sup>(۲)</sup>  
 الكرب : اندوهگین شدن  
 الزفیدن : پوئیدن  
 النحت : تراشیدن  
 التل : بر روی افکنندن  
 الاستبانة : پیدا کردن و پیدا شدن  
 الغبور : باقی ماندن  
 الابق : گریختن  
 الفلك : کشتی و چرخ  
 الشحن : پر کردن

(۱) تمسخر کردن -

(۲) در رسیدن چیزی را و باقی گذاشتن (فرهنگ انند راج) -

المساهمة : با کسی قرعه زدن و آسان گرفتن  
 الالتقام : الابتلاع : فرو بردن  
 اليقطين : درخت کدو

### سورة يس (۳۶)

يس : معناه يا انسان - خطاب محمد صلعم  
 الذن : زلخ  
 الاقماح : سر برداشتن و چشم در پيش داشتن  
 السد : رخنه بستن والسد : رخنه بسته  
 التطير : فال گرفتن  
 اقصى : دور تر  
 الخمود : مردن  
 العرجون : خوشه خرما  
 الصريخ : فریاد رسنده  
 النسلان : دویدن  
 الرقود : خفتن  
 الامتياز : جدا شدن  
 الشعر : سخن باقائه وفي العرف كلام موزون مقفى معنوى  
 الجبل : بتشديد و تخفيف بكسرتين و ضمتين : آفریدگان  
 المسخ : از صورت بگردانیدن  
 التعمير : زندگانی دادن  
 النكس والتتكيس : نگو سار کردن  
 الملكوت : پادشاهی

### سورة الملئكة (۳۰)

(فاطر)

الجناح : بال  
 مواخر : شکافته  
 القطمير : پوست خرما  
 الجدة : راه - الجدد جمع  
 الغريب : سیاه

الدابة : جنبنده - انما يخشى الله من عباده العلماء - انما للانحصار يعنى الخشية مختصة  
 بالعلماء قوله عليه السلام ما عبد الله لولا العلماء<sup>(۱)</sup>  
 الاقتصاد : مبالغه رفتن

#### سورة السبا<sup>(۲)</sup>

العزوب : غایب شدن و بی زن بودن  
 تمزیق : درآیدن<sup>(۳)</sup>  
 التأویب : تسبیح کردن  
 السابغة : زره فراخ و تمام  
 السرد : زره بافتن  
 الرواح : شبانگاه رفتن  
 الاسالة : روان کردن آب  
 القطر : مس گذاخته  
 التمثال : پیکر ویت  
 الجفنة : کاسه بزرگ  
 الجایبة : حوض بزرگ  
 القدر : دیک  
 المنساة : عصا  
 التین : پیدا شدن  
 السبا : نام قبیله  
 العرم : سیل العرم و میل تند  
 الاكل : بار درخت  
 الخبط<sup>(۴)</sup> ؟ [ترش و هوکياه که مزه تلخی گرفته باشد (منتهی)]  
 الاثل : گز  
 التفزيع : الدوه بردن  
 الامتیخار : پس شدن  
 الاستقدام : پیش شدن خواستن

(۱) در معجم و کنوز و جامع مذکور نیست -

(۲) پاره کردن -

(۳) در متن خالیست -

الامتضعاف : ضعیف شمردن

المعشار : ده یک

التناوش : گرفتن

### سورة الاحزاب (۳۳)

دعی : پسر خوانده

یشرب : مדיته

التلیث واللبث والمکث : درنگ کردن

التعویق : باز داشتن

الساق : زبان آوری کردن

هلم : بشتاب ویا ویاور

العصیبة : حصار

الاسر : برده گرفتن

التسریح والسراح : رها کردن

الوقور والقرار : در خانه نشستن

التبرج : بیاراستن

الخیرة : اختیار

الوطر : حاجت

الارجاء : تاخیر کردن

العزل : جدا کردن

الاستیناس : انس گرفتن

الادناء : نزدیک کردن

الجلباب : چادر

الارجاف : بس دروغ گفتن

الاغراء : براغالییدن

السداد : راست شدن

### سورة الم السجدة (۳۲)

السلالة : کل خاره سرشته

التوکیل : وکیل کردن

التجانی : یکسو شدن

الجرار : زمین بی نبات

### سورة لقمن (۳۱)

التصعیر والمصاعرة : روگردانیدن

الاسباع : تمام کردن

العروة الوثقی : گوشه استوارتر

الاضطرار : بیچاره گردانیدن

### سورة الروم (۳۰)

البضغ : کم از ده

الروم : جمع رومی

الظرة والصبغة : دین . فطرة الله الزموا دین الله .

الودق والواهل والصیب : باران

الخلال : میانه چیز

### سورة العنكبوت (۲۹)

الوثن والصنم : بت

العثو : فساد کردن

الجثوم : خفتن مرغ [سینه بر زمین نهادن مرغ و مردم - غیاث اللغات که از جانجنبد -  
منتهی الارب]

الاستبصار : بینادل شدن

الحيوان : جانور

### سورة القصص (۲۸)

الالتقاط : برچیدن

الربط : بستن

الوکز : مشت زدن

اسس : دی

الاستصراخ : فریاد خواستن



التوجه : رو بچیزی نهادن  
 الورد : آمدن  
 الذود : راندن  
 الاستیجار : بمزد گرفتن  
 الانکاح : مرد را زن و زنی را شوهر دادن  
 الاتیان : آمدن  
 الاصطلاء : گرم شدن  
 الشاطی : کرائه رود  
 التعقیب : برگشتن  
 الضم : فراهم آوردن  
 العضد : بازو  
 التطاول : دراز شدن  
 الدرء : دفع کردن  
 الجبایة : گرد کردن  
 الاکتان : در دل پنهان داشتن  
 الضیاء : روشنی  
 سرمداً : ابدأ - دائماً - پیوسته  
 العصبة والشرذمة والجبل والثبة والرهط والفرقة : گروه

#### سورة النمل (۲۷)

التبسم : دلدان سپید کردن بخنده  
 الفقد والتفقد : کم شده جستن  
 الخبء : پنهان کردن  
 التثکیر : ناشناسا گردانیدن  
 اهكذا : ایچنین  
 المجة : دریای ژرف  
 التمريد : هموار گردانیدن  
 الردف : از پس در آمدن  
 الجمود : افسردن و فی الحدیث - جمود العين من تساوة القلیب<sup>(۱)</sup>

(۱) در کتب معروف احادیث ثبت نیست -

## سورة الشعراء (۲۶)

البخع : هلاک کردن  
 الاحداث : نو کردن و حدث کردن  
 التعبید : بنده کردن  
 الشعبان : سار بزرگ  
 التلقف : بگلو گرفتن  
 التصليب : بردار کردن  
 التقطیع : پاره پاره کردن  
 الترائی : یکدیگر را دیدن  
 الطود : کوه بزرگ  
 الکبکبة : لگوسار کردن  
 الارذل : فرومایه تر  
 الطرد : راندن  
 القسطاس : ترازو  
 الهیم : شیفته شدن بعشق

## سورة الفرقان (۲۵)

الفرقان : جدا کننده میان حق و باطل  
 الاکتتاب : لبستن  
 التغیظ : از خشم بجوشتیدن  
 الحجر : حرام کردن  
 القیلولة : نیم روز خفتن  
 العض : کزیدن  
 الخذلان : خوار فرو گذاشتن  
 النسب : خویشی  
 الصهر : خسر  
 القتر والفتور والافتار والتقتیر : نفقه تنگ کردن  
 العبؤ : پاک داشتن

## سورة النور (۲۴)

الجلد : تازیانه زدن

الشیوع : آشکارا شدن  
 الايتلاء : سوگند خوردن  
 الایم : بی جفت  
 الاستعفاف : از حرام باز بودن  
 التحصن : خود را از حرام نگاه داشتن  
 المشکاة : طاق  
 الزجاجة : آبگینه  
 الدری والدری : ستاره نیک روشن  
 الاضاءة : روشن کردن و روشن شدن  
 السنا : روشنائی  
 قاعاصفصفا : زمین هامون - القیعه جمع  
 الظما : تشنه شدن  
 الظمان : تشنه  
 الازجاء : راندن  
 الرکام : ابر برهم نشسته  
 البرد : ژاله  
 الحیف : جور کردن  
 القاعدة : زنی از زه بشده  
 التسلل : در پس پنهان شدن  
 الملاوذه واللواذ : در پس یکدیگر پنهان شدن  
 سورة المؤمنون (۲۳)

الفردوس : بوستانی که جمیع انواع نعم در وی میباشد  
 الکسوة : پوشالیدن  
 التنور : آتج درو خبز خبز کنند  
 هیهات : دوری  
 تتری : پس یکدیگر  
 الربوة : بلندی  
 الوجل : ترسیدن  
 الغوار : زاری کردن  
 النکوص : برگشتن  
 النکوب : از راه برگشتن

الاستكانة : فروتنی کردن

اللفح : سوختن

سورة الحج (۲۲)

الذهول والاذهال : مشغول کردن

الهمود : آرامیدن

العطف : [کردن پیچیدن یا متکبرانه اعراض کردن (منتهی)]

العرف : گوشه

النصابی : جنسی از نصاری و قیل از دینی بدینی شولده

المجوسی : مغ

المقنعه : کافر کوپ

الحج : قصد کردن و حج گزاردن و فی الحديث : افضل الحج العج والثلج العج رفع الصوت

(صب الدعاء القرابة؟) من مات فی حج او عمرة لم يعرض ولم يعاسب ويدخل الجنة

بغير حساب (۱)

الراجل : پیاده

الاضمور : باریک میان شدن

العمیق : ژرف

التفت : آنج بر محرم واجب آید بعد قضای مناسک

الاخبات : فروتنی کردن

القناعة : خرسند شدن و خرسندی - وفی الحديث : القناعة كنز لا یفنی (۲)

الاعترار : حال عرضه کردن (۳)

الهدم والتهدیم : خراب کردن

الصومعة : عبادت گاه

البيعة : کلیسای ترمایان

الصلوة : کنشت جهودان

البئر والعجب : چاه

التشید : گنج کردن و بر افراشتن

النسخ : حکم بگردالیدن

حق جهاده : سزای کار زار

(۱) ابن ماجه (مناسک) - (۲) الطبرانی -

(۳) معتبر : محتاج که از کسی چیزی نخواهد (صراح) -

## سورة الانبياء عليهم السلام (۲۹)

الاحساس : دیدن و دانستن و یافتن

الدمغ : باطل کردن

الزهوق : باطل شدن

الاستحسار : مانده شدن

الرتق : بستن

الفتق : گشادن

البهت : حیران کردن

البهتان : دروغ بر یافتن

الكلاء : نگاه داشتن

البيضان : بازه بارو

النفقة : طاعت و عبادت و بهر بهر

التفهيم : دریا بانیدن

الشغوص : از جا بجا شدن آتش (۱)

السجل : نامه حکم

## سورة طه (۳۰)

طه : ای ماه شب چهارده، خطاب محمد علیه السلام

الثرى : خاکه لمدار

امتوى : استولى

الخلع : کشیدن

الهش : برگ از درخت فرود آوردن

الحل : گشادن

الوفى : ست شدن

الفرط : شتافتن و غالب شدن

السعت والاسعات : هلاک کردن

التخييل : بکمان افکندن

العذع : تنه درخت

المن : قرانگین

(۱) شخص بصره : وا کرد چشم را و واداشت و برهم نزد آت را و بلند کرد. نگاه را (منتهمی لارب) -

السلوی : ولج (۹) [مرغی است شبیه تیهو ، بلدرچین]

الخوار : بانگ بقر

الدحیة : ریش

الازرق : سبز چشم

الهمس : موج بای و نفس مردم

الهضم : حق کسی کم کردن و شکستن بی جدائی والقطعم مثله

الضنک : تنگی

العرى : برهنه شدن

البلى : کهنه شدن

الزهرة : شکوفه

العورة والسواة والفرج : شرم گاه

سورة مریم رضى الله عنها<sup>(۱۰)</sup>

الاشتعال : پیدا شدن سپیدی در موی و فروخته شدن آتش

الحنان : شتربانی کردن و مهربان شدن

الاجائة : آوردن

المخاض : زود (۹) درد زه حاستن

النسی' رکوه : حیض<sup>(۱)</sup>

السرى : جوی خورد

التساقط والمساquite : بیفتادن میوه از درخت

الاشارة : اشارت کردن

الحتم : واجب شدن

الاز : [بر انگیزختن]

الوقد : سواران جمع واقد<sup>(۲)</sup> کالركب جمع راکب

الهد : شکستن

اللد : سخت خصومت - اللد جمع

(۱) النسی : آنچه مالد بفراوشی یا الدانلدش در منزلی که کوچ باشند از وی (اصراح) -

(۲) الوقد : بعنوان سهران/لماينده رفتن - برصولی رفتن -

## سورة الكهف (۱۸)

الصعيد : خاک روی زمین  
 الكهف والغار : شکاف در کوه  
 التهييه : ساختن  
 الكلب : سگ  
 القرض : بگردیدن از چیزی  
 الاغاثار : دیده‌ور شدن  
 السراشق : سرای پرده  
 الشئ : بریان کردن  
 كلا وكلتا : هر دو معربند با مضمر وفي الحديث (من اراد الدنيا فليتجر ومن اراد الآخرة فليتزهد ومن اراد كليهما فليتعلم) (۱)  
 البید والبيدودة : هلاک شدن  
 المغادرة : گذاشتن  
 الالتقاط : بیفتادن  
 المداد : آنچه بدان نویسند

## سورة الاسراء (۱۷)

(بنی اسرائیل)

سبحانه الذي اسرى بعبده ليلاً : پاک ست آن خدای که برد بنده خود را در یک شب  
 و تقديره سبحانه سبحوا سبحانه  
 الجوس : برای غارت گشتن  
 الحصار : بوريا و زندان  
 الحظر : باز داشتن  
 التبذير : مال اسراف کردن  
 الاملاق : درویشی  
 الرفات : پوشیده  
 الانقاض : سر جنبانیدن  
 الاحتناك : [لويشه کردن ستور را]  
 الاجلاب : لشکر کشیدن

الركون : گشتن واصله الميل  
 الدلوک : گشتن آفتاب وقت زوال  
 الاستفزاز : سبک گردايدن [ترس کسی را]  
 التهجيد : شب (بيدار بودن)

#### سورة النحل (۱۶)

الاف : بچه شتر  
 الاراحة : چرايدين  
 البغل : استر  
 الحرص : حريص شدن يعنى نيك راغب و جويان شدن  
 التفيو : بگشتن ماهه  
 الفرث : سرگين شکنجه  
 السكر : نوعی از شراب  
 النحل : زنبوران الگين  
 الحفد : شتافتن در خدمت  
 الكلول : گران شدن الكل کذا کند از زبان (مستهمی)  
 الجو : (ميان) آسمان و زمين  
 الظعن : از جای بجا شدن و کوچ کردن  
 الصوف : پشم - صوفی : پشم پوش  
 الوبر : پشم شتر  
 الدرع والقميص : پيراهن  
 الغزل : ريسمان تافتن  
 الدخل : خيانت  
 الزلة : لغزيدن

الثلث : بها  
 الرغد : فراخی عيش و نعمت  
 السبت : خفتن و شنبه کردن و شنبه

#### سورة الحجر (۱۵)

التسكير : چشم بندي کردن  
 اللواتح : بادهايکه درخت را بلردار کنند  
 الانفاث : چپ و راست شگرويش  
 الفضيحة : خوار و رسوا کردن  
 القطع : پاره



العمه : حیران شدن و سرگردان شدن

التوسم : بفراست شناختن یعنی بشان دریافتن

الاققسام : قسمت کردن

### سورة ابراهيم عليه السلام (۱۴)

السوم : رنجانیدن

الرماد : خاکستر

الأصراخ : فریاد رسیدن

الاجتاث : از بین و بیخ برکندن

المخاللة والخلال : با یکدیگر دوستی داشتن

الافناع : سر و چشم برابر چیزی داشتن (۱)

الهوى والهوى : آرزو مند شدن و افتادن دیوار

القطران والقطار : داروی سیاه و مس گذاشته

### سورة الرعد (۱۳)

الصنو : درخت خرما [شاخ درخت که باشاخ دیگر از یک تنه برآمده باشد غیاث اللغات]

المثلث : عقوبتی که بدان پند گیرند

البحال : عقوبت

الغیض : کم شدن آب

السروب : بیرون شدن (۲)

الزید : کف آب و مسکه

الجفاء : رودبار

### سورة يوسف عليه السلام (۱۲)

الرتع : چرا کردن

السیارة والعب (۳) : کاروان

الذئب : گرگ

الادلای : دلو فرو گذاشتن

البضاعة : مال که به تجارت گیرند

(۱) برداشتن سر را یا بجانبی التفات نکردن و نگاه را مقابل داشتن (فرهنگ راجع) آند.

(۲) سارپ : بزرگ جانب رونده .

الزهد : بی رغبت و ناخواهان شدن

التغلیق : مبالغه الغلق : در هابستن

هیت لك : بیا بدانچه می خوائم ترا

الشفغ : شیفته شدن و دوستی بدل رسیدن

حاشا لله و نعمه الله و حقته المتزیه

الامتصاص : باز بودن از ناشایست

العصر : شیره کردن انگور

العبارة : جواب گزاردن<sup>(۱)</sup>

الاعجف : لاغر

الحصصة : پدید آمدن حق

الاستخلاص : گزیدن و خالص کردن

التجهیز : جهاز ساختن - الجهاز - ساز مسافر و عروس و میت

الصاع : پیمانه چهار منی

البعیر : شتر

البده : آغاز کردن و بادیه

التحسس : خبر جستن در خیر

التثريب : سرزنش کردن

التنفید : نكوهیدن و بکاذب و جهل نسبت کردن

سورة هود عليه السلام<sup>(۱)</sup>

الاستبداع : ودیعت نهادن

الازدراء : بیچشم خواری نگرستن

البلغ : فرو بردن

الاقلاع : باز ایستالیدن

الجودی : کوهیست در موصل

الاستعمار : زندگانی دادن و آبادان کردن خواستن

الحخذ : گوساله بریان کردن

التأوه بنالیدن

(۱) بیان و تفسیر کردن سخن و تعبیر کردن خواب (صراح) -

التوفيق : سازوار گردالیدن و قوت دادن

الزلفة : پاره از شب

سورة يونس عليه السلام (۱۰)

الحسنی الجنة والزیادة اللقاء وفي الخبر : سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن هذه الآية فقال الحسنی الجنة والزیادة هو اللقاء وفي رواية والزیادة النظر الى وجه الله الكريم (۱)  
البيات : عذاب شب

سورة التوبة (۹)

الانسلاخ : برکنده شدن

الرصد والرصود : چشم داشتن

الال : عهد و قرابت

الذمة : بیزاری و زلهارى

الولیجة : دوست خالص

حنین : نام وادی موان مکه و مدینه

الجزية : گزید

المسیح : عیسی علیه السلام

المضاهاة : مانند کردن بهیچیزى

العبر : دانشمند

الراهب : زاهد ترسایان

الكنز : گنج نهادن و گنج

الکى : داغ کردن

النسأ : تاخیر کردن

التثاقل : گران شدن

التشط : درنگ کردن

الایضاع : شتابانیدن

الجموح : سر باز کشیدن

التعذیر : عذر دروغ آوردن

اجدر و اولی و احق : سازوار تر

التأميس : بنیاد نهادن

الشفاء : کرائه رود

الجرف : آب رود [جائیکه آب درو جمع شود - غیاث اللغات]

التفقه : فقه آموختن وهو مشتق منه والفقه في اللغة الفهم (۱) یا شعیب ما تفقهای ما تفهم  
وفي الشريعة علم المشروع من المأمور والممنوع ومعرفة النصوص... الاصول بالفروع  
والعمل به بالخشوع والخضوع وفي قوله تعالى لیتفقهوا في الدين ولینذروا الاذکار  
هو الدعوة الى العلم والعمل جميعا وفي قوله عليه السلام فقیه عالم خیر من عشرين  
الف عابد... (۲)

### سورة الانفال (۸)

النفل : غنیمت

النعاس : غنودن

الابلال - اعطا : دادن

المکاء : شیلک زدن

التصدية : دست برهم زدن

العدوة : کرائه رود

الفشل : بد دلی کردن

التشريد : رمانیدن

الجنوح : میل کردن

### سورة الاحراف (۷)

المواراة : پوشیدن

الريش : پر و جامه

السم : سوراخ

الاحراف : پاره ایست میان بهشت و دوزخ

الحیث : شتاب

الافلال : الذک کردن

(۱) جای خالی -

(۲) الفقیه اشد علی الشیطان من الف عابد - ترمذی (علم) ، ابن ماجه (مقدمه) -

النكد : اندک خير شدن

القمل : ملخ پياده

الضفدع : غوک

التجلي : پيدا کردن و روشن کردن وفي التفسير - خلق الحيوة والروية والفهم

الافاقة : بهوش باز آمدن

الاشمات : شادمانه (شاد کانه) کردن دشمن

الاصر : گرانی و عهد

القرد : کبی یعنی حمدونه

الحرط : فرو نهادن

الشرع : پديد کردن

الشروع : در کاری در آمدن

النقي : بر کندن

الاخلاد : ميل کردن و جاودان کردن

اللث : زبان بيرون افکندن کلب

الحفي : سهربان

الطيف : نموده شدن خيال و وسوسه

### سورة الانعام (۶)

القرطاس : کاغذ

الابلاس : بخذلان گذاشتن

النفق : سمج

السلم : نردبان چوبين

الطيران : پریدن

الاستهواء : سرگشته شدن

الجنان : در آمدن شب

الاقول : فرو شدن ماه و ستاره

البزوغ : بر آمدن

التوجيه : روی چیزی آوردن

التراکب : برهم نشستن

القنوان : خوشه خرما

النواة : دانه خرما - النوى جمع

البنع : رسیدن

التصعد والصعود : برآ بالا شدن

الحمولة : شتران بارکش

الفرش : شتران خورد

الضبان : میش

المعز : بز

الاشتغال (۱) : جامه بخویشتن در کشیدن

الظفر : ناخن کل ذی ظفر ای کل ذی حافر من الدواب وكل ذی مخلب من الطیر

الشحم : پیه

الحاویه : چرب روده - الحوايا جمع

سورة المائدة (۵)

العبد والاصطياد : شکار کردن

القلادة : گردن بند

التعاون والعون والاعالة : هم پشت شدن اعنى يكديگر را يارى دادن وفى الحديث - والله

فى عون العبد مادام العبد فى عون اخيه وايضاً : المؤمنون كالبنيان يشد بعضهم

بعضاً (۲)

الانخاق : خفه شدن

الوقذ : بچوب کشتن

النطح : بسرون کشتن

التردى : از کوه بیفتادن

السيح : دود و قیل و قوله

التذكية : ذبح کردن

النصب : آنچه بنا کنند برای پرستش

الزلم والزم : تیر تمار و قیل هو الشطرنج

الاستقسام : به بخش کردن خواستن

(۱) در متن اصلی : الاستهال -

(۲) حدیث دوم در بغاری (مظالم - صلاة - ادب) - احمد بن حنبل مشهوره و قوله (۳) (۴)

- التجاف : میل کردن  
 التکلیب : سگ داری کردن  
 المسافحه والسفاح : زنا کردن وفي الحديث - كل زکاح لم یخضره اربعة فهو سفاح<sup>(۱)</sup>  
 التیمم : قصد کردن  
 الموائفة والوثاق : با کسی استواری گرفتن  
 النقیب : سالار یعنی مهتر بر چند کس  
 الموائفة : یار گشتن  
 الغراب : زاغ  
 البیث : جاویدن و پلن چسپن  
 التحکیم : حاکم گردانیدن  
 التحریف : بگردانیدن  
 التیه : حیران شدن و تکبر کردن وفي الحديث : ته علی التیاه حتی ینشی تیبه<sup>(۲)</sup>  
 الربی والربانی : مرد عالم و خدای شناس - حق شناختن  
 الالف : بینی  
 السن : دندان  
 المقاصاة والمقصای : کشتی و از برای هیلگری کشیدن  
 المتهلج : راه روشن  
 الغلو : از حد در گذشتن  
 القسیم : دالشدن ترسایان  
 الدمع : آب چشم و چشمه روان شدن  
 المیسر : قمار بازی  
 الرمح : نیزه الرماح جمع  
 البحيرة والسائبة والحمای : آن شتران که گوششان می شکفتند و آزار می کردند  
 الکهل : دو موی یعنی سی و چهل تا پنجاه یک  
 الابراء : بیزار کردن  
 المایدة : خوان آراسته  
 العید : (جشن)<sup>(۳)</sup> مسلمانان وهو السرور العاید سمي به لهُوده امره بعد انْخري

(۱) از احادیث بشمار نمی رود -  
 (۲) در کتاب های معروف حدیث دیده نشده (استغفار)  
 (۳) در متن جیش -

## سورة النساء الكبرى (۴)

الجب : كناه وفي الحديث : الربوا سبعون حوباً—حوباً اي ذنباً كبيراً (۱)

النحل والنحلة - عطا دادن

هنيئاً مريئاً : گوارنده باد وقيل الهنيء ما يحمد عاقبته والمريء ما يلذ الاكل

الكبر : بزرگ شدن

الدين : وام

الكلالة : وارث جز پدر و پسر

المضلان : باز داشتن

المعاشرة : با کسی خوش رفتگانی کردن

القنطار : پوست گاو بزرگ [پیر از طلا و نقره - یک صند وطل زر سرو سمه]

الحليلة : زن . الريبة : دختر زن - الحلايل والربائب جمع

الحجر : کنار

العبر والعبور : گذشتن

الرعونة : نادان و تنگ خرد شدن - الرعنا منها ومن الرعانة

المنضج : پخته و بریان شدن

الشجر : اختلاف افتادن

التبطينة : درنگی کردن

المراغمة : از کسی بریدن [رفتن جای و گریز جای و قلعه] (منتهی)

ثبات (۲) : پاره پاره [گروه گروه]

النقير : چاهک پشت خسته خرما

المعلقة : زنی که باشو نه بی شو

الاستنباط : بیرون آوردن

الاركام : تگوساز کردن

الحصير : در نافتن و تنگ دل شدن و شمردن

[الرد] (۳) : گردلیندن

الرهونخ : استوار شدن

الاستنكاف : تنگ داشتن

(۱) این ماجه (تجارات) -

(۲) و (۳) - معنی -



## سورة آل عمران (۳)

الْقَنْظَرَةُ : زیر یکدیگر نهادن<sup>(۱)</sup>  
 الرَّمْزُ : اشارت کردن  
 الحَصُورُ : مریدی که بزنان رغبت نکند  
 الإِدْخَارُ : فخیره نهادن  
 الإِهْطَالُ : زاری کردن  
 الْبَكَّةُ : مکه و قیل اندرون مکه و قیل زمین کعبه  
 الْإِبْيَاضُ : سپید شدن  
 الْإِلْمَالَةُ : سر انگشت  
 الْكُطْمُ : خشم فرو خوردن  
 الْفَرْجُ الْجَرْحُ : والفَرْجُ الْجَرْحُ والجَرْحَةُ : خستگی  
 الْمَدَاوِلَةُ : روزگار گردانیدن  
 التَّهْيِصُ : پاک کردن  
 الْإِدَالَةُ : دولت دادن  
 الْحَمْسُ : بکشتن  
 الْإِزْلَالُ : لغزائیدن  
 غَزَى : جمع غازی کالسجد جمع ساجد  
 التَّطْوِيقُ : طوق در گردن کسی کردن  
 الْفُظُّ : درشت خو  
 الْغُلُولُ : خیانت کردن  
 الزَّحْرَجَةُ : دور کردن

## سورة البقرة (۲)

ای السورة التي تذكر فيها البقرة

الم و باقی حروف هجا که در اول سورتهاست تاویل وی بر دو گونه است یکی عام و یکی خاص - آنکه هام ست در وی اقاویل بسیار است - دو از وی مشهور تر است - یکی آنکه حق تعالی را در هر کتابی سری ست و سر او در قرآن حرف هجا است - دوم آنکه از متشابه است و تاویل - - (۲) فی الحدیث - انزل القرآن علی عشرة - بشیراً و نذیراً و ناسخاً و منسوخاً و محکماً و متشابهاً و عظة و مثلاً و حلالاً و حراماً - فمن ضیع واحدة

(۱) مالک مال بقنظار شدن - (۲) عبارت در متن محو شده -

(۳) انزل القرآن علی عشرة احرف بشیراً - - - حراماً - متن سعید بن منصور (جامع الصغیر)

منهن فقد ضیعهن کاهن (۴) واما تفسیر خاص انا الله اعلم است منم آن خدائی که می دایم  
و این قول امیر المؤمنین ابوبکر صدیق است رضی الله عنه و ارضاه - در کلمه اشارت  
بحرفی والاشارة تحقیق القاعدة -

الربح : سود کردن

البعوضة : پشه

فما فوقها ای فما دونها فی الصغر

السفک : خون ریختن

القثاء : خیار

العدم : نسک

الفوم : گندم و سیر

الثوم : سیر

البصل : پیاز

الفارض : پیرگاو

العوان : میان نه پیر و نه جوان

الفاقع : خوش رنگ

الشية : نشان

الادارؤ : با یکدیگر خصومت کردن - اصله التدارؤ

هاروت و ماروت : دو فرشته اند نگوسار آویخته در چاه بابل . بابل نام زمینی است در

عراق و قیل کوهیست

الشطر : پاره و سوی

الوجهة : قبله

التولية : روی بهیزی آوردن

الصفاء والمروة : جبالان فی مکه

الاعتمار : عمره آوردن

النعق : بانگ بر گوسهند زدن

الوصية : اندرز

الرفث : جماع

الهلال : ماه - الالهلة جمع

التزود : توشه برداشتن - الزاد : توشه

الاسلام : اسلام

الاعنات : در کاری دشوار انداختن

الاهلاء : سوگند خوردن و فی الشریعة : سوگند خوردن که با زن مجامعت نکند چهار ماه یا زیادت

القرء : بی نمازی زن و پاک

التعريض : سخن پوشیده گفتن و عرضه کردن

الخطبة : زن خواستن

الاغتراف والغرف : آب بدست برداشتن

السنة : غنودن و خواب سبک و قيل السنة ثقل في الرأس والنعاس في العين والنوم في القلب

الاکراه : بستم بر کاری بداشتن

الانقصام : بریده شدن بی جدائی

التسنة : از حال بگشتن

الصور : پاره پاره کردن

الصفوان : سنگ نشین<sup>(۱)</sup>

الصلد : سنگی که برو خاک نباشد

الطل : باران نرم و خورد قطره

الاعصار : گرد باد

الواهل : باران بزرگ قطره

الاحتراق : سوختن

الاشماض : چشم فرو خوابانیدن

الالحاف : الحاح کردن در سوال والاحاح اللجاج وفي الحديث : ان الله يحب المحلف

فی الدعاء<sup>(۲)</sup>

التعفف : پرهیزکاری نمودن

التخبط : تباه شدن<sup>(۳)</sup>

المس : دیوانگی

النظرة و الانظار : مهلت دادن

المیسره : فراخ دستی

الدين : بوام فروختن - التداین : با یکدیگر بیع کردن

الغفران : المغفرة - غفرانک : بیمارز اصله الستر ، ذنب مغفور ای ستره ، الله تعالى حتى لا

تبقى عليه وحشة ذلبه والله سبحانه وتعالى ستار يحب الستر وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم

(۱) سخت سخت و تابان (منتهی الارب) -

(۲) ان الله يحب الحلف في الدعاء (ابن عدی) -

(۳) بدیوانگی داشت -

من ستر على اخيه المسلم ستره الله تعالى في الدنيا والآخرة<sup>(١)</sup> - الغافر: آمرزنده - الغفار والغفور: آمرزنده گناهان بندگان - غفرانك ربنا واليك المصير - نعم المولى ونعم النصير والحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على رسوله محمد خاتم النبيين وعلى آله واصحابه وعلى ازواجه و اولاده الطيبين الطاهرين وعلى التابعين لهم باحسان الى يوم الدين - حصل الفراغ من تأليف خلاصة جواهر القرآن بتوفيق الرحمن في بلدة ملتان صانها الله عن آفات الزمان بعون ربي الكريم المفضل - فرغت في وسط ربيع الاول في العشر والثمان والسمعية هجرة الصدر الرسول الافضل . وقع الفراغ من تنميته لمؤلفه بعون الله ولطف لطفه في اواسط رمضان في رباط السلطان صلاح الدين يوسف بن ايوب<sup>(٢)</sup> رحمه الله المعروف بباقاياه سعيد السعداء<sup>(٣)</sup> في القاهرة المحروسة مملكة المصريه - سنة اربع وثلثين وسبع مائة -

---

(١) من ستر مسلماً ستره الله يوم القيامة (بغاري - ابن ماجه - احمد بن حنبل) -  
 (٢) صلاح الدين يوسف اول بن نجم الدين ايوب (٥٣٢-٥٨٩هـ) -  
 (٣) القاهرة - فواد فرج - مصر - ١٩٤٦، ج ١، ص ٤٤٧-٤٤٨ -

## BIBLIOGRAPHY

1. Persian literature—A bio-bibliographical survey—C.A. Storey, London. 1970—Vol. I.
2. Geschichte der Arabischen Literature, Carl Brocklemann, 2 Band, Berlin, 1902.
3. Berlin, Koniglichen bibliothek zu Verzeichnisse Arabischen Handschriften. Ahlwardt - W. Berlin, 1888—1897.

فرهنگ نویسی فارسی در هند و پاکستان - دکتر شهر یار تقوی - تهران - ۱۳۴۱ هـ ش  
 المعجم المفهرس لالفاظ الحديث النبوی - ای - و نستک - لیدن - ۱۹۵۵  
 کنوز الحقایق فی حدیث خیر الخلائق - عبدالرؤف المناوی - ۱۳۳۰ هـ  
 جامع الصغیر من حدیث البشیر والنذیر - جلال الدین سیوطی - قاهره - ۱۳۵۱ هـ  
 کشف الظنون عن اسامی الكتب والفنون - خلیفه مصطفی آفندی - بغداد - ۱۹۴۵  
 تاج المصادر - بیہقی - ۱۹۰۲ م  
 منتخب اللغات - عبدالرشید - لکھنؤ - ۱۸۷۷ م  
 منتهی الارب فی لغات العرب - عبدالرحیم صفی پوری - لاہور - ۱۸۷۱ م  
 الصراح من الصحاح - جمال القرشی - قاهره - ۱۲۳۵ هـ  
 فرهنگ آند راج - محمد پادشاه - تهران - ۱۳۲۶  
 شمس اللغات - جوزف بریتو جیز - بمبئی - ۱۳۰۹ هـ  
 غیاث اللغات - غیاث الدین - بمبئی - ۱۸۸۰ م  
 القاهره - فواد فرج - مصر - ۱۹۴۶ - ج ۱ - ۴۴۷-۴۴۸

4. Die Handschriften-Verzeichnisse Der Koniglichen Bibliothek zu Berlin  
 Vierter Band Verzeichnias Der Perischen Handschriften. Wilhem  
 Pertsch, Berlin, 1888.

The book hereby presented with an introduction and necessary annotations is the 'Khulasatul Jawahiril Qur'ān fi Ma'āni lughatil Furqān. It is a glossary of the Holy Qur'ān in Persian. The compiler introduces himself as Abu Bakr bin Abil Hasan Alhāfiz As-Sūfi, Albakri Al-Multāni, who compiled it in 717 A.H. The only manuscript of the small book, is known to have existed in Tobingan University Library (West Germany). It was scribed at Cairo by the compiler himself in 734 A.H.

The author has picked up important and difficult words as well as simple common nouns and pronouns and explained their meanings. He has given roots of words and their original meaning along with verbs based on *افعال* and *تفعيل*. He cited 54 traditions of the Prophet and other passages from jurist terminology to clarify and testify the meaning. He has started the glossary from the first chapter and then turned to the last chapter and went on giving meaning of words from chapter to chapter backward and brought uptil the second chapter. The author has selected this arrangement with purpose as the difficult and doubtful words are used in most of the last chapters. If one learns the meaning of these words it becomes simpler for oneself to understand the later chapters.

The credit goes to the author, who, being a native of a city, now in Pakistan, had mastery over Arabic and Persian and explained the meaning of the Qur'ān in Persian, the language which was understood by students and scholars in his times.

The editor thanks the authorities of Tobingan University Library for supplying the microfilm of the manuscript.



۱- فهرست اسماء و افعال و ریشه های کلمات به ترتیب حروف هجاء

۲- اعداد در برابر کلمات، صفحات کتاب را نشان می دهد

۳- (پ) = نشانه پاورقی

۱

الابكاء، ۵۹	الآخرة، ۲۱
الابل، ۲۶	الآلاء، ۵۶
الابلا، ۸۵	آمین، ۹
الابلاس، ۶۶، ۸۶	الآن، ۴۲
الابلاغ، ۴۲	انفا، ۶۳
الابلاء، ۲۷	الآنية، ۲۶
الابن، ۳۲	الآية، ۲۴
الابنة، ۴۸	الاب، ۳۲
الابول، ۱۴	الاباق، ۶۹
ابو لهب، ۲۱	الابتداع، ۵۵
الايضا، ۹۰	الابر، ۱۲
الاتباع، ۳۶	الابتغاء، ۲۲، ۵۷
الانراف، ۵۶	الابتلاع، ۷۰
الاتساق، ۲۹	الابتلاء، ۲۵
الاتقاء، ۲۲	الابتهال، ۹۰
الاتقى، ۲۲	الابد، ۱۸
الانكاه، ۳۷	ابدأ، ۷۴
الاتمام، ۴۸	الابداء، ۲۸
الاتيان، ۱۸، ۸۴	الابرء، ۸۸
الاثارة، ۱۷	الابريق، ۵۵
الاثخان، ۶۳	الابصار، ۴۵
الاثر، ۴۰	الابعاد، ۶۹
الائل، ۷۱	الابقاء، ۴۰
الائم، ۲۹	ابقي، ۲۷



الاجابات ، ٦٤	الاختبات ، ٧٧
الاجانة ، ٧٩	الاخبار ، ١٧
الاجاج ، ٥٦	الاختصاص ، ٦١
الاجتراح ، ٦٥	الاختلاق ، ٦٨
الاجداث ، ٤٤	الاختيار ، ٦٥
اجدر ، ٨٤	الاختيال ، ٥٥
الاجر ، ٢٠	الاعدود ، ٢٨
الاجرام ، ٣٠	الاخذ ، ٣٤
اجرم ، ٤٧	الاخر ، ٣٦
الاجل ، ٤٣	الاخراج ، ١٧
الاجلاب ، ٨٠	الاخزاء ، ٤٨
الاحاطة ، ٤٢	الاخضر ، ٣٨
الاحباب ، ٦٢	الاخلاد ، ١٤ ، ٨٦
الاحتباء ، ٤٦	الاخلاص ، ١٨
الاحتاث ، ٨٢	الاخلاف ، ٣٤
الاحتراق ، ٩٢	الادارؤ ، ٩١
الاحة لار ، ٥٨	الادالة ، ٩٠
الاحتاب ، ٥٩	الاداء ، ٦٥
الاحتكاك ، ٨٠	الادبار ، ٣٤
الاحد ، ١٠	الادثر ، ٣٩
الاحداث ، ٧٥	الادخار ، ٩٠
الاحسار ، ٢٩	الادخال ، ٣٨
الاحساس ، ٧٨	ادراك ، ١٤
الاحسان ، ٤٩	الادكار ، ٥٨
الاحسن ، ٢٠	الادعا ، ٤٧
الاحصان ، ٤٩	الادلاء ، ٨٢
الاحناء ، ٦٤	الادلاء ، ٧٢
احق ، ٨٤	ادنى ، ٤١
الاحكام ، ٦٣	الادھنان ، ٤٥
الاحلال ، ٤٨	ادھى ، ٥٨
الاحور ، ٥٦	اذ ، ١٠ ، ١٥
الاحوى ، ٢٦	اذا ، ١٠ ، ٣٣
	الاذن ، ١٩ ، ٢٨

الازف ، ٥٩  
 الازلاق ، ٤٦  
 الازلال ، ٩٠  
 الاساطير ، ٢٩  
 الاسالة ، ٧١  
 الاسباغ ، ٧٣  
 الاستبانة ، ٦٩  
 الاستبدال ، ٦٤  
 الاستبرق ، ٣٨  
 استبشار ، ٣٣  
 الاستبصار ، ٧٣  
 الاستتار ، ٦٧  
 الاستثناء ، ٤٥  
 الاستجابة ، ٦٤  
 الاستحسار ، ٧٨  
 الاستحواف ، ٥٤  
 الاستحياء ، ٦٧  
 الاستخفاف ، ٦٦  
 استخلاص ، ٥٤ ، ٨٣  
 الاستدراج ، ٤٦  
 الاستسغار ، ٦٩  
 الاستصراخ ، ٧٣  
 الاستضعاف ، ٧٢  
 الاستطارة ، ٣٧ ، ٥٨  
 الاستطاعة ، ٤٦  
 الاستمالة ، ٩  
 الاستعاب ، ٦٥  
 الاستعصام ، ٨٣  
 الاستعفاف ، ٧٦  
 الاستعمار ، ٨٣  
 الاستغاثة ، ٦٤  
 الاستغشاء ، ٤٣

الازهاب ، ٦٤  
 الازمال ، ٧٧  
 الازمالة ، ١٧  
 ازابت ، ١٢  
 الارابة ، ٦١  
 الاراحة ، ٨١  
 الارادة ، ٢٨  
 اربعين ، ٧-٨ (ب)  
 الارتداد ، ٦٤  
 الارتضاء ، ٤٢  
 الارتقاب ، ٥٨ ، ٦٨  
 الارتياب ، ٤٠  
 الارجاف ، ٧٢  
 الارزاء ، ٧٢  
 الارداء ، ٦٧  
 الارقل ، ٧٥  
 الارسال ، ١٤  
 الارساء ، ٣٤  
 الارض ، ١٧  
 الارضاع ، ٤٩  
 الاركاس ، ٨٩  
 الارهاق ، ٣٩  
 ارم ، ٢٤  
 الاربكة ، ٣٠  
 الاز ، ٧٩  
 الازاغة ، ٥١  
 الاززاء ، ٧٦  
 الازدراء ، ٨٣  
 الازدجار ، ٥٧  
 الازدهاد ، ٤٠  
 الازرق ، ٧٩

الأسعاط ، ٧٨  
 الأسعاط ، ٦٤  
 الأسر ، ٣٨ ، ٧٢  
 الأسرار ، ٤٣  
 الأسراف ، ٦٠  
 الأسفار ، ٣٣  
 اسفل ، ٢٠  
 الأسقاء ، ٣٦  
 الأسكان ، ٤٩  
 الأسلاف ، ٤٤  
 الأسلام ، ٤٢  
 الأسماع ، ٦٦  
 الأسمان ، ٢٦  
 الأسن ، ٦٣  
 الأسوة ، ٥٢  
 الأسون ، ٦٣  
 الأسى ، ٥٥  
 الأسير ، ٣٧  
 الإشارة ، ٧٩  
 الاشتراك ، ٦٦  
 الاشتغال ، ٧٩  
 الاشتكار ، ٥٣  
 الاشتمال ، ٨٧  
 الاشتهار ، ٣٦  
 الاشر ، ٥٨  
 الاشرار ، ٦٨  
 الاشرار ، ١٧  
 الاضطاط ، ٦٨  
 الاشفاق ، ٤٤  
 الاشقى ، ٢٢  
 الاشمات ، ٨٦  
 الاشمزاز ، ٦٨

الاستغفار ، ١٢  
 الاستغلاظ ، ٦٣  
 الاستغناء ، ٦٩  
 الاستفتاء ، ٦٩  
 الاستفزاز ، ٨١  
 الاستقامة ، ٩  
 الاستخبار ، ٣٢  
 الاستقبال ، ٦٤  
 الاستقدام ، ٧١  
 الاستقسام ، ٨٧  
 الاستكانة ، ٧٧  
 الاستكبار ، ٤٠  
 الاستكثار ، ٣٩  
 الاجتماع ، ٦١  
 الاستمرار ، ٥٧  
 الاستمسك ، ٦٥  
 الاستنباط ، ٨٩  
 الاستنساخ ، ٦٥  
 الاستنكاف ، ٨٩  
 الاستنفار ، ٤٠  
 الاستواء ، ٥٣  
 استولى ، ٧٨  
 استوى ، ٧٨  
 الاستهزاء ، ٦٤  
 الاستهواء ، ٨٦  
 الاستيجار ، ٧٤  
 الاستيغار ، ٧١  
 الاستيداع ، ٨٣  
 الاستيقاء ، ٢٩  
 الاستيقان ، ٤٠  
 الاستيناس ، ٧٢  
 اسجد ، ٩٠

الاعتداء ، ٢٩  
 الاعتذار ، ٣٦  
 الاعتراض ، ٧٧  
 الاعتراضات ، ٤٧  
 الاعتزال ، ٦٥  
 الاعتماد ، ٩١  
 الاعتار ، ٨٠  
 الاعجاب ، ٥٠  
 الاعجاز ، ٤٢  
 الاعرج ، ٨٣  
 الاعرجى ، ٦٧  
 الاعداد ، ٣٨  
 الاعرابى ، ٦٢  
 الاعراض ، ٤٠  
 الاعراف ، ٨٥  
 الاعرج ، ٦٢  
 الاعزام ، ٦٥  
 الاعصار ، ٩٢ ، ٣٥  
 الاعطاء ، ١٢  
 الاعظام ، ٤٩  
 الاعلان ، ٤٣  
 الاعلى ، ٢٢  
 الاعمى ، ٣٢  
 الاعين ، ٥٦  
 الاغارة ، ١٩  
 الاعتراف ، ٩٢  
 الاعتياب ، ٦٢  
 الاغراق ، ٤٣  
 الاغراء ، ٧٢  
 الاغطاش ، ٣٤  
 الاغلب ، ٣٢  
 الاغماض ، ٩٢

الاشهاد ، ٤٩  
 الاشيب ، ٤١  
 الاصباح ، ٤٥  
 الاصدقاء ، ٥١  
 الاصر ، ٨٦  
 الاصراخ ، ٨٢  
 الاصرار ، ٤٣  
 الاضطبار ، ٥٨  
 الاضطلال ، ٧٤  
 الاضطيار ، ٨٧  
 الاصفاء ، ٦٥  
 الاصر ، ٣٦  
 الاصل ، ٥٣  
 الاصلاح ، ٤٠  
 الاصمام ، ٦٣  
 الاصيل ، ٣٨  
 الاطعام ، ١٣  
 الاضافة : ٧٦  
 الاضحاك ، ٥٩  
 الاضطرار ، ٧٣  
 الاضلال ، ٤٠  
 الاضمور ، ٧٧  
 الاطاعة ، ٣١ ، ٢٠  
 الاطقاء ، ٦١  
 الاطلاع ، ١٤  
 الاطمينان ، ٢٥  
 الاظفار ، ٦٣  
 الاظهار ، ٤٢  
 الاعادة ، ٢٨  
 الاعانة ، ٨٧  
 الاعتاب ، ٦٧  
 الاعتاد ، ٣٧  
 الاعتبار ، ٥٢

الانقاج ، ٧٠	الانقناء ، ١١
الانقاع ، ٨٣	انق ، ٦٤
الانقناء ، ٥٩	الانقاعة ، ٨٦
الانقواء ، ٥٦	الانقغار ، ٥٥
اقوم ، ٤١	الانقداء ، ٤٣
اقوى ، ٥٨	الانقراء ، ٥١
الاكباب ، ٤٧	الانقزار ، ٥٣
الاككتاب ، ٧٥	الانقى ، ٣١
الاكتيال ، ٢٩	الانك ، ٥٠
الاكثار ، ٢٥	الانقلاخ ، ٢٣
الاكداء ، ٥٩	الانقول ، ٨٦
الاكرام ، ٢٥	الانقمة ، ١٨ ، ٥٣
الاكراه ، ٩٢	الانقبال ، ٤٦
الاكروم ، ١٩	الانقزار ، ٧٥
الاكل ، ١٤ ، ٧١	الانقباس ، ٥٤
الاكنان ، ٧٤	الانقزار ، ٥٣
الا ، ١٥ ، ٥٤	الانقعام ، ٢٤
الال ، ٨٤	الانقتال ، ٦٢
الالباب ، ٤٩	الانقداء ، ٦٦
الاتحاد ، ٤٢	الانقراپ ، ٢٠
الالتفات ، ٨١	الانقتران ، ٦٦
الالتفات ، ٣٩	الانققسام ، ٨٢
التقاء ، ٥٧	الانقصاص ، ٧١
الانققاط ، ٧٣	الانقراض ، ٤١
الانققام ، ٧٠	الانقران ، ٦٥
الانقساس ، ٥٤	الانقراء ، ٢٦
الانقهاء ، ١٩	الانقسط ، ٥٢
الانقحاء ، ٦٧	الانقسام ، ٢٣
الانقحاء ، ٩٢	الانقشعرار ، ٦٨
الالذ ، ٧٩	انقصى ، ٧٠
الانقزام ، ٦٣	الانقلاع ، ٨٣
الالت ، ٥٩	الانقلال ، ٨٥

١٢ ، أَنْ  
 ١٢ ، أَا  
 ٥٢ ، الأناثة  
 ٥٦ ، الأنام  
 ٣٧ ، الأناء  
 ٣٢ ، الإليات  
 ٤٨ ، الأنهاء  
 ٥٥ ، الأنيثات  
 ٢٣ ، الأنبيات  
 ١٢ ، أنت  
 ١٢ ، أنت  
 ٣٠ ، الانتشار  
 ٥٧ ، الانتصار  
 ٦٥ ، الانتقام  
 ١٢ ، انتم  
 ١٢ ، انتم  
 ١٢ ، التثنية  
 ٢٢ ، الثاني  
 ٤٣ ، الانجاء  
 ٣٦ ، ٢٢ ، الانذار  
 ٥٦ ، الانزاف  
 ١٨ ، الانزال  
 ١٥ ، الانسان  
 ٥٣ ، الأنساء  
 ٨٤ ، الانسلاخ  
 ٤٧ ، الانشاز  
 ٥٤ ، الانشاء  
 ٢٨ ، الانشقاق  
 ٦٥ ، الانصبات  
 ٧٧ ، الانطاق  
 ٣٦ ، الانطلاق  
 ٩٢ ، الانظار

١٩ ، الالف  
 ٦٩ ، الالفاء  
 ٦٢ ، الفى  
 ٢٨ ، الالفاء  
 ٨ ، الله  
 ٩٠ ، ٢٩ ، الالم  
 ٢٣ ، الالهام  
 ١٥ ، الالهاء  
 ٣٦ ، الى  
 ٤٩ ، الياس  
 ١٦ ، الام  
 ١٦ ، اما  
 ٣٢ ، الامانة  
 ٦٤ ، الامة  
 ٥٢ ، الامتحان  
 ٦٥ ، الامتراء  
 ٦١ ، الامتلاء  
 ٧٠ ، الامتياز  
 ٤٢ ، الامد  
 ١٨ ، الامر  
 ٥٨ ، امر  
 ٧٣ ، امس  
 ٦٤ ، الامطار  
 ٨٠ ، الاملاق  
 ٤٦ ، الاملاء  
 ٣٩ ، الامناء  
 ٥٤ ، الامنية  
 ٢٧ ، الامهال  
 ٥١ ، الاسى  
 ٢٠ ، ٩ ، الامين  
 ١٥ ، ١٢ ، ان

اهل الكتاب ، ١٧  
 الالهة ، ٩١  
 الاهواء ، ٥٩  
 الاهيم ، ٥٦  
 اى ، ٣١  
 ابا ، ١٢  
 الاياب ، ٢٦  
 اياك ، ٩  
 اهان ، ٣٤  
 الابيان ، ٦٦  
 الايتاء ، ١٨  
 الايتلاء ، ٧٦  
 الايتمار ، ٤٩  
 الايثار ، ٢٧  
 الايثاق ، ٢٥  
 الابعاس ، ٦٠  
 الابعاء ، ١٧ ، ٤١  
 الايد ، ٦٠  
 الايتاء ، ٥١  
 الايراث ، ٦٥  
 الابراء ، ١٦  
 الايزاع ، ٦٤  
 الايساع ، ٦٠  
 الايساف ، ٦٦  
 الايصاد ، ١٥  
 الايصاء ، ٦٤  
 الايضاع ، ٨٤  
 الايعاد ، ٣٦  
 الايعاء ، ٢٩  
 ايقاء ، ٣٧  
 الايقاد ، ١٤  
 الايقان ، ٥٩

انعام ، ٢٢ ، ٩  
 الانفاض ، ٨٠  
 الانغناق ، ٨٧  
 الانق ، ٨٨  
 الانفاق ، ٤٩  
 الانفصام ، ٩٢  
 الانفطار ، ٣٠  
 الانفكاك ، ١٨  
 انقاض ، ٢١  
 الانقضاض ، ٨٠  
 الانتعار ، ٥٨  
 انقلاب ، ٢٨  
 الاكاح ، ٧٤  
 الاكار ، ٥٣  
 الاكدار ، ٣١  
 انملة ، ٩٠  
 الانهمار ، ٥٧  
 انى ، ٢٥  
 الاوب ، ٢٦  
 الاول ، ٢٩  
 اولئك ، ١٨  
 اولوا ، ٤٩  
 الاولى ، ٢١ ، ٨٤  
 الالهانة ، ٢٥  
 الاهتداء ، ٤٥  
 الاهتزاز ، ٦٧  
 اهدنا ، ٩  
 الاحصاء ، ٣٥  
 الامطاع ، ٤٤  
 امكذا ، ٧٤  
 الاهل ، ١٧  
 الاهلاك ، ٢٣

البور ، ٣٢  
 البسوق ، ٦١  
 البشر ، ٤٠  
 البشرة ، ٤٠  
 البصل ، ٩١  
 البضاعة ، ٨٢  
 البصر ، ٣٣  
 البضع ، ٧٣  
 البطش ، ٢٨  
 البعث ، ٤٩  
 البثرة ، ١٧  
 بعد ، ٢٠  
 البموضة ، ٩١  
 البعيد ، ٤٣  
 البعير ، ٨٣  
 البقل ، ٨١  
 البقنة ، ٦٣  
 البقش ، ٥٢  
 البقضاء ، ٥٢  
 البقى ، ٦٢  
 البقية ، ٥٦  
 البقا ، ٢٧  
 البكة ، ٩٠  
 البكر ، ٤٨  
 البكرة ، ٣٨  
 البلد ، ٢٠  
 البلع ، ٨٣  
 البلوغ ، ٣٩  
 البلى ، ٧٩  
 البنا ، ٢٣  
 البنان ، ٣٩  
 البيت ، ٤٨

## ب

الايكة ، ٦١  
 الابلج ، ٥٤  
 الابلج ، ١٣  
 الابلج ، ٩٢  
 الايمان ، ١٣  
 الابلج ، ٢١  
 الابلج ، ٧٦  
 الايمن ، ٢٤  
 ايها ، ٥٢  
 الباس ، ٥٣  
 الباسا ، ٥٣  
 البال ، ٦٣  
 البث ، ١٦  
 البحث ، ٨٨  
 البحر ، ٣٠  
 البغش ، ٤٢  
 البقع ، ٧٥  
 البغل ، ٢٢  
 البدء ، ٨٣  
 البدو ، ٥٢  
 البر ، ٥٢ ، ٩٩  
 البراءة ، ٥٢  
 البرد ، ٧٦ ، ٣٥  
 البرزخ ، ٥٧  
 البروج ، ٢٧  
 البرق ، ٣٩  
 البروق ، ٣٩  
 البرية ، ١٨  
 البرزوخ ، ٨٦  
 البص ، ٥٥  
 الهراط ، ٤٣  
 بسم الله ، ٨



النبسم ، ٧٤  
 التبشير ، ٢٩  
 التبصير ، ٤٣  
 التبطية ، ٨٩  
 التبع ، ٣٣  
 تبع ، ٦١  
 التبور ، ٥٣  
 التبين ، ٧١  
 التبيين ، ٣٩  
 التتابع ، ٥٤  
 تترى ، ٧٦  
 التناقل ، ٨٤  
 التشبط ، ٨٤  
 التثبيت ، ٦٣  
 التثريب ، ٨٣ ، ٣٠  
 التجارة ، ٥١  
 التجافى ، ٧٣  
 التجافى ، ٨٨  
 التجاوز ، ٦٤  
 التجسس ، ٦٢  
 التجلى ، ٨٦ ، ٢٢  
 التجلية ، ٢٣  
 التجميع ، ١٤  
 التجنب ، ٢٢  
 التجهيز ، ٨٣  
 التعاور ، ٥٣  
 التحبيب ، ٦٢  
 تحت ، ١٨  
 التحديث ، ١٧  
 التحرير ، ٥٤  
 التحريف ، ٨٨

البور ، ٦٢  
 البهت ، ٧٨  
 البهتان ، ٧٨ ، ٥٢  
 البهجة ، ٦٠  
 البثر ، ٧٧  
 البيات ، ٨٤  
 البيان ، ٣٩  
 البيت ، ١٣  
 اليد ، ٨٠  
 البيدودة ، ٨٠  
 البيع ، ٥١  
 البيعة ، ٧٧  
 بين ، ٢٧  
 البينه ، ١٨

## ت

التأشيم ، ٥٦  
 التأجيل ، ٣٦  
 التأخر ، ٤٠  
 التأخير ، ٣٠  
 التأدية ، ٦٥  
 قارة ، ٣٣  
 التأسيس ، ٨٥  
 التاقيت ، ٣٦  
 التاوه ، ٨٣  
 التأويب ، ٧١  
 التبار ، ٤٣  
 تبارك ، ٤٦  
 التبتل ، ٤١  
 التبتيل ، ٤١  
 التبديل ، ٣٨  
 التبذير ، ٨٠  
 التبرج ، ٧٢  
 التبريز ، ٣٤

التراث ، ٢٥  
 التراثي ، ٧٥  
 الترب ، ٣٥  
 الترهص ، ٥٤  
 الترتيل ، ٤١  
 التردى ، ٢٢ ، ٨٧  
 الترقوه ، ٣٩  
 الترك ، ٣٩  
 التركيب ، ٣١  
 التربية ، ٢٧  
 التزكى ، ٢٢  
 التزكية ، ٢٣  
 التزمل ، ٤٠  
 التزود ، ٩١  
 التزويج ، ٩٧  
 التزيل ، ٦٣  
 التزيين ، ٤٧  
 التساقط ، ٧٩  
 التساؤل ، ٣٤  
 التصحيح ، ١٣  
 التسجير ، ٣١  
 التسخير ، ٤٤  
 التسمير ، ٣١  
 التسكر ، ٨١  
 التملل ، ٧٦  
 التسليط ، ٥٣  
 التسنة ، ٩٢  
 التسنيم ، ٣٠  
 التسور ، ٦٨  
 التسويل ، ٦٤  
 التسويم ، ٦٠  
 التسيير ، ٣١

التحرى ، ٤٢  
 التحريك ، ٣٩  
 التحريم ، ٤٨  
 التحصن ، ٨٣  
 التحشير ، ٣١  
 التحصين ، ٧٦  
 التحصيل ، ١٧  
 التحصين ، ٤٩  
 التحكيم ، ٨٨  
 التحلية ، ٣٨  
 التحميل ، ٥١  
 التحويل ، ٦٧  
 التحية ، ٥٤  
 التخافت ، ٤٦  
 التخييط ، ٩٢  
 التخريب ، ٥٢  
 التخلي ، ٢٨  
 التخليد ، ٣٨  
 التخليف ، ٦٢  
 التخييل ، ٧٨  
 التدارك ، ٤٦  
 التداين ، ٩٢  
 التدارؤ ، ٩١  
 التدبر ، ٦٣  
 التدبير ، ٣٣  
 التدثر ، ٣٩  
 التذلى ، ٥٨  
 التلمير ، ٦٣  
 التذكر ، ٢٥  
 التذكير ، ٢٦  
 التذكية ، ٨٧  
 التذليل ، ٣٧

التعريض ، ٩٢  
 التعريف ، ٤٨  
 التعزير ، ٦٢  
 تمسّاله ، ٦٣  
 التعطيل ، ٣١  
 التعليل ، ٤٩  
 التعمق ، ٩٢  
 التعقيب ، ٧٤  
 التعليم ، ١٩  
 التعمير ، ٧٠  
 التعمد ، ١٠  
 التعميق ، ٧٢  
 التغاين ، ٥٠  
 التغايز ، ٣٠  
 التثنية ، ٥٩  
 التثليث ، ٨٣  
 التثني ، ٧٥  
 التفاخر ، ٥٥  
 التفاوت ، ٤٧  
 التفتير ، ٦٦  
 التثنت ، ٧٧  
 التفتير ، ٣٠  
 التفرق ، ١٨  
 التفرغ ، ٧١  
 التفسح ، ٥٤  
 التفتد ، ٧٤  
 التفتد ، ٨٥  
 التفتد ، ٦٣  
 التفتد ، ٥٦  
 التفتد ، ٤٠  
 التفتد ، ٨٣  
 التفتد ، ٦٧  
 التفتد ، ٧٨

التشاكس ، ٦٨  
 التشريد ، ٨٥  
 التشق ، ٦١  
 التشيد ، ٧٧  
 التصحيح ، ٥٨  
 التصديق ، ٥١  
 التصديفة ، ٨٥  
 تصديد ، ١٥  
 التصديق ، ٥٥  
 التصريف ، ٦٤  
 التصمد ، ٨٧  
 التصميم ، ٧٣  
 التصفية ، ٦٣  
 التصليب ، ٧٥  
 التصلية ، ١٢  
 التضميل ، ١٤  
 التضييق ، ٤٩  
 التناول ، ٧٤  
 التطويق ، ٩٠  
 التطفيف ، ٢٩  
 التطليق ، ٤٨  
 الطور ، ٢٠  
 التطهير ، ١٨  
 التطير ، ٧٠  
 التعاسر ، ٤٩  
 التعاون ، ٨٧  
 التعبد ، ٧٥  
 التعدى ، ٤٩ ، ٣٢  
 التعدد ، ١٤  
 التعديل ، ٣١  
 التعذيب ، ٢٥  
 التعذر ، ٨٤

التلو ، ٢٣  
 التلهي ، ٣٢  
 التماري ، ٥٨  
 التمتع ، ٣٧  
 التمثال ، ٧١  
 التمهين ، ٩٠  
 التمرية ، ٧٤  
 تمزيق ، ٧١  
 التمسك ، ٦٥  
 التمطي ، ٢٩  
 التمكين ، ٦٤  
 التمني ، ٥١  
 تمهيل ، ٢٧  
 التميز ، ٤٧  
 التنايز ، ٦٢  
 التناجي ، ٥٤  
 التنادي ، ٤٦ ، ٦٨  
 التناصر ، ٦٩  
 التنافس ، ٣٠  
 التناوش ، ٧٢  
 التنبيه ، ٤٨  
 التنزل ، ١٩  
 التنزيل ، ٤٥  
 التنشئة ، ٦٥  
 تنعيم ، ٢٥  
 التنفس ، ٣١  
 التثقيب ، ٦١  
 التثكير ، ٧٤  
 التثور ، ٧٦  
 التواب ، ١٢  
 التواري ، ٦٨

التفيو ، ٨١  
 التقابل ، ٥٥  
 التقبل ، ٦٤  
 التقتير ، ٧٥  
 التقديم ، ٤٠  
 التقديم ، ٢٥  
 ذلتقريب ، ٣٠  
 التقرين ، ٦٨  
 التقطيع ، ٧٥  
 التقضية ، ٥٥  
 التقلب ، ٦٣  
 التقوى ، ١٩  
 التقويم ، ٢٠  
 التقى ، ٢٢  
 تقيض ، ٦٦  
 التكاثر ، ١٥  
 التكبير ، ٣٩  
 تكتيبي ، ١٣  
 التكرية ، ٦٢  
 التكفير ، ٤٨  
 التكلف ، ٦٩  
 التكليل ، ٨٨  
 التكليف ، ٤٩  
 التكوير ، ٣١  
 التل ، ٦٩  
 التلاق ، ٦٧  
 التلاوة ، ٤٨  
 التلبث ، ٧٢  
 التلطي ، ٢٣  
 التلطف ، ٧٥  
 التلقى ، ٦١  
 التلقيه ، ٣٧

الثلاث ، ٤١  
ثم ، ٣١ ، ١٥  
ثمان ، ٤٤  
ثمانية ، ٤٤  
الثنى ، ٨١  
ثمود ، ٢٣  
الثوم ، ٩١  
التيب ، ٤١ ، ٤٨

## ج

الجارية ، ٧١  
الجارى ، ٣١  
الجان ، ٥٧  
الجب ، ٧٧ ، ٢٤  
الجباية ، ٧٤  
الجبيل ، ٧٤  
الجبيل ، ٧٠ ، ١٦  
الجنثو ، ٦٥  
الجنثوم ، ٧٣  
الجهنم ، ١٥  
الجد ، ٤١  
الجدار ، ٥٣  
الجدال ، ٥٣  
الجددة ، ٧٠  
الجدث ، ٤٤  
الجدز ، ٧٠  
الجوس ، ٨٠  
الجيد ، ١١  
الجزاذ ، ٧٨  
الجزع ، ٧٨  
جراحة ، ٩٠  
الجراد ، ٥٧  
الجرل ، ٧٣  
الجرف ، ٨٥  
الجرم ، ٥٠

التواص ، ١٥  
توبة لصوحا ، ٤٨  
التوجه ، ٧٤  
التوجيه ، ٨٦  
التوديع ، ٢١  
التوسم ، ٨٢  
التوصية ، ٦٤  
التوفى ، ٦٤  
التوفيق ، ٨٤  
التوقير ، ٦٢  
التوكل ، ٤٧  
التوقيت ، ٣٦  
التوكيل ، ٧٢  
التولى ، ٥٢ ، ١٩  
تولية ، ٩١ ، ٥٣  
التهدم ، ٧٧  
التهد ، ٨٠  
التيسير ، ٢٢  
التيمم ، ٨٨  
التين ، ٢٠  
التيه ، ٨٨

## ث

ثبات ، ٨٩  
الثبة ، ٧٤  
الثبور ، ٢٨  
الثج ، ٣٥  
الثجيج ، ٣٥  
الثرى ، ٧٨  
الثميان ، ٧٥  
الثقف ، ٥٢  
الثقل ، ١٧ ، ١٦  
الثقوب ، ٢٧  
الثلة ، ٥٥

الجواد ، ٦٨  
الجواري ، ٣١  
الجو ، ٨١  
الجودي ، ٨٣  
الجوع ، ١٣  
الجهال ، ٨٣  
الجهنم ، ٢٦  
الجهنم ، ١٨

## ح

الحاجه ، ٥٣  
حاشا لله ، ٨٣  
الحاصب ، ٤٧  
الحاقرة ، ٣٣  
الحاقة ، ٤٤  
الحامى ، ٨٨  
الحاوية ، ٨٧  
الحب ، ١٧ ، ٥٢  
الحب ، ٣٢  
الحبر ، ٦٦ ، ٨٤  
الحيور ، ٦٦  
الحبط ، ٦٢  
الحبيطة ، ٦٢  
الحبوط ، ٦٢  
الحبيك ، ٦٠  
حيل الوريد ، ٦١  
الحتم ، ٧٩  
حتى ، ١٥  
الحديث ، ٨٥  
الحج ، ٧٧  
الحجر ، ٨٩  
الحجة ، ٦٥

الجري ، ١٨  
الجريان ، ١٨  
الجزا ، ١٨  
الجزو ، ٦٥  
الجزية ، ٨٣  
الجسم ، ٥٠  
الجعل ، ١٤  
الجفاء ، ٨٢  
الجفنة ، ٧١  
الجلاء ، ٥٣  
الجلياب ، ٧٢  
الجلد ، ٧٥  
الجلوس ، ٥٣  
الجم ، ٢٥  
الجمع ، ١٤  
الجمعة ، ٥١  
الجمال ، ٣٦  
الجموح ، ٨٤  
الجمود ، ٧٤  
الجميل ، ٤٣  
جن ، ١٠  
جان ، ١٠  
الجناح ، ٥٢ ، ٧٠  
الجنان ، ١٤ ، ٨٦  
الجنب ، ٦٨  
جنة ، ١٠  
الجنة ، ٥٠  
الجند ، ٢٨  
الجنوح ، ٨٥  
الجنون ، ٣١  
الجنى ، ١٠ ، ٥٧  
الجنين ، ٥٩

الحصور ، ٩٠  
 الحصير ، ٨٠  
 الحطام ، ٥٥  
 الحض ، ١٢  
 الحطب ، ١١  
 الحطمة ، ١٤  
 الحظر ، ٨٠  
 الحف ، ٦٨  
 الحفد ، ٨١  
 الحفظ ، ٢٧  
 الحفوف ، ٦٨  
 الحفي ، ٨٦  
 الحق ، ١٥  
 الحقب ، ٣٥  
 حق جماده ، ٧٧  
 الحقف ، ٦٢  
 الحكم ، ٢٠  
 الحكم ، ٥٠  
 الحل ، ٣٣ ، ٧٨  
 الحلال ، ٢٣  
 الحلف ، ٤٥  
 الحلقوم ، ٥٦  
 العلم ، ٥٩ ، ٥٠  
 الحليلة ، ٨٩  
 الحليم ، ٥٩ (ط)  
 الحليه ، ٦٥  
 الحمار ، ٤٠  
 الحمد ، ٨ ، ٥٠  
 الحمد ، ١١ ، ٤٩  
 الحمولة ، ٨٧  
 الحمى ، ١٦  
 الحميه ، ٦٣

الحجر ، ١٤ ، ٢٤ ، ٧٥  
 الحجارة ، ١٤  
 الحجرة ، ١٤ ، ٦١  
 الحد ، ٤٩  
 الحديد ، ٥٥  
 الحديقه ، ٣٢  
 الحذر ، ٥٠  
 الحراسة ، ٤٣  
 الحرث ، ٤٦  
 الحرد ، ٤٦  
 الحرص ، ٨١  
 الحرط ، ٨٦  
 الحرف ، ٧٧  
 الحرمان ، ٤٤  
 الحرار ، ٣٧  
 الحبيب ، ٥٤  
 الحرن ، ٥٤  
 الحس ، ٩٠  
 الحسيان ، ١٤  
 الحسد ، ١٠  
 الحسرة ، ٤٥  
 الحسن ، ٢٠  
 الحسنى ، ٢٢  
 الحسنى الجنة والزياة ، ٨٤  
 الحسوم ، ٤٤  
 الحسير ، ٤٧  
 الحشر ، ٣١  
 الحصصه ، ٨٣  
 الحصد ، ٦٠  
 الحصر ، ٨٩  
 الحصن ، ٥٢

الخسر ، ٢٥  
 الخسران ، ١٥  
 الخسوف ، ٣٩  
 الخسوف ، ٤٧  
 الخشب ، ٥٠  
 الخشوع ، ٢٥  
 الخشية ، ١٨  
 الخصاصة ، ٥٣  
 الخضد ، ٥٦  
 الخطأ ، ١٩  
 الخطاب ، ٣٥  
 الخطات ، ١٩  
 الخطب ، ٦٠  
 الخطف ، ٦٩  
 الخطية ، ٩٣  
 الخطيئة ، ٤٣  
 الخف ، ١٦  
 الخفا ، ٢٦  
 الخفض ، ٥٥  
 الخفية ، ٢٦  
 الخلافة ، ٦٦  
 الخلال ، ٧٣ ، ٨٢  
 الخلع ، ٧٨  
 الخلق ، ١٠  
 الخلق ، ٤٥  
 الخلق ، ٤٥  
 الخلود ، ١٨  
 الخليل ، ٦٦  
 الخمط ، ٧١  
 الخمود ، ٧٠  
 الخنس ، ٣١  
 الخوار ، ٧٦ ، ٧٩

## خ

الخميم ، ٤٣ ، ٥٦  
 الخناب ، ٧٩  
 الخنث ، ٥٦  
 الخنجره ، ٥٦  
 الخند ، ٨٣  
 الخنيف ، ١٨  
 خنين ، ٨٤  
 الخوارى ، ٥١  
 الخوب ، ٨٩  
 الخوت ، ٤٦  
 الخور ، ٢٩  
 خورعين ، ٥٦  
 الخول ، ٦٤  
 الخيد ، ٦١  
 الخيرة ، ٨٨  
 الخيف ، ٤٩  
 الخيف ، ٨٦  
 الخبي ، ٦٤  
 الخين ، ٣٧  
 الحيوان ، ٧٣  
 الحيوية ، ٢٥  
 الخاليس ، ٣١  
 الخبء ، ٧٤  
 الخبير ، ١٧  
 الختام ، ٣٠  
 الخراب ، ٥٢  
 الخرص ، ٦٠  
 الخرطوم ، ٤٥  
 الخرور ، ٦٨  
 الخذلان ، ٧٥  
 الخزانة ، ٤٧ ، ٥٠  
 الخزينة ، ٥٠



الدك ، ٢٥  
الدلالة ، ٥١  
الدلوک ، ٨١  
الدمدمه ، ٢٣  
الدمع ، ٨٨  
الدمع ، ٧٨  
الدنو ، ٣٧  
الدوام ، ٤٤  
الدولة ، ٥٣  
الدهاق ، ٣٥  
الدهان ، ٥٧  
الدهر ، ٣٧  
ديارا ، ٤٣  
الدبر ، ٥٣  
الدين ، ٨٩ ، ٩٢  
الدين ، ٩

ذ

ذا ، ١٢  
ذات لهب ، ١١  
ذاک ، ١٢  
ذاك ، ١٢  
الذرع ، ٤٤  
الذراع ، ٤٤  
الذرو ، ٦٠  
الذره ، ١٧  
الذرية ، ٥٥  
الذقن ، ٧٠  
الذكر ، ٢١  
الذكر ، ٢٢  
الذل ، ٥١  
الذم ، ٤٦  
الذمة ، ٨٤  
الذنب ، ٢٣

الخواء ، ٤٤  
الخبوب ، ٤٣  
الخوض ، ٤٠  
الخوف ، ١٣  
الخوى ، ٤٤  
الخير ، ١٧  
الخيرة ، ٧٢  
الخيرة ، ٥٧  
الخيل ، ٥٣  
الخيمة ، ٥٧

د

الداب ، ٦٧  
الدابة ، ٦١  
دائما ، ٧٤  
الدحو ، ٣٤  
الدحور ، ٦٩  
الدحوض ، ٦٦  
الدخان ، ٦٥  
الدخل ، ٨١  
الدخور ، ٦٧  
الدراية ، ٤٢  
الدرس ، ٤٦  
الدرع ، ٨١  
الدره ، ٧٤  
الدرى ، ٧٦  
الدرى ، ٧٦  
الدمس ، ٢٣  
الدمسار ، ٥٨  
الدع ، ١٢  
الدعا ، ١٩  
دعى ، ٧٢  
الدف ، ٨١  
الدفق ، ٢٧

الرجيم ، ٤٧  
 الرجوع ، ١٩  
 الرجيم ، ٣٢  
 الرحلة ، ١٣  
 الرحم ، ٥٢ ، ٢٤  
 الرحمة ، ٢٤  
 الرحمن ، ٨  
 الرقيق ، ٣٠  
 الرحيم ، ٨  
 الرخاء ، ٦٨  
 الرد ، ٨٩ ، ٢٠  
 الردف ، ٧٤  
 الرزق ، ٤٩  
 الرص ، ٦١  
 الرسالة ، ٤٢  
 الرسوخ ، ٨٩  
 الرسول ، ١٨  
 الرص ، ٥١  
 الرصد ، ٨٤ ، ٤٣  
 الرصد ، ٨٤  
 الرضا ، ١٦  
 الرضوان ، ١٦  
 الرعاية ، ٨٩  
 الرعاية ، ٥٥  
 الرعب ، ٥٢  
 الرعنا ، ٨٩  
 الرعونة ، ٨٩  
 الرعية ، ٢١  
 الرغد ، ٨١  
 الرفات ، ٨٠  
 الرقت ، ٩١  
 الرقيم ، ٢١

د

ذو ، ٢٤  
 الذود ، ٧٤  
 الذوق ، ٣٥  
 ذوونه ، ٤٩  
 الذهب ، ٣٢  
 الذهب ، ٦٢  
 النهول ، ٧٧  
 الذهب ، ٨٢  
 ذي ، ٤٩  
 الرجف ، ٣٣  
 الرجفة ، ٣٣  
 الراجل ، ٧٧  
 الرادفة ، ٣٣  
 الراسي ، ٣٦  
 الراسيات ، ٣٦  
 الرافة ، ٥٥  
 الراهب ، ٨٤  
 الرب ، ٩  
 الرباني ، ٨٨  
 الربط ، ٧٣  
 الربيع ، ٩١  
 الربوة ، ٧٦  
 الربى ، ٨٨  
 الربيعية ، ٨٩  
 الرقة ، ٧٨  
 الرقع ، ٨٢  
 الرج ، ٥٥  
 الرجاء ، ٤٤  
 الرجاء ، ٣٥  
 الرجج ، ٢٧  
 الرجعي ، ١٩

الرهط ، ٧٤	الرقف ، ٥٧
الرهق ، ٣٣	الرق ، ٥٩
الرهن ، ٤٠	الرقية ، ١١
رهوا ، ٦٥	الرقم ، ٢٩
الريا ، ١٣	الرقود ، ٧٠
رب المنون ، ٥٩	الرقية ، ٣٩
الريحان ، ٥٦	الركاب ، ٥٣
ريح صرصر ، ٤٤	الركام ، ٧٦
الريش ، ٨٥	الركض ، ٦٨
الرين ، ٢٩	الركم ، ٥٩
الزاد ، ٩١	الركن ، ٦٠
الزبانية ، ٢٠	الركوب ، ٢٩
الزبد ، ٨٢	الركود ، ٦٦
الزبور ، ٥٨	الركوع ، ٣٧
الزجاجة ، ٧٦	الركون ، ٨١
الزجر ، ٣٣	الرماح ، ٨٨
الزحمة ، ٩٠	الرماد ، ٨٢
الزخرف ، ٦٦	الرمح ، ٧٨
الزراط ، ٩	الرمز ، ٩٠
الزربية ، ٢٦	الرمي ، ١٤
الزعم ، ٥٠	الرميم ، ٦٠
الزعمم ، ٤٦	الرواح ، ٧١
الزيف ، ٦٩	الرواسي ، ٣٦
الزقوم ، ٥٦	الروح ، ١٩ ، ٥٦
الزكوة ، ١٨	الروغ ، ٦٠
الزلة ، ٨١	الروم ، ٧٣
الزلزال ، ١٧	الرويا ، ١١
الزلزله ، ١٧	الرقية ، ١١
الزلفة ، ٤٧ ، ٨٤	رويدا ، ٢٧
الزلم ، ٨٧	الرهب ، ٥٣
الزهير ، ٣٧	الرهبة ، ٥٣
الزنجيل ، ٣٨	الرهبانية ، ٥٥

الصيق ، ٣٣  
 السبيل ، ٣٢  
 السجر ، ٣١  
 السجل ، ٧٨  
 السجين ، ٢٩  
 السجود ، ٢٠  
 السجى ، ٢١  
 السجيل ، ١٤  
 السجين ، ٢٩ ، ٣٠  
 السحاب ، ٥٩  
 السحب ، ٥٨  
 السمعت ، ٧٨  
 السحر ، ٤٠ ، ٥٨  
 سحقا ، ٤٧  
 السد ، ٧٠  
 السداد ، ٧٢  
 الصدر ، ٥٦  
 السر ، ٢٧  
 السراب ، ٣٥  
 السراج ، ٣٥  
 السراج ، ٧٢  
 السرادق ، ٨٠  
 السراط ، ٩  
 السراع ، ٤٤  
 السرقة ، ٥٢  
 سرمداً ، ٧٤  
 السروب ، ٨٢  
 السرور ، ٢٨  
 السرى ، ٢٤ ، ٧٩  
 السريز ، ٢٦  
 السريرة ، ٢٧  
 السطح ، ٢٦

## س

الزليم ، ٤٥  
 الزوج ، ٣٤  
 الزور ، ٥٣  
 الزهد ، ٨٣  
 الزهرة ، ٧٩  
 الزهوق ، ٧٨  
 الزيادة ، ٣٥  
 الزيارة ، ١٥  
 الزيد ، ٣٥  
 الزينج ، ٥١  
 الزينة ، ٥٤  
 السابحات ، ٣٣  
 السابفة ، ٧١  
 ساجد ، ٩٠  
 سارب ، ٨٢ (٥)  
 الساعة ، ٣٤  
 السافر ، ٣٢  
 السافل ، ٢٠  
 الساق ، ٣٩  
 السام ، ٦٧  
 السامة ، ٦٧  
 الساهر ، ٣٣  
 السائية ، ٨٨  
 السبا ، ٧١  
 السبات ، ٣٤  
 السباح ، ٣٣  
 السباق ، ٥٥  
 السبب ، ٦٧  
 السبح ، ٣٣  
 سبعان الذى اسرى بعبده ليلاً ، ٨٠  
 سبع ، ٤٤  
 سبعة ، ٤٤ ، ٨٧

السلوي ، ٧٩  
 السم ، ٨٥  
 السماع ، ٢٦  
 السك ، ٣٤  
 السمود ، ٥٩  
 السموم ، ٥٦  
 السن ، ٨٨  
 السنا ، ٧٦  
 السنة ، ٤٣  
 السنة ، ٩٢  
 السوار ، ٣٨  
 سواع ، ٤٣  
 السؤال ، ١٦  
 السود ، ٧١  
 السورة ، ٦٣  
 السوط ، ٢٥  
 سوف ، ١٥  
 السوق ، ٣٩  
 الصوم ، ٨٢  
 المتدس ، ٣٨  
 السواة ، ٧٩  
 السؤة ، ٤٧  
 السوى ، ٤٧  
 السهر ، ١٣  
 السياحة ، ٤٨  
 السيارة ، ٨٢  
 السير ، ٥٩  
 السيئة ، ٤٨  
 مينين ، ٢٠  
 الشاطي ، ٧٤  
 الشاخ ، ٣٦  
 الشان ، ٣٢

السطر ، ٤٥  
 السعادة ، ٥٢  
 السعر ، ٣١  
 السعي ، ٢٢  
 السعير ، ٢٩  
 السفاح ، ٨٨  
 السفاهة ، ٤١  
 السفر ، ٣٢  
 السفرة ، ٣٢  
 السفح ، ١٩  
 السفك ، ٩١  
 السفه ، ٤١  
 سقر ، ٤٩  
 السقوط ، ٥٩  
 السقي ، ٣٦ ، ٢٦  
 السقيا ، ٢٣  
 السكب ، ٥٦  
 السكر ، ٨١  
 السكره ، ٦١  
 السكوب ، ٥٦  
 السكينة ، ٦٢  
 السلالة ، ٧٢  
 السلام ، ١٦  
 الساب ، ٦٩  
 الساسيل ، ٣٨  
 السلطن ، ٤٤  
 السلطانية ، ٤٤  
 السلف ، ٦٦  
 السابق ، ٧٢  
 السلک ، ٤٠  
 السلسلة ، ٣٧  
 السلام ، ٨٦

الشقاق ، ٥٣  
 الشفاوة ، ٢٢  
 الشكاية ، ٥٣  
 الشكر ، ٣٧  
 الشكور ، ٣٧  
 الشكوى ، ٥٣  
 الشمس ، ٢٢  
 شنان ، ١٢  
 الشواة ، ٤٤  
 الشواظ ، ٥٧  
 الشوب ، ٦٩  
 الشورى ، ٦٦  
 الشهاب ، ٤٢  
 الشهادة ، ٢٨  
 الشهر ، ١٩  
 الشهيد ، ١٧  
 الشهيق ، ٤٧  
 الشى ، ٨٠  
 الشية ، ٩١  
 الشيطان ، ٣١  
 الشيعة ، ٥٨  
 الشيوع ، ٧٦  
 الصابى ، ٧٧  
 صاحب ، ١٤  
 الصاحبة ، ٤١  
 الصبغة ، ٣٢  
 الصباغ ، ٨٣  
 الصبغة ، ٦٠  
 الصافات ، ٦٩  
 الصافات ، ٦٨  
 الصب ، ٢٥  
 الصباح ، ١٦

الشتاء ، ١٣  
 الشجر ، ٨٩  
 الشحم ، ٨٧  
 الشحن ، ٦٩  
 الشخ ، ٥٠  
 شخمى بصره ، ٧٨  
 الشخوص ، ٧٨  
 الشد ، ٣٨  
 الشديد ، ١٧  
 الشر ، ١٠  
 الشرب ، ٣٠  
 الشرح ، ٢١  
 الشرذمة ، ٧٤  
 الشرر ، ٣٦  
 الشرط ، ٦٣  
 الشرع ، ٨٦  
 الشركة ، ٦٦  
 الشروع ، ٨٦  
 الشريح ، ٧٢  
 الشريعة ، ٦٥  
 الشريك ، ٤٦  
 الشطط ، ٤١  
 الشطر ، ٩١  
 الشعب ، ٣٦ ، ٦٧  
 الشعب ، ٣٦  
 الشعر ، ٥٩ ، ٧٠  
 الشعرى ، ٥٩  
 الشف ، ٨٣  
 الشفا ، ٦٧ ، ٨٥  
 الشفاعة ، ٤٠  
 الشفع ، ٢٤  
 الشفق ، ٢٩

الصباح ، ١٦	الصلوة ، ١٣ ، ٧٧
الصبر ، ١٥	الصلب ، ١١
الصبيغة ، ٧٣	الصد ، ١٠
الصحفة ، ٦٦	المنم ، ٧٣
الصحيفة ، ١٨	الصواب ، ٣٥
الصخر ، ٢٤	الصوت ، ٨١
الصد ، ٥٠	الصور ، ٣٥ ، ٩٢
صدر ، ١٠ ، ١٧	الصورة ، ٣١
الصدع ، ٢٧	الصول ، ٦١
الصدق ، ٢٢ ، ٤٦	الصوم ، ٥٤
الصدود ، ٥٠	الصومعة ، ٧٧
الصدور ، ١٧	الصو ، ٨٢
المراط ، ٩	الصهر ، ٧٥
الصرة ، ٦٠	الميام ، ٥٤
المريح ، ٦٧	الصيب ، ٧٣
المع ، ٤٥	الصيد ، ٨٧
المريخ ، ٧٠	الصيف ، ١٣
المريخ ، ٤٤	الصيصية ، ٧٢
المروم ، ٤٦	الصيطرة ، ٢٦
الصد ، ٤٢	الضان ، ٨٧
الصعق ، ٥٩	الضبح ، ١٦
الصعود ، ٤٠ ، ٨٧	الضحى ، ٢١
الصعيد ، ٨٠	الضحك ، ٣٠
الصف ، ٢٥	الضر ، ٤٩
الصفاء والمروة ، ٩١	الضرا ، ٤٩
صفاد ، ٦٨	الضريع ، ٢٦
الصفح ، ٥٠	الضفت ، ٩٩
الصفوان ، ٩٢	الضفدع ، ٨٦
الصك ، ٦٠	الضلال ، ٩
الصلب ، ٢٧	الضلالة ، ٩
الصلد ، ٩٢	الصم ، ٧٤
الصلصال ، ٥٧	الضنك ، ٧٩
	الضفين ، ٣١

الطير ، ١٤  
الطيران ، ٨٦  
الطيف ، ٨٦

ظ

الظعن ، ٨١  
الظفر ، ٨٧  
الظل ، ٣٦ ، ٥٦  
الظلم ، ٣٨  
الظلمة ، ٤٩  
الظلمة ، ٧٦  
الظمان ، ٧٦  
الظن ، ٢٩  
الظاهرة ، ٥٢  
الظهر ، ٢١  
الظهور ، ٥١

ع

عاد ، ٢٤  
العاديات ، ١٦  
العارض ، ٦٤  
العالم ، ٩  
العابل ، ٢١  
العبادة ، ٩ ، ٨٣  
العبارة ، ٨٣  
العبث ، ٤٤  
العبد ، ١٩  
العبد ، ٦٦  
العبر ، ٨٩  
العبرة ، ٣٤  
العبور ، ٨٩  
العبوس ، ٣٢  
العبيث ، ٧٥  
العتل ، ٤٥  
العتو ، ٤٤  
العتيد ، ٦١  
العتو ، ٧٣

الضياء ، ٧٤  
الضيوى ، ٥٩  
الضيف ، ٥٨

ط

الطاعة ، ٣١  
الطامة ، ٣٤  
الطبايق ، ٤٣  
الطبع ، ٥٠  
طبق ، ٢٩  
الطحي ، ٢٣  
الطرح ، ٦٩  
الطرد ، ٦٩ ، ٧٥  
الطرف ، ٥٧  
الطرق ، ٢٧  
الطريقة ، ٤٢  
الطفوق ، ٦٨  
الطعام ، ١٢  
الطفيان ، ١٩  
الطل ، ٩٢  
الطلاق ، ٤٨  
الطلح ، ٥٦  
الطلوع ، ١٩  
الطم ، ٣٤  
الطمس ، ٣٦  
الطمع ، ٣٩  
الطموس ، ٣٦  
الطور ، ٧٥  
طورا ، ٤٣  
الطول ، ٦٧  
طوى ، ٣٤  
تطويل ، ٣٨  
طه ، ٧٨  
الطيب ، ٥١



العزم ، ٦٣  
 المزوب ، ٧١  
 المزوف ، ٤٤  
 عزي ، ٥٨  
 المزينة ، ٦٣  
 المسر ، ٢١  
 المسرى ، ٢٢  
 المسعسة ، ٣١  
 المسل ، ٦٣  
 عسى ، ٤٦  
 العشر ، ٢٤  
 المشراء ، ٣١  
 المشو ، ٦٦  
 المشي ، ٤٥  
 المشيرة ، ٥٤  
 المشية ، ٣٤  
 المصبة ، ٧٤  
 المصبر ، ١٥ ، ٨٣  
 المصيف ، ١٤ ، ٣٥  
 المصبة ، ٥٢  
 المصوف ، ٣٥  
 المصيان ، ٣٤  
 المض ، ٧٥  
 المضد ، ٧٤  
 المضلان ، ٨٩  
 العضو ، ٥٠  
 العطا ، ٣٥  
 المطف ، ٧٧  
 العظة ، ٤٩  
 العظم ، ٣٣  
 العفريت ، ٦٩

المجابة ، ٢٩  
 المصيب ، ٢٩ ، ٤١  
 المعجز ، ٤٤  
 المعجل ، ٦٠  
 المعجلة ، ٣٩  
 المعجوز ، ٦٠  
 المد ، ٤٠  
 المداوة ، ٥٢  
 المدة ، ٢٨  
 المدد ، ٤٠  
 المديس ، ٩١  
 الملل ، ٤٩  
 الملن ، ٥١  
 المندو ، ١٦ ، ٤٤  
 المندوة ، ٨٥  
 المده ، ٤٠  
 المده ، ٤٠  
 المنز ، ٣٦  
 المراء ، ٤٦  
 المرجون ، ٧٠  
 المريح ، ٢٨  
 العرض ، ٥٥  
 العرف ، ٣٠ ، ٣٥  
 العرفان ، ٣٠  
 العرم ، ٧١  
 المروب ، ٥٦  
 العروة الوثقى ، ٧٣  
 العروج ، ٤٣  
 العري ، ٧٩  
 العز ، ٥٠  
 العزة ، ٤٤ ، ٥٠  
 العزل ، ٧٢

العوان ، ٩١  
 الموج ، ٦٨  
 العود ، ٥٧  
 العورة ، ٧٩  
 العون ، ٨٧  
 العهد ، ٤٤  
 العهن ، ١٦  
 العى ، ٦١  
 العياذ ، ١٠  
 العيد ، ٨٨  
 العيش ، ١٦  
 العيشة ، ١٦  
 العين ، ٢٣ ، ١٦

ع

الغار ، ٨٠  
 غازى ، ٩٠  
 الغاسق ، ١٠٠  
 الغاشية ، ٢٥  
 الغبار ، ٥٥  
 الغبرة ، ٣٣  
 الغبن ، ٥٠  
 الغيور ، ٦٩  
 الغشاء ، ٢٦  
 انقد ، ٥٣  
 القدو ، ٤٦  
 الغراب ، ٨٨  
 الغريب ، ٧٠  
 الغرف ، ٩٢  
 القرقة ، ٦٧  
 الفرق ، ٣٣  
 الغرور ، ٣٠  
 غزى ، ٩٠  
 الغسلين ، ٤٥

العقاب ، ٥٢  
 العقب ، ٦٦  
 العقبة ، ٢٤  
 العقبي ، ٢٣  
 العقدة ، ١٠  
 العقر ، ٢٣  
 العقربة ، ٢٤  
 العقل ، ٤٧ ، ٦٥  
 العقيم ، ٦٠  
 المكف ، ٦٣  
 المكوف ، ٦٣  
 العلقة ، ١٩  
 العلم ، ١٥ ، ٥٧  
 العلو ، ٢٦  
 على ، ٩  
 عليه ، ٩  
 عليهما ، ٩  
 عاين ، ٣٠  
 العماد ، ١٥  
 العمارة ، ٥٩  
 عمران ، ٤٩  
 العمرة ، ١٨  
 العمل ، ١٠  
 العمه ، ٨٢  
 العميق ، ٧٧  
 عن ، ١٣  
 العناق ، ٣٥  
 العنب ، ٣٢  
 العنت ، ٦٢  
 عند ، ١٨  
 العنق ، ١١  
 العنيد ، ٣٩

الفتن ، ٧٨  
 الفتن ، ٢٨  
 الفج ، ٤٣  
 الفجار الكفرة ، ٣٠  
 الفجر ، ١٩  
 الفجور ، ٢٣  
 الفخار ، ٥٧  
 الفخر ، ٥٥  
 الفداء ، ٥٤  
 الفدق ، ٤٢  
 الفدية ، ٥٤  
 الفرات ، ٣٦  
 الفرار ، ٥١ ، ٦٠  
 الفراش ، ١٦  
 الفراخ ، ٢١  
 الفرث ، ٨١  
 الفرح ، ٧٩  
 الفرح ، ٥٥  
 الفردوس ، ٧٦  
 الفرش ، ٨٧  
 الفرض ، ٤٨  
 الفرط ، ٧٨  
 الفرق ، ٣٦  
 الفرقان ، ٧٥  
 الفرقة ، ٧٤  
 الفساد ، ٢٥  
 الفسح ، ٥٤  
 الفسق ، ٥٠  
 الفسوق ، ٥٠  
 الفشل ، ٨٥  
 الفصل ، ٢٧  
 الفصل ، ٦٤

الفشان ، ٢٢  
 الفشي ، ٢٢  
 الفصبة ، ٤١  
 الفص ، ٦٢  
 الفضب ، ٩  
 الففران ، ٩٢  
 هفرالك ، ٩٢  
 الغلاظ ، ٤٨  
 الغلب ، ٣٢  
 الغلظة ، ٤٨  
 الغلق ، ٨٣  
 الغل ، ٥٣  
 الغلو ، ٨٨  
 الغلول ، ٥٣ ، ٩٠  
 الغلى ، ٦٥  
 الغليان ، ٦٥  
 الغليظ ، ٤٨  
 الغمرة ، ٦٠  
 الغوز ، ٤٧  
 الغوص ، ٦٨  
 الغول ، ٦٩  
 الغيب ، ٣١  
 الغيبة ، ٣١  
 الغيث ، ٥٥  
 الغيظ ، ٨٢  
 الفاحشة ، ٤٩  
 الفارض ، ٩١  
 الفاقرة ، ٣٩  
 الفاقع ، ٩١  
 الفاكهة ، ٣٢  
 الفتح ، ١١

ف

## ق

قاب قوسين ، ٥٨  
 القارعة ، ١٦  
 القارورة ، ٣٨  
 قاعا صفيصفا ، ٧٦  
 القاعدة ، ٧٦  
 قاف ، ٦٠  
 القب ، ١١  
 القبر ، ١٧  
 القبض ، ٤٧  
 قبل ، ٤٢  
 القتال ، ٤١  
 القتر ، ٧٥  
 القتر ، ٣٣  
 القتل ، ٢٨  
 القصور ، ٧٥  
 القشاء ، ٩١  
 قد ، ٢٠  
 قدام ، ٤٢  
 القدة ، ٤٢  
 القدح ، ١٦  
 القدر ، ٧١ ، ١٩  
 القدرة ، ٢٣  
 القدوس ، ٥١  
 القنف ، ٦٩  
 القراءة ، ١٨  
 القرآن ، ٣٩  
 القرار ، ٧٢ ، ٣٦  
 القران ، ٦٥  
 القرح الجراح ، ٩٠  
 القرد ، ٨٦  
 القرض ، ٨٠ ، ٤١  
 القرطاس ، ٨٦

القصيلة ، ٤٣  
 القضيحة ، ٨١  
 القضية ، ٣٧  
 الفضل ، ٦٧ ، ٥٦ ، ٤١  
 الفطر ، ٦٦  
 الفطرة ، ٧٣ ، ٥٧  
 الفظ ، ٩٠  
 الفعل ، ١٤  
 الفقاها ، ٥٠  
 الققد ، ٧٤  
 الققر ، ٥٣  
 الفقه ، ٨٥ ، ٥٠  
 الفقيه ، ٨٥ ، ٥٠ (٣)  
 الفك ، ٢٤  
 الفكاهة ، ٣٠  
 الفكه ، ٣٠  
 الفلج ، ١٠  
 الفلك ، ٦٩  
 الفن ، ٥٧  
 الفنا ، ٥٧  
 الفواد ، ١٤  
 القوات ، ٥٢  
 قوارتان ، ٥٧  
 القواقي ، ٦٨  
 القوت ، ٥٢  
 الفوج ، ١١  
 النور ، ٥٧ ، ٤٧  
 الفوز ، ٢٨  
 فوق ، ٣٥  
 القوم ، ٩١  
 قى ، ١٠  
 قيل ، ١٤

القلى ، ٢١  
 القليل ، ٤١  
 القمر ، ٢٣  
 قمرار ، ٣٧ (پ)  
 قمرير ، ٣٧ (پ)  
 القميص ، ٨١  
 القناعة ، ٧٧  
 القنطار ، ٨٩  
 القنطرة ، ٩٠  
 القنوان ، ٨٦  
 القنوت ، ٤٨  
 القوة ، ٢٧  
 القول ، ١٠  
 القوم ، ٤٢  
 القهر ، ٢١  
 القيمة ، ٧٦  
 القيلولة ، ٧٥  
 القيم ، ١٨  
 القيمة ، ١٨  
 الكاتب ، ٣٢  
 الكاس ، ٣٥  
 الكافور ، ٣٧  
 الكانس ، ٣١  
 الكاهن ، ٤٥  
 الكتب ، ٤٧  
 الكبار ، ٤٣  
 الكبت ، ٥٤  
 الكبد ، ٢٣  
 الكبير ، ٨٩  
 الكبيكة ، ٧٥  
 الكبيرة ، ٥٩  
 الكتاب ، ١٧

القرع ، ١٦  
 القرن ، ٦١  
 القره ، ٩٢  
 القرية ، ٤٩  
 قريش ، ١٣  
 القرين ، ٦١  
 القسطاس ، ٧٥  
 القسوط ، ٤٢  
 القسيس ، ٨٨  
 القصاص ، ٨٨  
 القساوة ، ٥٤  
 القسط ، ٥٥  
 القسم ، ٢٤  
 النسوة ، ٥٤  
 الفمورة ، ٤٠  
 القمص ، ٦٧  
 القمر ، ٥٧  
 القمر ، ٣٦  
 القمص ، ٦٧  
 القسم ، ٧٩  
 القضاء ، ٣٢  
 القضب ، ٢٢  
 القط ، ٦٨  
 القطر ، ٨٢ ، ٧١  
 القطران ، ٨٢  
 القطع ، ٨١  
 القطف ، ٣٧  
 القطمير ، ٧٠ ، ٣٧  
 القعود ، ٢٨  
 القلادة ، ٨٧  
 القلب ، ١٤  
 القلم ، ١٩

الكاول ، ٨١  
 الكون ، ١١  
 الكهل ، ٨٨  
 الكم ، ٥٦  
 الكن ، ٥٦  
 الكنان ، ٦٧  
 الكنز ، ٨٤  
 الكنس ، ٣١  
 الكتود ، ١٧  
 الكوب ، ٢٦  
 الكوثر ، ١٢  
 الكوكب ، ٣٠  
 الكهف ، ٨٠  
 الكي ، ٨٤  
 الكيد ، ١٤  
 كيف ، ١٤  
 الكيل ، ٢٩  
 الكينولة ، ١١

ل

لات ، ٥٨  
 الاثني ، ٩  
 اللب ، ٤٩  
 اللبث ، ٣٤ ، ٧٣  
 اللبد ، ٢٣  
 اللحق ، ٥١  
 اللبس ، ٦١  
 اللتان ، ٩  
 اللتي ، ٩  
 اللبد ، ٤٢  
 اللجاجة ، ٤٧  
 اللجة ، ٧٤  
 اللحن ، ٦٤  
 اللحية ، ٧٩

الكتبه ، ٣٢  
 الكثرة ، ٥١  
 الكتيب ، ٤١  
 الكدح ، ٢٨  
 الكذب ، ١٩  
 الكراهة ، ٥١  
 الكراهية ، ٥١  
 الكرب ، ٦٩  
 كرة ، ٣٣  
 الكرم ، ١٩  
 الكره ، ٥١  
 الكسب ، ١١  
 الكسف ، ٥٩  
 الكسوة ، ٧٦  
 الكشف ، ٤٦  
 الكظم ، ٤٦ ، ٩٠  
 الكموب ، ٣٥  
 الكف ، ٦٤  
 الكفات ، ٣٦  
 الكفر ، ١٢  
 الكفران ، ٣٧  
 الكفو ، ١١  
 الكفل ، ٥٥  
 الكفور ، ٣٧  
 كل ، ١٤  
 الكل ، ٨١  
 كلا ، ١٤ ، ٨٠  
 الكلالة ، ٨٩  
 الكلا ، ٧٨  
 الكلب ، ٨٠  
 كلتا ، ٨٠  
 الكلوج ، ٣٢

اللد ، ٧٩  
 لدن ، ٤١  
 لدى ، ٤١  
 لدنيا ، ٤١  
 الذان ، ٩  
 الذي ، ٩  
 الذين ، ٩  
 اللزوب ، ٦٩  
 اللسان ، ٢٤  
 اللظى ، ٤٣  
 اللعب ، ٤٤  
 لعل ، ٣٢  
 اللغو ، ٢٦  
 اللغوب ، ٦١  
 اللف ، ٣٥  
 اللفح ، ٧٧  
 اللغد ، ٦١  
 اللقة ، ٢٨  
 القصب ، ٦٢  
 لقد ، ٢٠  
 لك ، ١٢  
 لك ، ١٢  
 لكم ، ١٢  
 لكما ، ١٢  
 لكن ، ١٢  
 لكن ، ٥٠  
 لم ، ١١  
 لم ، ٤٨  
 لهم ، ٢٥  
 للمح ، ٥٨  
 المز ، ١٤  
 المنس ، ٤٢

اللهم ، ٥٩  
 لن ، ١١  
 لو ، ١٥  
 اللواتي ، ٩  
 اللواذ ، ٧٦  
 اللواقع ، ٨١  
 اللوح ، ٥٨ ، ٤٠ ، ٢٨  
 لوط ، ٤٨  
 اللؤلؤ ، ٣٨  
 اللوم ، ٣٨  
 اللهث ، ٨٦  
 اللهو ، ٤٤  
 لى ، ١٢ ، ٩  
 اللي ، ٥٠  
 الليت ، ٥٩  
 ليس ، ٢٠  
 الليل ، ١٩  
 الليلة ، ١٩  
 اللين ، ٥٣  
 اللينة ، ٥٣  
 مآب ، ٣٥  
 ما ، ١٠  
 المازج ، ٥٧  
 المارد ، ٦٩  
 ماروت ، ٩١  
 الماعون ، ١٣  
 المال ، ١١  
 المالك ، ٩  
 المأوى ، ٣٤  
 الماء ، ٢٧  
 المائدة ، ٨٨  
 المباينة ، ٥٢  
 ميرة ، ٥٢  
 المتاع ، ٣٧ ، ٧٢

م

المرجان ، ٥٧  
 المرح ، ٥٥  
 المرحمة ، ٢٤  
 المرسلات ، ٣٥  
 المرساد ، ٢٥  
 المرضاة ، ١٦  
 المرعى ، ٢٦  
 المروة ، ٩١  
 المرية ، ٦٥  
 المريج ، ٦٠  
 المريد ، ٦٩  
 المزاج ، ٣٠  
 المزن ، ٥٦  
 المس ، ٩٢  
 المسابقة ، ٥٥  
 المسارعة ، ٤٤  
 المسافحة ، ٨٨  
 المساق ، ٣٩  
 المصاغة ، ٧٩  
 المساهمة ، ٧٠  
 المستقيم ، ٩  
 المسخ ، ٧٠  
 المسرور ، ٢٨  
 المسغبة ، ٢٤  
 المسكين ، ١٢  
 المسيح ، ٨٤  
 المشاقة ، ٥٣  
 المشامة ، ٢٤  
 المشج ، ٣٧  
 المشكاة ، ٧٦  
 المشية ، ٢٦  
 المشيج ، ٣٧

المترية ، ٢٤  
 متى ، ٣٤  
 المنقال ، ١٧  
 المثل ، ٢٤  
 المثلث ، ٨٢  
 المجادله ، ٥٣  
 المجوس ، ٧٧  
 المعاجة ، ٦٦  
 المعادة ، ٥٤  
 المعاربة ، ٥٤  
 المحال ، ٨٢  
 المحبة ، ١٧ ، ٥٢  
 المحق ، ٦٦  
 المحو ، ٦٦  
 المعيص ، ٦١  
 المحيفض ، ٤٩  
 المخاض ، ٧٩  
 المخاطبة ، ٣٥  
 المخالفة ، ٨٢  
 المد ، ٧٩  
 المداد ، ٨٠  
 المداولة ، ٩٠  
 المدرار ، ٤٣  
 المدينة ، ٥٠  
 المذلة ، ٥١  
 المرأة ، ١٣  
 المراعاة ، ٥٥  
 المراجعة ، ٨٩  
 المراوده ، ٥٨  
 المرء ، ٥٨  
 المرأة ، ١١  
 مرة ، ٣٣



المكاء ، ٨٥  
 المكث ، ٧٢  
 المكر ، ١٤  
 المكين ، ٣٦  
 الملاقاة ، ٢٨  
 العلامة ، ٣٨  
 الملاوذة ، ٧٦  
 الملا ، ٤٢ ، ٦٦  
 الملة ، ٦٨  
 الملاك ، ١٩  
 الملك ، ٩  
 الملك ، ٩  
 الملكوت ، ٧٠  
 المن ، ٧٨  
 المنكب ، ٤٧  
 مم ، ٢٧  
 الممازاة ، ٥٨  
 من ، ١٣  
 من ، ١٦  
 المن ، ٢٠  
 مناة ، ٥٨  
 المناداة ، ٣٣  
 المناقفة ، ٤٨  
 المنساة ، ٧١  
 المنطق ، ٣٦  
 المنع ، ١٣  
 المنهاج ، ٨٨  
 المنى ، ٣٩  
 الموائقة ، ٨٨  
 مواخر ، ٧٠  
 المواراة ، ٨٥

المضاعرة ، ٧٣  
 المصباح ، ٤٧  
 المضاعفة ، ٥٠  
 المضاهاة ، ٨٤  
 المضرة ، ٤٩  
 المظاهرة ، ٥٢  
 مع ، ٢١  
 المعاشرة ، ٨٩  
 المعاقبة ، ٥٢  
 المعلفة ، ٨٩  
 معتر ، ٧٧ (ب)  
 المذرة ، ٣٦  
 المصرة ، ٦٣  
 المعرفة ، ٣٠  
 المعز ، ٨٧  
 المعشار ، ٧٢  
 المعى ، ٦٣  
 المعيشة ، ١٦  
 المعين ، ٤٧  
 المفادرة ، ٨٠  
 المغفرة ، ٤٠ ، ٩٢  
 المقاصة ، ٨٨  
 المفتاح ، ٦٦  
 المقاتلة ، ٤١  
 المقبرة ، ١٥  
 المقت ، ٥١  
 المقدار ، ١٩  
 المقام ، ٣٤  
 المقلاد ، ٦٦  
 المقلد ، ٦٦  
 المقلد ، ٦٦  
 المقعدة ، ٧٧

النجوى ، ٥٤  
 النحت ، ٦٩  
 النجر ، ١٢  
 النحاس ، ٥٧  
 النحاس ، ٥٨  
 النحل ، ٨١ ، ٨٩  
 النحلة ، ٤٨ ، ٨٩  
 النخر ، ٣٣  
 النخل ، ٣٢  
 النرامه ، ٦٢  
 الندم ، ٦٢  
 النذر ، ٣٦ ، ٣٧  
 النزاع ، ٣٣ ، ٦٧  
 النساء ، ٨٤  
 النسب ، ٧٥  
 النسخ ، ٧٧  
 نسر ، ٤٣  
 النسف ، ٣٦  
 النسلان ، ٧٠  
 النسي ، ٧٩ (پ)  
 النسي ركوه ، ٧٩  
 النسيان ، ٢٦  
 النشا ، ٦٥  
 النشاط ، ٣٣  
 النشر ، ٣٨  
 النشور ، ٥٤  
 النصب ، ٢١ ، ٢٦ ، ٨٧  
 النصرة ، ١١  
 النصيب ، ٥٥  
 النصيحة ، ٤٨  
 النظرة ، ٣٠  
 النصف ، ٤١

الموافقة ، ٨٨  
 الموافقة ، ٣٥  
 الموت ، ٢٧  
 المودة ، ٥٢  
 المور ، ٤٧  
 المهاد ، ٣٤  
 المهمل ، ٤٣  
 المهيئ ، ٣٦  
 الميت ، ٣٩  
 الميزان ، ١٦  
 الميسر ، ٨٨  
 الميسره ، ٩٢  
 الميقات ، ٣٥  
 الميمنة ، ٢٤

## ن

النادي ، ٢٠  
 النار ، ١١  
 الناس ، ١٠  
 الناشئة ، ٤١  
 ناصبة ، ٢٦  
 الناصية ، ١٩  
 الناقه ، ٢٣  
 الناقلة ، ٧٨  
 الناقور ، ٣٩  
 النقر ، ٣٩  
 النأى ، ٦٧  
 النبأ ، ٣٤  
 النبات ، ٣٥  
 النبذ ، ١٤  
 النبي ، ٤٨  
 النطق ، ٨٦  
 النجد ، ٢٤  
 النجم ، ٣٧

٥٢ ، النكاح  
 ٣٤ ، النكال  
 ٦٢ ، النكت  
 ٨٦ ، النكد  
 ٧ ، النكس  
 ٧٦ ، النكوب  
 ٧٦ ، النكوص  
 ٤٥ ، النعيمه  
 ٨٧ ، النواة  
 ٤٥ ، النون  
 ٢١ ، ١٨ ، النهر  
 ٢٦ ، النمرقة  
 ٣٤ ، النوم  
 و  
 ٧٣ ، الوابل  
 ٢٥ ، الواد  
 ٧٩ ، واقد  
 ١٥ ، وأن  
 ٨١ ، الوبر  
 ٤١ ، الوبيل  
 ٢٥ ، الوتد  
 ٢٤ ، الوتر  
 ٤٥ ، الوتين  
 ٨٨ ، ٢٥ ، الوثاق  
 ٧٣ ، الوثن  
 ٤٩ ، ٢١ ، الوجه  
 ٢١ ، الوجدان  
 ٣٣ ، الوجف  
 ٧٦ ، الوجل  
 ٢١ ، الوجود  
 ٢٢ ، الوجه

٨٩ ، التضيح  
 ٥٧ ، التضيح  
 ٥٧ ، تضاختان  
 ٨٧ ، التطع  
 ٣٢ ، التطفه  
 ٣٦ ، التطق  
 ٢٦ ، النظر  
 ٩٢ ، النظرة  
 ٨٥ ، النعاس  
 ٦٨ ، النعجة  
 ٩١ ، النعق  
 ١٦ ، النعيم  
 ٦٩ ، النقاد  
 ٤٨ ، النفاق  
 ٦٩ ، النفود  
 ١٠ ، النفث  
 ٢٦ ، النفع  
 ٣٩ ، النفخ  
 ٤١ ، النفر  
 ٤٧ ، النفرة  
 ٢٣ ، النفس  
 ١٦ ، النفش  
 ٨٦ ، النفق  
 ٨٥ ، النفل  
 ٤٧ ، النفور  
 ٤١ ، النقص  
 ٤١ ، النقصان  
 ١٧ ، النقع  
 ٢٨ ، النقم  
 ٢٨ ، النقمه  
 ٨٨ ، النقيب  
 ٨٩ ، النفير

الوقد ، ٨٧	الوجهه ، ٩١
الوقوب ، ١٠	الوحش ، ٣١
الوقود ، ٢٨	الود ، ٥٢
الوقور ، ٧٢	ود ، ٤٣
وكاين ، ٤٩	الودع ، ٣٨
الوكز ، ٧٣	الودق ، ٧٣
ولا ، ٩	الوذر ، ٣٨
الولادة ، ١١	وراه ، ٢٨
الواوج ، ٥٤	الورد ، ٥٧
الوليجه ، ٨٤	الورود ، ٧٤
الوليد ، ٣٨	الوزر ، ٣٩ ، ٢١
الولي ، ٧٨	الوزع ، ٦٧
الوهاج ، ٣٥	الوزن ، ١٦
الوهجان ، ٢٥	الوسط ، ١٧
الوهن ، ٦٤	الوسق ، ٢٩
الوهي ، ٤٤	الوسم ، ٤٥
ويل ، ١٣	الوسواس ، ١٠
	الوصيه ، ٩١
ها ، ١١ ، ٤٤	الوضح ، ٢١
ها أ ، ٤٤	الوضن ، ٥٥
هاؤم ، ٤٤	الوطأ ، ٤١
هاروت ، ٩١	الوطر ، ٧٢
الهاويه ، ١٦	الوعد ، ٢٨
الهباء ، ٥٥	الوعظ ، ٤٩
الهجر ، ٣٩	الوعى ، ٤٤
الهجران ، ٣٩	الوعيد ، ٦١
الهجوع ، ٦٠	الوفاق ، ٣٥
الهدايه ، ٩	الوقد ، ٧٩
الهدم ، ٧٧	الوقد ، ٧٩ (پ)
الهدى ، ٩ ، ٦٣	الوقار ، ٤٣
هذا ، ١٣	الوقايه ، ٣٧

الهياج ، ٥٥  
 الهيادة ، ٥١  
 هيت لك ، ٨٣  
 الهيج ، ٥٥  
 هيهات ، ٧٦  
 الهيم ، ٥٦ ، ٧٥

## ي

باليتنى ، ٢٥  
 اليتيم ، ١٢  
 يثرب ، ٧٢  
 اليد ، ١١  
 ليمس ، ٧٠  
 اليسر ، ٢١  
 اليسرى ، ٢٢  
 يعوق ، ٣٣  
 اليتطين ، ٧٠  
 يقين ، ١٥  
 اليم ، ٦٠  
 اليمين ، ٣٦  
 يبنقى ، ٦٨  
 الينبوع ، ٦٨  
 الينع ، ٨٧  
 اليوم ، ٩

الهرب ، ٣٢  
 الهزل ، ٢٧  
 الهزم ، ٥٨  
 الهزيمة ، ٥٨  
 الهش ، ٧٨  
 الهشيم ، ٥٨  
 الهضم ، ٧٩  
 هل ، ٢٣  
 الهلال ، ٩١  
 الهلوع ، ٣٣  
 هام ، ٧٢  
 هم ، ٩  
 الهم ، ٦٧  
 هما ، ٩ ، ١١  
 الهمز ، ١٣  
 الهمن ، ٧٩  
 الزمود ، ٧٧  
 هنينا سريشا ، ٨٩  
 الهنبي ، ٣٦  
 هو ، ٩  
 الهود ، ٥١  
 الهوى ، ٣٣ ، ٨٢  
 هي ، ١١

## فهرست احادیث نبوی که در متن کتاب آمده

### الف

صفحه	
۴۵	احسنکم ایمانا احسنکم خلقا و انا احسنکم خلقا
۴۳	اذا اراد الله بعید خیرا بصره بعیوب نفسه
۳۳	اسفروا بالفجر فانه اعظم للاجر (ترمذی ، تسانی ، الدارمی ، احمد حنبل)
۱۵	اطلبوا العلم ولو بالصین
(۱۵ پ)	اطلبوا العلم ولو بالصین فان طلبه فريضة على كل مسلم (الطبرانی)
	افضل الحج المعج والتج المعج رفع الصوت (حسب الدعاء القراية؟) من مات في حج او عمرة
۷۷	لم يعرض ولم يحاسب و يدخل الجنة بغير حساب (ابن ماجه)
۱۸	افضل عبادة امتی تلاوة القرآن
(۱۸ پ)	افضل عبادة امتی قراءة القرآن نظر (ترمذی فی النوادر)
۲۳	افلح من اصلح
۴۳	اکثر خطايا ابن آدم فی لسانه
(۴۵ پ)	اکمل المؤمنین ایمانا احسنهم خلقا (ابی داود ، احمد بن حنبل)
۳۱	ان الله يبخس الشاب المعطل
۹۲	ان الله يحب الماحف فی الدعاء
(۹۳ پ)	ان الله يحب اللعف فی الدعاء (ابن عدی)
۶۹	انا واقیاء امتی براء من التكلف
	انزل القرآن علی عشرة - بشیرا و نذیرا و ناسخا و منسوخا و معکما و متشاهبا و عظة و مثلا
۹۱-۹۰	و حلا لا و حراما. فمن ضیع واحدة منهم فقد ضیعهم کلهم
(۱۹۰ پ)	انزل القرآن علی عشرة احرف بشیرا . . . . . (منن سعید بن منصور ، جامع الصغير)
۱۳	الایمان اقرار باللسان و تصدیق بالقلب

- الايمان معرفة بالقلب و قول باللسان و عمل بالاركان (ابن ماجه - مقدمه ٩)  
 ١٣ (٥)  
 ٣٥  
 ٣٧  
 ٣٧ (٥)  
 الايمان بين الخوف والرجاء  
 الايمان نصفان نصفه شكر و نصفه صبر  
 الايمان نصفان نصفه في الشكر و نصف في الصبر (بخارى)

## ت

- ١٠  
 ١٠ (٥)  
 ٨٨  
 تَعَوَّذُوا بِاللّٰهِ مِنْ شَيَاطِينِ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَ كُلِّ شَرِّيرٍ طَالِبٍ الشَّرِّ فَهُوَ شَيْطَانٌ  
 تَعَوَّذُوا بِاللّٰهِ مِنْ شَرِّ شَيَاطِينِ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ (نسائي ، مسند احمد بن حنبل)  
 ته على التياه حتى ينسى تيهه

## ج

- ٧٤ جمود العين من قساوة القلب

## خ

- ٢٢ خير الناس اتقيهم لله و اوصلهم للرحم

## د

- ٤٨ السيز النصيحة (ابي داود ، ترمذى ، نسائي ، دارسى ، احمد بن حنبل)

## ر

- ٣٤  
 ٨٩  
 الراحمون يرحمهم الرحمن (الدارسى : ادب ، ترمذى : بر)  
 الربوا سبمون حوبا - حوبا اى ذلبا كبيرا (ابن ماجه : تجارات)

## ز

- ٢٦ زنا العيون النظر

## س

- ٨٤ مثل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن هذه الآية فقال الحسنى الجنة والزيادة هو اللقاء و  
 فى رواية والزيادة النظر الى وجه الله الكريم

## ش

- ٤٠ شفاعتى لاهل الكبائر من امثى يوم القياه  
 (ابن داود : سنة، ترمذى : قياسه ، ابن ماجه : زهد، مسند احمد بن حنبل)

## ص

- ١٥ الصبر مفتاح الفرج (الديلمى)  
 ٤٦ الصديق ينجى والكتاب يملك  
 ١٣ الصلوة عماد الدين (الطبرانى)  
 ١٣ الصلوة نور الدين  
 (پ) ١٢ الصلوة نور المؤمن (ابى داود ، ترمذى ، ابن ماجه)

## ظ

- ٢٨ الظلم ظلمات يوم القيمة (مسلم و بخارى)

## ع

- ٢٨ العدة دين العدة عطية  
 (پ) ٢٨ العدة المؤمن دين (الديلمى)  
 ٤٥ عذاب القبر من ثلاثة الغيبة والنميمة والبول  
 ٤٨ العمرة فريضة كفريضة الحج

## ف

- ٥٣ الفقر فخرى  
 ٨٥ فقيه عالم خير من عشرين الف عابد  
 (پ) ٨٥ الفقيه اشد على الشيطان من الف عابد (ترمذى : علم ، ابن ماجه : مقدمه)  
 ٥٠ فقيه واحد اشد على الشيطان من الف عابد (ترمذى : علم ، ابن ماجه : مقدمه)

## ق

- ٧٧ القناعة كنز لا يفنى (الطبرانى)

## ك

- (پ) ٤٥ كان رسول الله احسن الناس خلقا (مسلم ، ابى داود ، احمد بن حنبل)  
 ٣٠ كثرة الضحك تميت القلب  
 (پ) ٣٠ كثرة الضحك تميت القلب ولورث الفقر (الديلمى)  
 ١١ كسب الحلال فريضة بعد الفريضة  
 ٨٨ كل نكاح لم يحضره اربعة فهو سفاح  
 ٩ الكيس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت اى قور



## ل

- ٦٢ لا ينجح المؤمن عذاب الله حتى يترك اربعاً الكذب و الغيبة والنميمة وظن السوء بالله  
٥٠ لكل شيء عماد وعماد هذا الدين الفقه (الطبراني)  
٦٢ ليس منا من لم يرحم صغيرنا ولم يوقر كبيرنا  
(ترمذى : مير ، ابى داؤد : ادب ، احمد بن حنبل)

## م

- ٢٤ ما خلق الله في الانسان افضل من اللسان به يدخل الجنة وبه يدخل النار  
٧١ ما عبد الله لولا العلماء  
٨٠ من اراد الدنيا فليتعجر ومن اراد الآخرة فليتزهد ومن اراد كليهما فليتعلم  
٥٠ من اراد عز الدارين فليطع العزيز  
٩٣ من ستر على اخيه المسلم ستره الله تعالى في الدنيا والآخرة  
٩٣ (پ) من ستر مسلماً ستره الله يوم القيامة (بخارى ، ابن ماجه ، احمد بن حنبل)  
٨٧ المؤمنون كالبنيان يشد بعضهم بعضاً (بخارى : مظالم ، صلاة ، ادب ، احمد بن حنبل)

## ن

- ٦٢ ، ٤٨ الندم توبة (ابن ماجه ، احمد بن حنبل)  
٥٢ النكاح من سنتي فمن رغب عن سنتي فليس مني (ابن ماجه : لكاح)

## و

- ٨٧ والله في عون العبد مادام العبد في عون اخيه

